



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

حلقه پنجم

رزمز طه‌بو

درس‌های نیت
سلسله چهارم

سید محمد باقر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حلقه نهم : سلسله درس های مهدویت : رمز ظهور

نویسنده:

سید محمد بنی هاشمی

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	حلقه نهم: سلسله درس های مهدویت: رمز ظهور
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	فهرست مطالب
۲۱	مقدمه
۲۳	فصل اول: بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت
۲۳	درس اول: نظریه وجود ۳۱۳ یار با اخلاص به عنوان شرط لازم ظهور
۳۱	درس دوم: تئور «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور» (۱)
۴۰	درس سوم: تئوری «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور» (۲)
۴۹	پرسشهای مفهومی از درسهای ۱ تا ۳
۵۰	درس چهارم: دقت در تحلیل سیره ائمه علیهم السلام (۱)
۶۱	درس پنجم: دقت در تحلیل سیره ائمه علیهم السلام (۲)
۶۷	درس ششم: نظریه «عدم جواز قعود بر امام علیه السلام در صورت وجود یاران»
۷۵	درس هفتم: تئوری «رفع علت غیبت، سبب ظهور امام زمان علیه السلام»
۸۰	پرسشهای مفهومی از درسهای ۴ تا ۷
۸۱	فصل دوم: بررسی ادله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت
۸۱	درس هشتم: دلیل اول بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۱)
۹۰	درس نهم: دلیل اول بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۲)
۹۶	درس دهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۱)
۱۰۶	درس یازدهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۲)
۱۱۵	درس دوازدهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۲)
۱۲۰	درس سیزدهم: دلیل سوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۱)
۱۲۸	درس چهاردهم: دلیل سوم بر آمادگی عمومی مردم (۲)

۱۳۶	پرسشهای مفهومی از درسهای ۸ تا ۱۴
۱۳۸	فصل سوم: بررسی نظریاتی درباره پیش شرط ظهور
۱۳۸	درس پانزدهم: نظریه تعادل تاریخ (۱)
۱۴۶	درس شانزدهم: نظریه تعادل تاریخ (۲)
۱۵۵	درس هفدهم: یک نظریه نقلی - کلامی در ارائه پیش شرط ظهور (۱)
۱۶۴	درس هجدهم: یک نظریه نقلی - کلامی در ارائه پیش شرط ظهور (۲)
۱۷۰	درس نوزدهم: نظریه اختیاری بودن ظهور
۱۸۱	درس بیستم: آثار پیش شرط قائل نبودن برای ظهور
۱۹۰	پرسشهای مفهومی از درسهای ۱۵ تا ۲۰
۱۹۳	درباره مرکز

سرشناسه : بنی هاشمی، سید محمد، 1339 -

عنوان و نام پدیدآور : سلسله درس های مهدویت / محمد بنی هاشمی.

مشخصات نشر : تهران: منیر، 1388-1389.

مشخصات ظاهری : 14 ج.

شابک : دوره : 2-158-539-964-978 ؛ 28000 ریال: ج.1 : 3-148-539-964-978 ؛ 29000 ریال : ج.2 : 2-964-978-964-978-539-149-0 ؛ ج.3 : 3-150-539-964-978 ؛ 31000 ریال : ج.4 : 3-151-539-964-978 ؛ 28000 ریال : ج.5 : 5-978-964-978-539-152-0 ؛ ج.6 : 6-153-539-964-978 ؛ 35000 ریال: ج.7 : 7-208-539-964-978 ؛ 26000 ریال: ج.8 : 8-978-964-978-539-209-1 ؛ : 28000 ریال: ج.9 : 9-210-539-964-978 ؛ 35000 ریال: ج.10 : 10-4-211-539-964-978 ؛ 30000 ریال: ج.11 : 11-9789645392121 ؛ 30000 ریال: ج.12 : 12-0-222-539-964-978 ؛ 35000 ریال: ج.13 : 13-978-964-978-539-223-7 ؛ 38000 ریال: ج.14 : 14-4-224-539-964-978

وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری (فایا)

یادداشت : ج.1 - 6 (چاپ اول: 1388).

یادداشت : ج.11 (چاپ اول: 1389).

یادداشت : ج.7 - 14 (چاپ اول: 1389).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.1. معرفت و بندگی. - ج.2. منزلت امام. - ج.3. شناخت امام علیه السلام. - ج.4. لوازم معرفت. - ج.5. نعمت امام علیه السلام. - ج.6. غربت امام عصر علیه السلام. - ج.7. غیبت امام عصر علیه السلام. - ج.8. راز غیبت. - ج.9. رمز ظهور. - ج.10. انتظار فرج. - ج.11. برکات انتظار. - ج.12. دعا و اجابت. - ج.13. دعا برای امام عصر علیه السلام. - ج.14. کیفیت دعا.

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق -

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق. - - احادیث

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق. - - غیبت

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق. - - دعاها

موضوع : مهدویت

رده بندی کنگره : BP224/ب83س8 1388

رده بندی دیویی : 297/462

شماره کتابشناسی ملی : 1729415

ص:1

اشاره

ص: 5

فهرست مطالب

فصل اول: بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت - 13

درسی اول: نظریه وجود 313 یار با اخلاص به عنوان شرط لازم ظهور - 13

وجود 313 نفر، شرط کافی یا شرط لازم؟ - 14

عدم توقف ظهور بر تولد 313 یار با اخلاص - 16

معرفی برخی از 313 یار امام زمان علیه السلام - 18

درس دوم: تئوری «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور» (1) - 21

استناد به فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام - 21

تصویری از وضعیت یاران امیر المؤمنین علیه السلام در زمان خلافت ایشان - 24

درس سوم: تئوری «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور» (2) - 30

عدم اعتماد امیر المؤمنین علیه السلام به مردم در قبول خلافت - 30

علت عدم قیام امیر المؤمنین علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله - 33

معنای «حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر» - 36

پرسشهای مفهومی از درسهای 1 تا 3 - 39

درس چهارم: دقت در تحلیل سیره ائمه علیهم السلام (1) - 40

عدم وجوب پذیرش بیعت با مردم بر امام علیه السلام - 40

- قابل تحلیل نبودن سیره ائمه علیهم السلام براساس ضوابط بشری - 41
- متکی بودن همه کارهای ائمه علیهم السلام براساس ضوابط الهی - 44
- کمترین فایده نقل این احادیث - 47
- درس پنجم: دقت در تحلیل سیره ائمه علیهم السلام (2) - 51
- ائمه: صرفاً مأمور به ظاهر نبوده اند - 51
- اعمال ائمه علیهم السلام تنها صورت و جوب برایشان نداشته است - 54
- درس ششم: نظریه «عدم جواز قعود بر امام علیه السلام در صورت وجود یاران» - 57
- فرمایش امام صادق علیه السلام - 57
- مطابق نبودن با ضوابط بشری - 59
- عدم تلازم میان علت قیام و علت قیام - 59
- در اختیار نبودن ضابطه کلی برای سبب قیام ائمه علیهم السلام - 62
- تفاوت سیره امام عصر علیه السلام با سایر ائمه علیهم السلام - 62
- درس هفتم: تئوری «رفع علت غیبت، سبب ظهور امام زمان علیه السلام» - 65
- نقد و بررسی این تئوری - 67
- پرسشهای مفهومی از درسهای 4 تا 7 - 70
- فصل دوم: بررسی ادله به ظاهر عقلی، بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت - 71
- درس هشتم: دلیل اول بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (2) - 71
- لزوم حکومت بر دلها - 72
- تحول دلهای مردم پس از ظهور به دست امام عصر علیه السلام - 74
- درس نهم: دلیل اول بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (2) - 79

اسلام پس از ظهور: یا رغبت یا کراهت - 79

معنای آیه شریفه: «لا اکراه فی الدین» - 82

درس دهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (1) - 85

پیروزی از طریق عادی و نه معجزه - 85

- 89 - منافات نداشتن جنگ و خونریزی پس از ظهور با معجزه بودن آن -
- 90 - پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به اعجاز الهی -
- 95 - درس یازدهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (2) -
- 95 - شباهت قیام امام زمان علیه السلام به غلبه پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر -
- 97 - الهی بودن امر ظهور حضرت مهدی علیه السلام -
- 98 - لشکریان غیبی امام عصر علیه السلام در هنگام ظهور -
- 100 - تشبیه قیام امام زمان علیه السلام به خروج پیامبر صلی الله علیه و آله -
- 104 - درس دوازدهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (3) -
- 104 - تأکید بر اعجاز آمیز بودن قیام حضرت مهدی علیه السلام -
- 105 - معجزه بودن تکمیل عقول به دست با برکت امام عصر علیه السلام -
- 109 - درس سیزدهم: دلیل سوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (1) -
- 109 - ظهور ناکارآمدی حکومت‌های بشری -
- 113 - اتمام حجت بر مدعیان حکومت جهانی قبل از ظهور امام زمان علیه السلام -
- 117 - درس چهاردهم: دلیل سوم بر آمادگی عمومی مردم (2) -
- 117 - عدم ضرورت آمادگی عمومی به عنوان شرط ظهور حضرت مهدی علیه السلام -
- 120 - بعید بودن ظهور مشروط به یأس بشر از قوانین بشری -
- 123 - مشروط نبودن ظهور به رواج فساد -
- 125 - پرسش‌های مفهومی از درس‌های 8 تا 14 -
- 127 - فصل سوم: بررسی نظریاتی درباره پیش شرط ظهور -
- 127 - درس پانزدهم: نظریه تعادل تاریخ (1) -

يك نظريه تاريخى - كلامى در بيان شرايط ظهور - 128

ظهور مصلحان الهى در غير نقاط تعادل تاريخ - 131

درس شانزدهم: نظريه تعادل تاريخ (2) - 135

رو به سوى رشد نداشتن تاريخ بشریت - 135

- درخشان بودن آینده تاریخ فقط براساس اخبار غیبی - 136
- مشروط نبودن ظهور امام زمان علیه السلام به پر شدن جهان از ظلم و جور - 137
- استقرار حکومت حضرت مهدی علیه السلام مستلزم کشتار عمومی نیست - 139
- دموکراسی، معیار مشروعیت نظام حکومت امام زمان علیه السلام نیست - 141
- درس هفدهم: يك نظريه نقلی - کلامی در ارائه پیش شرط ظهور (1) - 144
- عدالت خواهی مردم، پیش شرط ظهور! - 144
- تعیین نشدن پیش شرط ظهور در احادیث - 148
- صحیح نبودن تقسیم بندی تاریخ امامت به سه دوره - 150
- درس هجدهم: يك نظريه نقلی - کلامی در ارائه پیش شرط ظهور (2) - 153
- نه عدالت خواهی مردم، شرط لازم ظهور است و نه عمل آنها به عدالت - 153
- راز غیبت، آماده شدن مردم جهان برای ظهور نیست - 157
- درس نوزدهم: نظريه اختیاری بودن ظهور - 159
- غیبت و ظهور، کار ماست! - 159
- کار خدا بودن ظهور امام زمان علیه السلام - 162
- خدای بودن ظهور امام عصر علیه السلام - 165
- درسی بیستم: آثار پیش شرط قائل نبودن برای ظهور - 170
- برنامه ریزی برای پیروزی نهضت امام زمان علیه السلام کار ما نیست - 170
- عدم یأس از ظهور در فرض فراهم نبودن شرایط و زمینه های بشری آن - 171
- ایجاد انگیزه برای تلاش و جهاد در صورت اعتقاد به الهی بودن امر ظهور - 174
- ضرورت انجام وظیفه همراه با دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السلام - 176

پرسشهای مفهومی از درسهای 15 تا 20 - 179

فهرست منابع - 181

در حلقه هشتم درباره علل غیبت امام عصر علیه السلام به تفصیل سخن گفتیم. اکنون باید این مطلب را بررسی نماییم که: پایان یافتن دوران غیبت، منوط به تحقق چه شرایطی است؟ یا به تعبیر دیگر: شرایط «لازم» برای رفع غیبت امام زمان علیه السلام چیست؟ هم چنین آیا می توانیم يك یا چند عامل را به عنوان شرط یا شرایط «کافی» برای ظهور حضرت، تلقی کنیم و آنگاه حکم کنیم که در صورت تحقق آنها، ایشان باید ظهور فرمایند؟

این دو موضوع در برخی از کتابهای مربوط به موضوع مهدویت به صورتهای مختلف، مورد بحث قرار گرفته است.

بعضی خواسته اند با ادله نقلی (احادیث) به این سؤاها پاسخ دهند و برخ از پاسخها هم مستقیماً جنبه نقلی ندارند، بلکه بیاناتی ظاهراً عقلی است که در بعضی از آنها ادله نقلی به عنوان مؤید مورد استفاده قرار گرفته اند. در این حلقه ابتدا پاسخهای نقلی را بررسی می کنیم و سپس به پاسخهای غیر نقلی که داعیه عقلی بودن هم دارند، خواهیم پرداخت.

فصل اول: بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت

درس اول: نظریه وجود 313 یار با اخلاص به عنوان شرط لازم ظهور

اولین و مشهورترین شرطی که برای پایان یافتن دوران غیبت امام مهدی علیه السلام مطرح می شود این است که یاران با اخلاصی به تعداد اصحاب جنگ بدر برای آن حضرت فراهم شوند، به طوری که اگر یاران ایشان به این تعداد نرسد، ظهور نخواهند فرمود.

می گویند:

ما در زمان غیبت او وظایفی داریم و باید عمل کنیم تا شرایط ظهورش فراهم گردد، فرموده اند: تا حداقل سیصد و سیزده نفر از بندگان صالح مخلص جمع نشوند، او ظهور نخواهد کرد!

گاهی هم گفته می شود:

... بشر از حضور فعال آن حضرت در محرومیت باقی بماند، تا آن

زمان که از نسل پاکان، یاران حضرت بقية الله الاعظم به وجود آیند و آن حضرت را اقامه کنند. (1)

کسانی که این نظریه را مطرح می کنند، به احادیثی نظر دارند که تعداد یاران اولیه امام عصر علیه السلام را 313 نفر معرفی کرده اند. این بزرگواران از آن احادیث چنین فهمیده اند که به وجود آمدن این تعداد، شرط لازم برای ظهور امام علیه السلام است و بسیاری هم - چنان که در حلقه پیشین آوردیم - علت عدم ظهور ایشان را تا زمان حاضر، فراهم نشدن این تعداد می دانند. در پاسخ به این نظریه، چند نکته را متذکر می شویم:

وجود 313 نفر، شرط کافی یا شرط لازم؟

اول این که احادیث متعددی بر این دلالت می کنند که تعداد یاران اولیه امام عصر علیه السلام در هنگام ظهور 313 نفر هستند. در حلقه هشتم نمونه هایی از این احادیث را نقل کردیم و توضیح دادیم که اکثر اینها، بودن این تعداد را به عنوان شرط ظهور حضرت مطرح نکرده اند و آن مواردی هم که به صورت قضیه شرطیه بیان شده است، ناظر به جمع شدن این تعداد پس از اعلام ظهور حضرت می باشد و خود ظهور به هیچ وجه، مشروط به فراهم آمدن این یاران نمی باشد.

اکنون برای روشن تر شدن بحث به این نکته توجه می دهیم که به فرض وجود قضایای شرطیه در این موضوع، مفاد آنها چنین می شود: «اگر 313 یار با اخلاص برای امام علیه السلام باشد، ایشان ظهور می کنند». در این صورت حداکثر می توان گفت که این قضیه، وجود 313 یار با

اخلاص را شرط کافی برای ظهور حضرت دانسته است که ما در حلقه گذشته، بطلان این معنا و عدم دلالت این قضیه را بر آن، روشن ساختیم.

اما ادعایی که در بحث فعلی مطرح است، وجود این تعداد را شرط لازم برای ظهور می داند، در حالی که این قضایای شرطیه - به فرض وجود - هیچ گونه دلالتی بر این امر ندارند.

اگر وجود 313 یار امام علیه السلام شرط لازم برای ظهور ایشان باشد، باید قضیه شرطیه به این صورت باشد: «اگر امام علیه السلام 313 یار با اخلاص نداشته باشند، ظهور نمی کنند» اگر چنین قضیه ای در احادیث آمده باشد، می توانیم از آن، شرط لازم ودن 313 یار را برای ظهور حضرت استنباط کنیم، ولی چنین تعبیری مطلقاً در احادیث وارد نشده است و از قضیه شرطیه قبلی نیز این معنا استفاده نمی شود. ((اگر بخواهیم مطلب را با استفاده از نماد منطق گزاره ها توضیح دهیم، می توانیم بگوییم:

اگر وجود 313 یار با اخلاص برای امام علیه السلام = P

Q ظهور امام علیه السلام =

آن گاه:

اگر امام علیه السلام 313 یار داشته باشد، ظهور می کنند = $(P = Q)$ از این قضیه شرطیه نمی توان نتیجه گرفت که: «اگر امام علیه السلام 313 یار نداشته باشند، ظهور نمی کنند». چون شکل منطقی آن چنین است: $(P \rightarrow \sim Q)$ و این قضیه با قضیه $(Q \rightarrow P)$ هم ارز نیست. پس به فرض وجود قضایای شرطیه ای به آن مضمونی که معمولاً معنا می کنند، از آنها وجود 313 یار با اخلاص به عنوان شرط لازم برای ظهور حضرت استفاده نمی شود. ((

فراموش نشود که ادعای مورد بحث، صرفاً جنبه تقی دارد و ما به

همین دلیل، نقد خود را براساس مدلول احادیث، مطرح می‌کنیم. خارج از قلمرو دلالت احادیث نمی‌توان ادعا کرد که شرط ظهور حضرت، فراهم آمدن 313 یار برای ایشان است. بنابراین اصل ادعا به هیچ وجه جنبه عقلی ندارد که بخواهیم از دیدگاه عقل، مسئله را بررسی و نقد کنیم. البته اگر به فرض، کسی بخواهد به این ادعا صیغه عقلی بدهد، آن گاه می‌توان گفت که این امر، خارج از قلمرو مستقلات عقلیه است.

بنابراین هیچ‌گونه ادعای عقلی در این موضوع از اساس پذیرفته نیست.

عدم توقف ظهور بر تولد 313 یار با اخلاص

نکته دوم: به فرض این که وجود 313 یار با اخلاص برای حضرت، شرط لازم برای ظهور ایشان باشد، نمی‌توان گفت که اینها هنوز متولد نشده‌اند و غیبت امام علیه السلام تا به دنیا آمدن آنها باید ادامه یابد.

دلیل ما بر این مطلب، دو چیز است: اول - چنان که در انتهای حلقه پیشین گفتیم - تنها دلیل کسانی که می‌گویند این تعداد تا کنون تولد نیافته‌اند، عدم ظهور امام علیه السلام است، در حالی که عدم دلالت این دلیل را دارد که نشان می‌دهد این 313 یار با اخلاص حضرت مهدی علیه السلام متعلق به همه زمانها در طول تاریخ هستند و برخی از آنها حتی قبل از ظهور پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله متولد شده و پس از طی عمر خود از دنیا رفته‌اند و بقیه از امت اسلام می‌باشند که در طول قرون متمادی از میان مسلمانان واقعی، برگزیده می‌شوند. اینها انتخاب شده‌ها و بهترینهای هر دوران هستند که لیاقت خود را برای قرار گرفتن در صدر یاران مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف به اثبات رسانده‌اند.

ما برخی از این شواهد را در این جا نقل می کنیم تا روشن شود که نمی توان ادعا کرد: «ظهور امام علیه السلام متوقف بر دنیا آمدن اینها از نسل پاکان است». ما نمی دانیم، چه بسا همه ایشان با اکثر آنان یا حداقل تعدادی از آنها در زمانهای گذشته به دنیا آمده و از دنیا رفته باشند و اکنون در برزخ، انتظار ظهور امامشان را بکشند تا به اذن و قدرت خدای متعال به دنیا رجعت کنند و به بالاترین آرزوی خود در دنیا - که همانا یاری امام زمان علیه السلام بوده - نائل شون. پس پایان یافتن دوران غیبت، مشروط به تولد 313 یار با اخلاص نیست، بلکه بسیاری از ایشان منتظر ظهور امام علیه السلام هستند تا به دنیا برگردند.

شواهد نقلی این موضوع در بحث «رجعت» که از ضروریات اعتقادات شیعه می باشد، مطرح شده است. در قرآن کریم حداقل 70 آیه می توان سراغ گرفت که به رجعت تفسیر می شود. (1)(2)(3)

در مورد روایات هم استاد اعظم علم الحدیث، مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه در بحث خود درباره رجعت می فرماید:

چگونه ممکن است کسی که حقانیت ائمه اطهار علیهم السلام را باور نموده، نسبت به چیزی که نزدیک به دوست حدیث صریح از طریق بیش از چهل راوی بزرگ و مورد اعتماد درباره آن نقل کرده اند، شک نماید. و اگر احادیث بحث رجعت، متواتر نباشند، در هیچ موضوع دیگری نمی توان ادعای تواتر نمود. (4)

1-1. اگر بخواهیم مطلب را با استفاده از نماد منطق گزاره ها توضیح دهیم، می توانیم بگوییم: اگر وجود 313 یار با اخلاص برای امام علیه السلام $P = Q$ ظهور امام علیه السلام = آن گاه: اگر امام علیه السلام 313 یار داشته باشد، ظهور می کنند $P = Q$ از این قضیه شرطیه نمی توان نتیجه گرفت که: «اگر امام علیه السلام 313 یار نداشته باشند، ظهور نمی کنند». چون شکل منطقی آن چنین است: $\sim Q \rightarrow P$ و این قضیه با قضیه $Q \rightarrow P$ هم ارز نیست. پس به فرض وجود قضایای شرطیه ای به آن مضمونی که معمولاً معنا می کنند، از آنها وجود 313 یار با اخلاص به عنوان شرط لازم برای ظهور حضرت استفاده نمی شود.

2-1. اگر بخواهیم مطلب را با استفاده از نماد منطق گزاره ها توضیح دهیم، می توانیم بگوییم: اگر وجود 313 یار با اخلاص برای امام علیه السلام $P = Q$ ظهور امام علیه السلام = آن گاه: اگر امام علیه السلام 313 یار داشته باشد، ظهور می کنند $P = Q$ از این قضیه شرطیه نمی توان نتیجه گرفت که: «اگر امام علیه السلام 313 یار نداشته باشند، ظهور نمی کنند». چون شکل منطقی آن چنین است: $\sim Q \rightarrow P$ و این قضیه با قضیه $Q \rightarrow P$ هم ارز نیست. پس به فرض وجود قضایای شرطیه ای به آن مضمونی که معمولاً معنا می کنند، از آنها وجود 313 یار با اخلاص به عنوان شرط لازم برای ظهور حضرت استفاده نمی شود.

3-1. علاقه مندان به تحقیق مفصل در این موضوع می توانند به کتاب ارزشمند «رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی علیهم السلام» نوشته مرحوم محمد خادمی شیرازی مراجعه نمایند.

4-2. بحار الانوار، جلد 53، ص: 122 و 123.

معرفی برخی از 313 یار امام زمان علیه السلام

با اتکاء به این اساس محکم اکنون چند نمونه از شواهد مورد بحث را مطرح و بررسی می نماییم:

امام صادق علیه السلام فرمودند:

إذا قام قائم آل محمد صلى الله عليه وآله استخرج من ظهر الكعبة سبعة وعشرين رجلاً خمسة عشر من قوم موسى الذين يقضون بالحق و به يعدلون و سبعة من اصحاب الكهف و يوشع وصى موسى و مؤمن آل فرعون و سلمان الفارسی و با دجانه الانصاری و مالك الاشتر. (1)

وقتی آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، از پشت کعبه بیست و هفت نفر را خارج می سازد: پانزده نفر از قوم حضرت موسی علیه السلام که به حق قضاوت و اجرای عدالت می کنند و هفت نفر از اصحاب کهف و حضرت یوشع وصى موسی علیه السلام و مؤمن آل فرعون و سلمان فارس و ابودجانه انصاری و مالك اشتر.

افرادی که در این حدیث شریف، نام برده شده اند، بهترینها و برگزیدگان زمان خود بوده اند و برخی مانند یوشع بن نون مقام برگزیده پیغمبری را از سوی خداوند داشته اند. تعبیر «استخراج من ظهر الكعبة» (خارج ساختن از پشت کعبه) نشن می دهد که اینها جزء یاران اولیه حضرت مهدی علیه السلام هستند و در ابتدای ظهور - که از خانه کعبه آغاز می شود - خدمت مولایشان حاضر می شوند و در زمره سران یاران

1-1. تفسیر عیاشی، جلد 2، ص: 32، حدیث 90.

آن حضرت قرار می گیرند.

شبه همین حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که به جای «مؤمن آل فرعون» جناب «مقداد» را نام برده اند وئ در پایان حدیث فرموده اند:

... فیکونون بین یدیه انصاراً حکاماً. (1)

... پس اینها در حضور امام علیه السلام، یاران و حاکمان (سران) می باشند.

تعبیر «حکام» نشان می دهد که این افراد جزء گروه اولیه یعنی همان 313 نفر یاران با اخلاص حضرت هستند. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در میان این 27 نفر به جای سلمان، نام جناب «جابر انصاری» به چشم می خورد. (2)

به هر روی، غرض از ذکر این نمونه ها روشن شدن این حقیقت است که ظهور امام زمان علیه السلام متوقف بر پدید آمدن 313 یار با اخلاص ایشان نیست، بلکه هرگاه خداوند اجازه فرماید، امام علیه السلام ظاهر شده و به دنبال آن، یاران اولیه ایشان به حضرتش خواهند پیوست و حداقل گروهی از این افراد، سالها بلکه قرنهای قبل، از دنیا رفته اند و برای یاری امامشان رجعت خواهند کرد. حال اگر کسی ادعا کند که: غیر از افراد نامبرده شده در احادیث، بقیه 313 نفر هنوز به دنیا نیامده اند و ظهور حضرت، مشروط به وجود آنهاست، در پاسخ می گوئیم: این ادعا کاملاً بی دلیل است و ما اطلاعی نداریم که چند نفر از این افراد هنوز به دنیا

1-1. بحار الانوار، جلد 53، ص: 91.

2-2. دلائل الامامة، ص: 247.

نیامده اند، چه بسا همه آنها جزء رجعت کنندگان باشند. يك امر مجهول را نمی توانیم بدون هیچ دلیلی - نه عقلی و نه نقلی - شرط لازم ظهور امام علیه السلام بدانیم.

درس دوم: تئور «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور» (1)

دومین تئوری مطرح شده در خصوص شرط لازم ظهور این است که می گویند:

حجج الهی بدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی کنند. (1)

ادله مختلفی برای این ادعا مطرح کرده اند که برخی از آنها صورت عقلی دارد و ما در فصل آینده به نقل و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

استناد به فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام

اما از ادله نقلی، مهمترین دلیل، قسمتی از فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه شقیشقیه است. می گویند:

بخش عمده حکومت آل محمد علیهم السلام بر دوش مردمان است و باید گروهی آماده اقامه آن حضرت گردند. امیر المومنین علیه السلام در

ضمن خطبه شقشقیه می فرماید:

اما و الذی فلق الحبة و برء النسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی كظة الظالم و لا سغب المظلوم لالقیة حبلها علی غاربها و لسقیة آخرها بكاس اولها.

آگاه باشید! سوگند به خدایی که میان دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نبود اجتماع مردم (در آستانه) من و قیام حجت خدا (که) در صورت وجود یاور (لازم است) و اگر نبود عهد الهی که خدای تعالی از دانیان گرفته تا بر سیری ظالم و گرسنه مانن مظلوم راضی نشوند، هر آینه ريسان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم و آخر خلافت را به کاسه نخست آن آب می دادم. (1)

نویسنده محترم از این خطبه شریف چنین استنباط کرده اند که حضور حاضرین و وجود ناصرین، شرط لازم قیام امام علیه السلام می باشد و این يك قاعده کلی برای همه امامان است، هر چند که امیر المؤمنین علیه السلام صرفاً درباره خودشان فرموده اند. به دلیل همین استنباط است که پس از نقل آن جملات از خطبه، چنین آورده اند: «باری، حجج الهی بدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی کنند». (2)

1-1. آن چه نقل شده از مقدمه کتاب کمال هستی در عصر ظهور، ص: 15 می باشد. اما در نسخ نهج البلاغه خطبه 3 به جای «الظالم»، «ظالم» و به جای «المظلوم»، «مظلوم» آمده است. رجوع شود به: نهج البلاغه صبح صالح، ص: 50.

2-2. کمال هستی در عصر ظهور، مقدمه، ص: 15.

در قسمت اول فرمایش خود نیز گفته اند: «باید گروهی آماده اقامه آن حضرت گردند».

اکنون باید دید مقصود ایشان از گروه اقامه کننده حضرت صاحب الامر علیه السلام چه کسانی هستند. اگر مراد ایشان از این گروه، یاران خاص و برگزیده امام عصر علیه السلام باشند، در رأس آنها همان 313 فرد با اخلاص اند و در گذشته به اندازه کافی استدلال کردیم که وجود ایشان را نمی توان شرط لازم ظهور آن حضرت دانست. بنابراین نمی توان گفت که «باید» گروهی آماده اقامه آن حضرت گردند تا ایشان ظهور فرمایند. چنین «باید»ی از هیچ دلیل نقلی استفاده نمی شود.

اما اگر مراد از گروه اقامه کننده، عموم مردم باشند (که البته بعید به نظر می رسد) همان فرضی است که اکنون محل بحث ماست و باید لزوم ضرورت آن را برای ظهور حضرت مورد بررسی قرار دهیم.

پیش از آغاز این بررسی، مطلب دیگری را هم که گاهی از این فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام استنباط می شود، یادآوری می کنیم. می گویند: «در صورت خواست مردم و اعلام آمادگی ایشان، قیام بر امام علیه السلام واجب می شود». دلیل این ادعا تعبیر «قیام الحجة بوجود الناصر» است که فرموده اند: با وجود یاران، حجت بر امام علیه السلام تمام می شود و در واقع، عذری برای ایشان در مورد عدم ظهور باقی نمی ماند. در حقیقت ادعا این است که حضور مردم علاوه بر شرط لازم، شرط کافی برای ظهور حضرت هم هست. (1)

ظاهراً مقصود از «الحجة» را در فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام خود امام علیه السلام دانسته اند، اما این ترجمه صحیح نیست و معنای قیام «الحجة» قیام امام علیه السلام نمی باشد، بلکه مقصود اتمام حجت بر امام علیه السلام است که در ادامه مباحث، توضیح آن خواهد آمد.

1-1. همان نویسنده محترم نیز در ترجمه خطبه شقشقیه، جمله ای را افزودند که از آن، وجوب ظهور حضرت در صورت وجود یاور استفاده می شود. ایشان عبارت را چنین ترجمه کرده اند: اگر نبود... قیام حجت خدا که در صورت وجود یاور لازم است.

بنابراین کل مدعا این می شود که حضور مردم شرط لازم و کافی برای ظهور امام علیه السلام می باشد.

اکنون به بررسی این نظریه می پردازیم:

تصویر از وضعیت یاران امیر المؤمنین علیه السلام در زمان خلافت

اولین مطلبی که باید روشن شود این است که امیر المؤمنین علیه السلام از حضور حاضر و وجود ناصر، چه کم و کیفی از حضور و وجود مردم و یاران را اراده کرده اند. از جهت کمیت باید دید چه تعداد و چند درصد مردم برای بیعت با ایشان اعلام آمادگی کردند و از جهت کیفیت باید دانست آنها چگونه افرادی بودند. آیا همه آنها که ادعای نصرت امام علیه السلام را داشتند، یاران واقعی ایشان بودند؟ چند درصد آن مردم، امیر المؤمنین علیه السلام را به معنای شیعی کلمه «امام» می دانستند؟ آیا آن حضرت با اعتماد در اکثریتی که سنی مذهب بودند، خلافت را پذیرفتند یا آنها را واقعاً شیعه می پنداشتند؟ آیا علم امام علیه السلام به ب باطن افراد در تصمیم ایشان برای قبول خلافت، مؤثر بوده یا خیر؟

اینها بخشی از سؤالاتی است که تا پاسخ آنها روشن نشود، استنباط صحیحی از فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام نمی توان کرد. با مراجعه به

تاریخ می توان فهمید که اکثریت مردم، در شرایطی که پس از خلافت عثمان درخواست بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام پیدا کردند، آن حضرت را به معنای درست کلمه «امام» نمی دانستند. آنها ایشان را خلیفه چهارم مسلمانان دانسته، به سبک و سیاق خلفای گذشته برای خلافت حضرت امیر علیه السلام، مشروعیت قائل بودند. شاهد این حقیقت، یکی از خطبه های آن حضرت است که درباره ابتدای دوران خلافت خود ایراد کرده و در آن به ذکر حدود بیست مورد از بدعت های خلفای پیشین پرداخته اند که البته - به خاطر مخالفت عمومی جامعه - نتوانسته اند در آنها تغییری ایجاد کنند، فرمودند:

قد عملت الولاية قبلي اعمالاً خالفوا فيها رسول الله صلى الله عليه وآله متعمدين لخلافه، نافضين لعهد، مغيرين لسنة و لو حملت الناس على تركها و حولتها الى مواضعها و الى ما كانت في عهد رسول الله صلى الله عليه وآله لتفرق عني جندي حتى ابقى وحدى او قليل من شيعة الذين عرفوا فضلي و فرض امامتي من كتاب الله عزوجل و سنة رسول الله صلى الله عليه وآله. (1)

حاکمان پیش از من، اعمالی انجام داده ان که در آن با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت ورزیده اند، در حالی که تعمد به مخالفت با ایشان و نقض بیعت آن حضرت و تغییر دادن سنتش را داشتند.

و من اگر - به فرض - مردم را به ترك آن بدعتها و می داشتم و آنها را به جایگاه های صحیح خود و به آن چه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود باز می گرداندم، لشکریانم از گرد من پراکنده

می شدند تا آن جا که خودم تنها می مانم یا تنها عده کمی از شیعیانم که فضیلت و لزوم امامت مرا براساس کتاب خدای عزوجل و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته اند.

روشن است که این فرمایش، ناظر به ابتدای پذیرش خلافت از جانب امیر المؤمنین علیه السلام است و به خوبی جو عمومی جامعه آن روز را نشان می دهد. حضرت آشکارا فرموده اند که نتوانسته اند بدعتهای خلفای گذشته را - که اظهار مخالفت عمدی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در امر دین بود - اصلاح می فرمایند. علت این ناتوانی، عدم پذیرش عموم مردم بوده است تا آن جا که اگر می خواسته اند این امر را بر آنها تحمیل کنن، همان کسانی که در لشکر ایشان بوده اند، با حضرتش مخالفت می کرده اند و تنهایشان می گذاشته اند.

از این فرمایش معلوم می شود که اکثریت یاران حضرت امیر علیه السلام که در رکاب ایشان می جنگیدند - قائل به امامت ایشان - به مفهوم شیعی اش - نبوده اند، بلکه به عنوان همان امامتی که اهل سنتت برای خلفای گذشته قائل هستند، امیر المؤمنین علیه السلام را خلیفه چهارم می شناخته اند. شیعیان ایشان چنان در اقلیت بوده اند که حضرت فرموده اند: یا تنها می ماندم و یا من باقی می ماندم با گروه اندکی از شیعیانم که مرا به معنای واقعی کلمه، امام می دانستند.

ایشان در انتهای فرمایش خود مثالی زده اند که به خوبی گویای وضعیت عمومی مسلمانانی است که با ایشان به عنوان خلیفه بیعت کردند.

والله لقد امرت الناس ان لا یجتمعوا فی شهر رمضان الا فی

فريضة واعلمتهم ان اجتماعهم في النوافل بدعة، فتنادى بعض اهل عسكري ممن يقاتل معي: يا اهل الاسلام اغيرت سنة عمراً ينهاناً عن الصلاة في شهر رمضان تطوعاً! ولقد خفت ان يثوروا في ناحية جانب عسكري. ما لقيت من هذه الامة من الفرقة و طاعة ائمة الضلالة و الدعاة الى النار!... ما لقي اهل بيت نبي من امته ما لقينا بعد نبينا و الله المستعان على من ظلمنا. (1)

به خدا قسم به مردم دستور دادم که در ماه رمضان جز نماز واجب را به جماعت نخوانند و به آنها اعلام کردم که به جماعت خواندن نماز مستحبی بدعت است. در آن زمان یکی از لشکریانم که در رکاب من می جنگید، فریاد زد: ای اهل اسلام، سنت عمر را تغییر دادند! (علی) ما را از خواندن نماز مستحبی در ماه رمضان نهی می کند! پس ترسیدم که در گوشه ای از لشکر شورش به پا کنند. چه ها دیدم از این امت، از جدایی شان و از اطاعتشان در برابر پیشوایان گمراهی و کسانی که به سوی آتش (جهنم) می خوانند ... اهل بیت هیچ پیغمبری، آن چه را بعد از پیامبران دیدیم، از امت خویش ندید و از خداوند علیه کسانی که بر ما ستم ورزیدند، استعانت می جویم.

می بینیم که نگرانی آن حضرت از لشکریان خودش است، نه از معاویه و بنی امیه. نوع مخالفت یاران حضرت امیر علیه السلام با ایشان نشان می دهد که آنها بدعتهای خلفای گذشته را بر سنتهای الهی - که آن

حضرت می خواستند - ترجیح می دادند و لذا تغییر را در آن چه از ناحیه خلیفه دوم، مشروع دانسته شده بود، تاب نمی آوردند. این وضعیت اکثریت مردمی بود که با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کرده بودند.

نمونه دیگر از همین قبیل، در زمانی بود که آن حضرت خواستند «شریح» را از منصب قضاوت عزل کنند. مردم کوفه در مخالفت با این کار، اظهار داشتند: «او را عزل مکن زیرا عمر او را نصب کرده است! ما با تو بیعت کرده ایم که چیزی از آن چه را که ابوبکر و عمر مقرر کرده اند، تغییر ندهی!!» (1).

این ماجرا وضعیت حاکم بر جو جامعه را در آن زمان نشان می دهد. وقتی مردم کوفه - که پایتخت حکومت حضرت امیر علیه السلام بود - چنین مخالفتی اظهار نمایند، حال بقیه مردم روشن است. ما می بینیم حتی «ابن عباس» نیز وقتی پیشنهاد ابقای معاویه را در حکومت شام به حضرتش می دهد، با این استدلال پیش می آید که عمر بن خطاب در دوران خلافتش او را به ولایت آن دیار گمارده است. (2)

این توصیه یا نشانگر اعتقاد خود ابن عباس به صحت کارهای عمر بوده و یا حداقل این است که جو عمومی جامعه را نشان می دهد، جوی که چنان با خلیفه دوم هماهنگی داشته و علیه امیر المؤمنین علیه السلام بوده که ابن عباس صلاح آن حضرت را در مخالفت با کارهای عمر نمی دیده است. اظهار نظر ابن ابی الحدید هم در این زمینه شنیدنی است.

می گوید:

1-1. تنقیح المقال فی علم الرجل، جلد 2، ص: 83.

2-2. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 9، ص: 29.

هر کس موقعیت علی علیه السلام را در زمان خلافتش ملاحظه کند، در خواهد یافت که او هم چون افرادی که از تصرف در اموال خویش منع شده اند، نمی توانست به آن چه خود می خواست، برسد. زیرا افرادی که او را به حقیقت می شناختند، کم بودند و اکثریت مردم آن اعتقادی را که باید، به او نداشتند و خلفای پیشین را برتر از علی علیه السلام می پنداشتند و معتقد بودند که افضل بودن به [تقدم در] خلافت است و از گذشتگان خود تقلید می کردند و می گفتند که اگر گذشتگان به برتری خلفای پیشین بر علی علیه السلام یقین نداشتند، آنها را مقدم نمی کردند... و اکثر آنها به خاطر غیرت و شجاعت عربی همراه او می جنگیدند نه از روی دین و عقیده و امام علیه السلام مجبور با آنها مدارا کند و جرأت اظهار نظر کردن آن چه معتقد بود نداشت. (1)

گذشته از همه اینها بهترین گواه بر موقعیت نه چندان خوب امیر المؤمنین علیه السلام در بین یارانش، سه جنگ بزرگی بود که مسلمانان در طول چهار سال و چند ماه خلافتشان علیه ایشان به راه انداختند، در حالی که حتی یکی از این جنگها در بیست و پنج سالی که از زمان خلافت خلفای پیشین می گذشت، رخ نداده بود. به طور مثال اصحاب جمل (ناکثین) که اولین جنگ را با ایشان راه انداختند، بیعت شکنانی بودند که به عهد خود با امامشان وفا نکردند.

1-1. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 7، ص: 72.

درس سوم: تئوری «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور» (2)

از مطالب درس گذشته دانستیم که اکثر یاران امیر المؤمنین علیه السلام کسانی بودند که اعتقادی به امامت الهی ایشان نداشتند، بلکه ایشان را به عنوان خلیفه چهارم می شناختند و اجازه تغییر بدعتهای خلفای پیشین را به ایشان نمی دادند.

عدم اعتماد امیر المؤمنین علیه السلام به مردم در قبول خلافت

اکنون با توجه به شرایط و موقعیت خاص امیر المؤمنین علیه السلام در میان یارانشان، سؤال این است که مراد حضرت از «حاضر» و «ناصر» در خطبه شریفشان چه کسانی بودند؟ آیا اکثریت کسانی که با ایشان بیعت کردند، عهد و پیمان خود را نشکستند؟ آیا حضرت با تکیه بر آنها، تن به قبول خلافت دادند؟ آیا آنها که ادعای نصرت ایشان را داشتند، یاران واقعی حضرت بودند؟ و آیا امیر المؤمنین علیه السلام

نمی دانستند که آنها عهد شکنی خواهند کرد؟ پاسخ این سؤالها روشن است و از مجموع پاسخها می توان نتیجه گرفت که امام علیه السلام، براساس حسابهای عادی و عقلایی، نمی بایست حسابی روی یاری آن اکثریت باز کرده باشند. بنابراین قبول خلافت از طرف ایشان بر مبنای اعتماد بر آن سواد اعظم (1)

که اعتقادی هم به آن حضرت نداشتند - نبوده است.

پس ما نباید کلام حضرت را که فرمودند: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر...» بر این معنا حمل کنیم که ایشان چون آمادگی مردم و اجتماع آنها را بر یاری خود مشاهده کردند، اقدام به قبول خلافت فرمودند یا مانند برخی ساده انگاران بگوییم:

امیر المؤمنین علیه السلام اگر چه بنا به علتی که برایشان تحمیل شد، در امور سیاسی غایب بودند... اما هنگامی که نصرت و یاری مردم رسید، غیبت امیر المؤمنین علیه السلام در امور سیاسی تبدیل به ظهور شد. (2)

کدام مردم بودند که امیر المؤمنین علیه السلام می توانستند براساس نصرت آنها، خلافت را به دست بگیرند؟ آیا این مردم، شایستگی اقامه حضرت امیر علیه السلام را برای خلافت داشتند؟ مگر اینها همانهایی نبودند که با امام خود در محویکی از بدعتهای خلفای گذشته، آن گونه مخالفت کردند که حضرت امیر علیه السلام از شورش آنها بر خود ترسیدند؟

پس ناچاریم عبارت امیر المؤمنین علیه السلام را در خطبه شریف

1-1. یعنی سیاهی لشکر به تعبیر ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، جلد 7، ص: 72.

2-2. ماهنامه موعود، شماره 48، ص: 33، مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور».

شکسقیه، ناظر به مأموریتی خاص از طرف خداوند بدانیم. گویی حضرت، مأمور بوده اند در چنان شرایطی - که اکثریت مردم (هر چند براساس اعتقاد نادرست به خلافت و امامت) ادعای نصرت ایشان را کردند - خلافت را بپذیرند و بیعت آنها را قبول کنند. این عهد و پیمان خداوند با امیر المؤمنین علیه السلام بوده و اگر سخن از قیام حجت به زبان رانده اند، علی القاعده، تحقق همین شرایط ظاهری مقصودشان بوده است.

توضیح مطلب این است که در توضیح عبارت امیر المؤمنین علیه السلام دو احتمال وجود دارد: یکی این که مراد ایشان از حضور حاضر و وجود ناصر، اکثریت مردمی باشد که برای یاری آن حضرت اعلام آمادگی کردند و این چنین ایشان نیز بر مبنای روال عقلایی و عادی بشری وقتی می بینند تعداد فراوانی از مردم اصرار بر قبول خلافت از سوی ایشان دارند، دست بیعت با آنها می دهند و احتمال دوم این که امام علیه السلام هیچ اعتمادی به آن اکثریت نداشته اند و به خوبی می دانسته اند که آنها به بیعت خود وفادار نخواهند ماند. اما از طرف خداوند وظیفه داشته اند که اگر این اکثریت - هر چند بدون اعتقاد اصیل دینی - به ایشان روی آوردند، خلافت را بپذیرند و اگر از اتمام حجت سخن گفته اند، همین حجت الهی، مورد نظر ایشان است. در واقع چون خداوند در صورت وجود چنان شرایطی، قبول خلافت را بر حضرتش واجب (یا جایز) دانسته بود، با پیدایش آن شرایط، حجت خداوند - از جهت وظیفه (یا اجازه) خاصی که برای آن حضرت روی می داد - برایشان تمام شده بود.

ما باید احتمال دوم را بپذیریم و نمی توانیم احتمال اول را درست

بدانیم، زیرا اگر امیرالمؤمنین علیه السلام فردی عادی بودند و از باطن و ضمیر انسانها نیز آگاهی نداشتند، نمی توانستند به اظهار آمادگی اکثریت آنها اعتماد کنند. وقتی کسانی چون ابن عباس جو عمومی را چنان می بینند که عزل معاویه را از ولایت شام - به دلیل این که عمر او را منصوب کرده - به صلاح امیر المؤمنین علیه السلام شناسند، آیا خود آن حضرت - صرف نظر از علم الهی - شرایط عمومی مردم را درک نمی کنند؟ حال اگر علم و آگاهی غیبی امام علیه السلام را نسبت به افراد در نظر بگیریم، مطلب واضح تر می شود و یقین می کنیم که ایشان هیچ حساسی روی یاری آن اکثریت باز نکرده بود و به آنها اعتماد نداشته اند.

علت عدم قیام امیر المؤمنین علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

نکته دیگری که پذیرفتن این معنا را برای انسان ساده تر می کند، آن است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و پیش از غصب خلافت توسط خلفای سه گانه، می بینیم امیر المؤمنین علیه السلام برای گرفتن حق خویش قیام نکردند. علت این خانه نشینی چه بوده است؟ همان دو احتمال فوق در این مورد هم مطرح است. برخی می گویند چون حضرت، اعوان و انصاری برای گرفتن حق خود نداشتند، دست به قیام نزدند و این امر بر طبق قاعده عقلایی و عادی بشری است که اگر کسی بخواهد در جامعه ای قیام به حق بکند، در صورت فراهم نبودن شرایط و زمینه های اجتماعی، آن قیام به شکست می انجامد و لذا حضرت از این که بتوانند با وجود عده بسیار کم اصحاب خود، پیروز شوند، ناامید بودند و به همین دلیل قیام نکردند. این يك احتمال.

احتمال دیگر در این جا این است که قیام نکردن حضرت امیر علیه السلام بر

اساس قاعده و ضابطه عادی بشری نبود، بلکه دستور و وظیفه خاصی را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خداوند به امیر المؤمنین علیه السلام ابلاغ فرموده بودند و حضرت مطابق آن دستور عمل کردند. در سخنان امام امیر المؤمنین علیه السلام تعابیر متعددی به چشم می خورد که آن حضرت سخن از عهدی گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله با ایشان کرده اند. به عنوان نمونه در قسمتی از نامه ای که آن حضرت پس از بازگشت از نهروان و شهادت محمد بن ابی بکر خطاب به شیعیان خود مرقوم فرموده اند، چنین آمده است:

و قد کان رسول الله صلی الله علیه و آله عهد الی عهداً فقال صلی الله علیه و آله یابن ابی طالب لک ولاء امتی فان ولوک فی عافیة و اجمعوا علیک بالرضا فقم بامرهم و ان اختلفوا علیک فدعهم و ما هم فیه... (1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله با من پیمانی بستند، فرمودند: «ای پسر ابوطالب، ولایت امت من با توست. پس اگر آنها ولایت تو را بدون نزاع پذیرفتند و با رضای خاطر در مورد تو اتفاق نظر داشتند، تو کار آنها را به دست بگیر و چنان چه در مورد تو اختلاف کردند، آنها را به حال خودشان رها کن...»

البته ممکن است این عبارت بر همان قاعده و ضابطه بشری که در احتمال نخست طرح کردیم، حمل شود. اما توجه به ادامه نامه این احتمال را منتفی می کند. فرموده اند:

1-1. کشف المحجبة، ص: 248 و 249 به نقل از «الرسائل» مرحوم کلینی.

و لو كان لي بعد رسول الله صلى الله عليه وآله عمى حمزة و اخى جعفر لم اباع كرها [مكرها] ولكنى بليت برجلين حديثى عهد بالاسلام العباس و عقيل فصننت باهل بيتى عن الهلاك فاغضيت عينى على القذى و تجرعت ريقى على الشجى... (1)

و اگر من بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله عمویم حمزه و برادرم جعفر را داشتم، مجبور به بیعت با کراهت نمی شدم، اما من با دو مردی مواجه بودم که تازه مسلمان بودند: عباس و عقیل. پس اهل بیت خود را ا هلاکت حفظ کردم، با وجود خار در چشم، دیده فرو بستم و با وجود استخوان در گلو آب دهان فرو بردم... .

اینجا روشن می شود که تنها مسئله اقبال عمومی مردم و آمادگی اجتماعی در یاری امیر المؤمنین علیه السلام، برای ایشان مطرح نبوده است.

بله، اگر مردم با عافیت و بدون نزاع و درگیری، حق آن حضرت را می دادند که بسیار مطلوب بود، اما اگر چنین اتفاق نمی افتاد، ممکن بود.

از طریق دیگری احقاق حق خود را بکنند، مثلاً اگر حمزه و جعفر زنده بودند، با همان دو نفر قیام می فرمودند. این امر نشان می دهد که کار حضرت، محکوم به روال عادى بشر نبوده و يك حساب الهی در میان بوده است. در فرمایش دیگری از ایشان نقل شده است که:

لو وجدت اربعين ذوى عزم منهم لناهضت القوم. (2)

1-1. كشف المحجة، ص: 249.

2-2. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، جلد 2، ص: 47.

اگر چهل نفر با اراده قوی از مردم می یافتیم، قطعاً با قوم (غاصب) می جنگیدیم.

وجود چهل فرد دارای عزم و اراده، با اقبال عمومی مردم تفاوت زیادی دارد. این فرمایش مولا نشان می دهد که ایشان تنها و تنها در انتظار آمادگی عمومی مردم نبوده اند و محاسبات ایشان در این کار بر اساس حساب و کتاب عادی بشری نبوده است، هر چند که اگر شرایط جامعه برروال عادی خویش به نفع ایشان پیش می رفت - طبق عهدی که پیامبر صلی الله علیه و آله با آن حضرت داشتند - قطعاً از اقبال مردم استقبال کرده و خلافت را می پذیرفتند. اما در صورت عدم تحقق این شرایط، حساب و کتابهای دیگری هم - از جانب خداوند متعال - در کار بوده که فقط خود آن حضرت می دانستند و ما از آنها اطلاعی نداریم.

معنای «حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر»

حال در پرتو این توضیحات، می توانیم در معنای جمله امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجة...» بگوییم: همان طور که مرحوم علامه مجلسی احتمال داده اند ممکن است مقصود از «الحاضر» وقت و زمانی باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای قیام امیر المؤمنین علیه السلام بر امر خلافت، معین فرموده بودند. [\(1\)](#)

با وجود این احتمال نمی توانیم به طور قاطع حکم کنیم که مراد امام علیه السلام حضور افرادی بوده که برای بیعت با ایشان اعلام آمادگی می کردند.

1- 1. عبارت علامه مجلسی چنین است: «حضور الوقت الذی وقته الرسول صلی الله علیه و آله للقیام بالامر بحار الانوار، جلد 29، ص 543.

در مورد تعبیر «ناصر» هم می‌گوییم: منظور یاران امام علیه السلام در ظاهر بودند یعنی همان کسانی که با ایشان بیعت کردند و همراهشان می‌جنگیدند. وقتی لشکر امام علیه السلام در مقابل دشمنان حضرت قرار می‌گرفتند، همه آنان را می‌توان یاران (انصار) حضرت نامید، هر چند که وضعیت اعتقادی اکثریت آنها مطلوب و قابل قبول نبود. بنابراین مقصود، یاران واقعی و شیعیان خالص ایشان نیستند. آنها - نظیر مقداد و ابوذر - آن قدر انگشت شمار بودند که نمی‌توانسته‌اند مقصود حضرت از جمعیت بیعت کننده با ایشان بوده باشند.

هم چنین اگر از تعبیر «قیام الحجة بوجود الناصر» استفاده کنیم که حجت الهی به سبب وجود آن افراد بر امام علیه السلام تمام شد (1).

بنابراین اسناد این عبارت به امیر المؤمنین علیه السلام روشن نیست و به فرض وجود «وجوب» در لغت به معنای «ثبوت» است و «وجوب الحجة» یعنی ثابت بودن حجت.

معنایش این نیست که مردم آن زمان با اعلام آمادگی خود بر امام علیه السلام اتمام حجت کردند و می‌توانستند در پیشگاه الهی خود را از آن حضرت طلبکار بدانند و بگویند: «خدایا ما به در خانه امیر المؤمنین علیه السلام رفتیم و اعلام آمادگی برای بیعت با ایشان کردیم، اما آن حضرت نپذیرفتند» تا به این ترتیب بر امام علیه السلام حجت داشته باشند، چنین نیست. بلکه مردم هیچ‌گاه ترتیب بر امام زمان خود حجتی ندارند، به ویژه مردمی که بیشترشان اعتقاد درستی به امام علیه السلام نداشته‌اند و پس از آن بر بیعت خود وفادار

1- 1. ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه جلد 10، ص: 257 این عبارات را از امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده است: «لولا حضور الحاضر و وجوب الحجة بوجود الناصر». از غیر ابن الحدید چنین عبارتی نقل نشده و او هم هیچ سندی برای این نقل خود ارائه نکرده است.

نمانده اند. آن مردم بی فایمی که با نامردیهای خود، مصیبت‌های فراوان بر قلب مبارك امير المؤمنين عليه السلام وارد ساختند، در برابر خدا چه حجتی می‌توانند بر ایشان داشته باشند؟! خود امام عليه السلام هم تا وقتی بیعت با مردم را نپذیرفته بودند، هیچ تعهدی به آنها نداشتند.

عهد و پیمان آن حضرت فقط با خدا و رسول صلی الله علیه و آله بود و طبق فرموده خودشان از سوی خدا مأمور بودند که اگر همان اکثریت بی اعتقاد، اظهار آمادگی برای یاریشان کردند، به آنها دست بیعت بدهند. این عهد الهی بود با امام عليه السلام نه عهد مردم با ایشان. پس حجت خداوند هم برخاسته از همان عهد الهی است، نه این که براساس معیارهای عادی بشر بگوییم: «چون اکثریت مردم آن زمان، اعلام وفاداری به امام خود کردند، اگر ایشان بیعت آنها را نمی‌پذیرفتند، در پیشگاه الهی نمی‌توانستند به آن مردم جوابی بدهند». این ادعا نادرست است و تفاوت ظریفی بین این سخن و اعتقاد صحیح وجود دارد که فهم آن محتاج به دقت نظر است!

پرسشهای مفهومی از درسهای 1 تا 3

1. در فرض صحت این جمله: «اگر 313 یار با اخلاص برای امام علیه السلام باشد، ایشان ظهور می کنند» آیا می توان گفت که شرط لازم برای ظهور ایشان وجود 313 یار با اخلاص است؟ چرا؟
2. آیا به دلیل عدم ظهور امام علیه السلام می توان گفت که هنوز همه 313 یار ایشان متولد نشده اند؟ چرا؟
3. در فرمایش: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر...» منظور امیر المؤمنین علیه السلام از حضور حاضر و وجود ناصر چه مردمی با چه ویژگی هایی بودند؟ آیا با تکیه بر فرمایش فوق می توان گفت که در صورت خواست مردم، حجت بر امام تمام می شود؟ توضیح دهید.
4. آیا می توان گفت که امیر المؤمنین علیه السلام با اعتماد به مردم، خلافت را قبول کردند؟ چه احتمال دیگری می تواند در کار باشد؟
5. علت عدم قیام امیر المؤمنین علیه السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه بود؟ آیا می توان علت این امر را نبود یاران دانست؟

درس چهارم: دقت در تحلیل سیره ائمه علیهم السلام (1)

گفتیم که آن چه سبب قائم شدن حجت بر امیر المؤمنین علیه السلام شد، عهد و پیمان آن حضرت با خدا و رسول صلی الله علیه و آله بود و نه فقط اعلام آمادگی مردم. نه مردم، مردمی معتقد به امامت امیر المؤمنین علیه السلام بودند و نه آمادگی آنها حجت را برایشان تمام می کرد.

عدم وجوب پذیرش بیعت با مردم بر امام علیه السلام

حال با توجه به این مطالب آیا می توان ادعا کرد که: «در صورت خواست مردم و اعلام آمادگی ایشان، قیام بر امام علیه السلام واجب می شود؟» یا به تعبیر دیگر: «آیا حضور مردم علاوه بر شرط لازم، شرط کافی قیام امام علیه السلام هم هست؟»

پاسخ این است که ما هیچ دلیلی بر اثبات چنین وجوبی نداریم. دقت شود که در توضیح تعبیر «حجت» چه گذشت. حجتی که امام علیه السلام از آن سخن گفته اند، به عهد و پیمان خدا و رسول صلی الله علیه و آله با ایشان بر می گردد و

این از اسرار بین خدا و امام علیه السلام بوده که به صورت علنی اعلام نکرده اند تا دیگران هم از آن آگاهی یابند. ما نمی دانیم خداوند چه عهدی با امیر المؤمنین علیه السلام داشته است. شاید عهد خدا با امام علیه السلام این بوده که در صورت اعلام آمادگی از جانب مدعیان نصرت، ایشان «بتوانند» و «مجاز» باشند که به امر خلافت قیام نمایند، یعنی وجوبی در کار نبوده باشد و پذیرفتن یا نپذیرفتن بیعت مردم، به اختیار خود امام علیه السلام گذارده شده باشد. این احتمال، بعید به نظر نمی رسد که خدای متعال توسط رسولش صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام عهد کرده باشد: «تا وقتی اکثریت مردم، اعلام آمادگی برای یاری نکرده اند اقدامی نکن، اما هرگاه چنین حالتی رخ داد، می توانی اقدام کنی» نه این که اقدام، واجب باشد.

نتیجه ای که از این بحث گرفته می شود این است که ما حق نداریم سیره و روش امیر المؤمنین علیه السلام را - چه قبل از خلافت خلفا و چه پس از آن - لزوماً و براساس ضوابط و قواعد عادی بشری، تحلیل و تفسیر کنیم. کسانی که این پیش فرض را در سیره ائمه علیهم السلام پذیرفته اند، وقتی می خواهند قیام یا عدم قیام يك امام را توضیح دهند، تنها حالت معقولی که می توانند برای قیام ایشان فرض کنند، آن است که شرایط اجتماعی و اقبال عمومی برای انجام آن فراهم باشد. اما نکته مهم در این بحث همین است که چنین پیش فرضی چگونه اثبات می شود؟

قابل تحلیل نبودن سیره ائمه علیهم السلام براساس ضوابط بشری

آیا ما می توانیم امام علیه السلام را با خود قیاس کنیم و کارهای ائمه علیهم السلام را نیز تنها بر طبق ضوابط بشری ارزیابی نماییم؟ اگر امام علیه السلام يك بشر

عادی نیست، پس دلیلی ندارد که همه کارهایش براساس قواعد بشری توجیه و تفسیر شود. بنابراین اگر حتی احتمال بدهیم يك نوع حساب و کتاب الهی در سلوک ائمه علیهم السلام وجود دارد، حق نداریم صرفاً براساس ضوابط بشر عادی درباره ایشان اظهار نظر کنیم، چرا که عقل آن احتمال را بعید نمی شمرد. طبق این احتمال حجتی که امیر المؤمنین علیه السلام از آن سخن گفته اند، دلیلی است که براساس آن، مجاز به پذیرفتن حکومت بر آن نامردمان بوده اند نه این امر بر امام علیه السلام واجب بوده باشد.

دنباله عبارت امیر المؤمنین علیه السلام نیز به همین صورت ترجمه می شود. این که فرموده اند: «و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة ظالم ولا سغب مظلوم»⁽¹⁾

اشاره به عهد و پیمانی دارد که خداوند از دانایان گرفته تا بر سیری ظالمان و گرسنگی مظلومان آرام نگیرند. از این بیان نیز وجوب پذیرفتن حکومت بر امام علیه السلام استفاده نمی شود، چون فرمایش ایشان این است که اگر عهد خداوند بر عالمان نبود، حکومت را نمی پذیرفتم. این به این معناست که یکی از دلایل پذیرفتن بیعت با مردم، وجود عهد الهی بر دانایان است، اما «وجوب» پذیرش از این دلیل بر نمی آید، چون اولاً از این عبارت که: «اگر عهد خداوند بر عالمان نبود، حکومت را نمی پذیرفتم» نمی توان منطقاً استنتاج کرد که: «اگر عهد خداوند بر عالمان باشد، حکومت را باید بپذیرم».

ثانیاً پیمانی که خداوند از دانایان گرفته این است که بر سیری ظالمان و گرسنگی مظلومان آرام و قرار نگیرند، اما چگونگی آرام

نگرفتن و شکل انجام آن در عهد الهی بیان نشده است. بنابراین می توان احتمال داد که اگر امیر المؤمنین علیه السلام در آن شرایط حکومت را نمی پذیرفتند، به شکل و صورت دیگری به عهد پیمان خداوند بر عالمان عمل می فرمودند. به تعبیر دیگر تنها صورت عمل به عهد الهی قبول حکومت نبوده است.

توجه شود که این مطلب، یکی از فروع و نتایج اعتقاد به الهی بودن سیره ائمه علیهم السلام است. اگر برای ایشان علاوه بر جنبه بشری، يك بعد الهی قائل شویم و براساس اعتقادات شیعی خود، ائمه علیهم السلام را هم چون افراد عادی نشماریم، آن وقت پذیرفتن این حقیقت، آسان می شود که: «همیشه در تفسیر و تحلیل کارهای ائمه علیهم السلام باید احتمال وجود يك امر الهی را بدهیم که ما از آن بی خبریم». و اعتراف می کنیم که با دخالت آن عامل غیر بشری، حساب و کتابهای عادی به هم می ریزد. بر این اساس، دیگر نمی توانیم سیره و روش امامان علیهم السلام را صرفاً براساس محاسبات عقلایی بشر تحلیل و تفسیر کنیم. چه بسا یکی از ایشان عملی انجام دهد که در ظاهر مانند سایرین باشد، اما علت و حکمت آن، چیزی ماورای علل و عواملی باشد که بشر عادی احتمال آنها را در آن کار دخالت می دهد. پس کاملاً احتمال دارد که قبول خلافت از ناحیه امیر المؤمنین علیه السلام را مستند به عامل یا عواملی راز آلود بدانیم که تنها آن حضرت و خدای متعال، از آن آگاهی داشته اند، هر چند که ظاهر کار ایشان از دیدگاه بشر عادی به علل و عوامل دیگری استناد داده شود (دقت کنید). چون این احتمال همیشه وجود دارد، پس ما هیچ گاه نمی توانیم در تحلیل و تفسیر کارهای ائمه علیهم السلام تنها يك یا چند عالم

شناخته شده عادی را دخیل بدانیم و تأثیر امور دیگر را منتفی تلقی کنیم.

نتیجه بحث این است که هیچ کس نمی تواند ادعا کند، اظهار آمادگی مردم، شرط کافیس برای قیام امام علیه السلام و پذیرفتن بیعت ایشان می باشد. ما که از همه شرایط و عوامل مؤثر در يك امر خبر نداریم، چگونه می توانیم با بودن يك یا دو عامل، حکم به کفایت آنها بکنیم. این مسئله در مورد همه رفتارهای ائمه علیهم السلام جاری و ساری می شود و قبول خلافت از جانب امیر المؤمنین علیه السلام نیز از آن مستثنا نیست.

متکی بودن همه کارهای ائمه علیهم السلام براساس ضوابط الهی

اکنون که اهمیت این اعتقاد در تفسیر و تحلیل سیره ائمه علیهم السلام تا حدی روشن شد، خوب است نمونه ای از ادله نقلی را ذکر کنیم که وجود چنین چیزی را اثبات می کند تا عمق مطلب، بهتر ظاهر گردد. در کتاب شریف اصول کافی، «کتاب الحجة» بابی است به این عنوان: «باب ان الائمة علیهم السلام لم يفعلوا شیئاً ولا يفعلون الا بعهد من الله عزوجل و امر منه لا يتجاوزونه»: باب این که ائمه علیهم السلام هیچ کاری انجام نداده و نمی دهند مگر با عهد و پیمانی از جانب خدای عزوجل و فرمانی از طرف او که از آن تجاوز نمی کنند.

عنوان این باب، برگرفته از احادیث متعددی است که ذیل آن عنوان آمده و همگی بر این حقیقت دلالت می کنند که همه کارهای ائمه علیهم السلام براساس وصیت و عهد و پیمانی از سوی خداوند انجام شده و می شود.

میل و سلیقه یا حساب و کتاب بشری مبنای عمل هیچ امامی نبوده و نیست. مرحوم کلینی پنج حدیث در این باب، نقل فرموده اند که حدیث

دوم آن به نقل از امام صادق عليه السلام چنین است:

ان الله عزوجل انزل على نبيه صلى الله عليه وآله كتاباً قبل وفاته فقال: يا محمداً هذه وصيتك الى النجبة من اهلك. قال صلى الله عليه وآله: وما النجبة يا جبرئيل؟ فقال: على بن ابيطالب وولده عليهم السلام وكان على الكتاب خواتيم من ذهب فدفعه النبي صلى الله عليه وآله الى امير المؤمنين عليه السلام وامره ان يفك خاتماً منه ويعمل بما فيه ففك امير المؤمنين عليه السلام خاتماً وعمل بما فيه ثم دفعه الى ابنه الحسن عليها السلام ففك خاتماً وعمل بما فيه ثم دفعه الى الحسين عليه السلام ففك خاتماً فوجد فيه ان اخرج بقوم الى الشهادة فلا شهادة لهم الا معك و اشر نفسك لله عزوجل ففعل ثم دفعه الى علي بن الحسين عليهما السلام ففك خاتماً فوجد فيه ان اطرق واصمت و الزم منزلك و اعبد ربك حتى ياتيك اليقين ففعل ثم دفعه الى ابنه محمد بن علي عليهما السلام ففك خاتماً فوجد فيه: حدث الناس و افتهم ولا تخافن الا الله عزوجل فانه لا سبيل لاحد عليك [ففعل] ثم دفعه اليه ابنه جعفر عليه السلام ففك خاتماً فوجد فيه: حدث الناس و افتهم و انشر علوم اهل بيتك و صدق آباءك الصالحين و لا تخافن الا الله عزوجل و انت في حرز و امان ففعل ثم دفعه الى ابنه موسى عليه السلام و كذلك يدفعه موسى الى الذي بعده ثم كذلك الى قيام المهدي صلى الله عليه وآله. (1)

1-1. اصول کافی، کتاب الحجّة باب ان الائمة عليهم السلام لم يفعلوا شيئاً...، حدیث 2.

خدای عزوجل پیش از وفات پیامبرش صلی الله علیه و آله نوشته ای بر او نازل کرد و فرمود: ای محمد این است وصیت من به برگزیدگان از اهل تو. حضرت پرسیدند: ای جبرئیل، این برگزیدگان چه کسانی هستند؟ (جبرئیل) عرض کرد: علی بن ابیطالب و فرزنداناش. و بر آن نوشته چند مهر از طلا بود. پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به امیر المؤمنین علیه السلام داده، دستور دادند که يك مهر آن را بگشاید و به آن چه در آن است، عمل نماید. امیر المؤمنین علیه السلام يك مهر را گشودند و به آن چه داخلش بود، عمل کردند. سپس آن يك مهر را گشودند و به آن چه داخلش بود، عمل کردند. سپس آن را به پسر خود حسن علیه السلام دادند، آن گاه آن را به حسین علیه السلام دادند.

ایشان هم مهری را گشودند و دیدند در آن نوشته شده که: به همراه گروهی به سوی شهادت خارج شو، آنها جز همراه تو به شهادت نمی رسند و خود را به خدای عزوجل بفروش، پس ایشان همان کار را انجام دادند. سپس آن را به علی بن الحسین علیهما السلام دادند، ایشان هم مهری را باز کردند و دیدند که در آن آمده است: سر به زیر انداز و سکوت کن و در خانه ات بنشین و پروردگار خود را عبادت کن تا مرگت فرارسد، پس ایشان همین کار را کردند. سپس آن را به پسر خود محمد بن علی علیه السلام دادند، ایشان يك مهر را گشودند، پس دیدند در آن چنین آمده است: برای مردم حدیثق بگو و فتوا بده و جز از خدای عزوجل ترس چون هیچ کس نمی تواند به تو ضرری برساند. [پس ایشان همین کار را انجام دادند] سپس آن را به پسر خود جعفر علیه السلام دادند، ایشان هم مهری را گشودند. پس در آن چنین یافتند: برای

مردم حدیث بگو و فتوا بده و علوم اهل بیت خود را نشر بده و پدران صالح خود را تصدیق نما و جز از خدای عزوجل نترس و تو در پناه و در امان هستی، پس ایشان همان کار را کردند. سپس آن را به پسر خود موسی علیه السلام دادند و به همین ترتیب موسی علیه السلام هم آن را به (امام) پس از خود می دهد، سپس به همین ترتیب (هر امامی آن را به امام بعدی خواهد داد) تا قیام حضرت مهدی که درود خدا بر او باد.

شاید از خود پرسیم که به چه دلیل، ائمه علیهم السلام این گونه احادیث را برای شیعیان می گفتند و اگر اینها مسائلی محرمانه و اموری سری بین خداوند و ائمه علیهم السلام بوده، گفتنش برای مرم چه فایده ای می توانسته داشته باشد؟

کمترین فایده نقل این احادیث

به نظر می رسد که طرح این مطلب برای شیعیان، حداقل باید این فایده را داشته باشد که آنها به خود اجازه اظهارنظرهایی بی جا در مورد کارهای ائمه علیهم السلام را ندهند و ایشان را با سایرین یکسان نشمارند. وقتی کسی مستقیماً از خدای متعال دستور می گیرد، عملکرد خود را فقط بر اساس يك سری محاسبات عادی بشری تنظیم نمی کند. بسیاری از حساب و کتابهایی که ما انسانها در زندگی عقلایی و عادی خود می کنیم، براساس احتمال یا حداکثر ظن و گمان است. وقتی می خواهیم برای انجام کاری تصمیم گیری کنیم، نوعاً به جوانب آن کار تا حد زیادی آگاهی کامل نداریم، لذا بر مبنای يك سری احتمالات یا حداکثر گمانهایی عقلایی، تصمیم به فعل یا ترك کاری می گیریم. این وضع بشر

عادی است که حداکثر توانش نیز همین است. اما آیا ائمه علیهم السلام هم چنین هستند؟ آیا ایشان هم در تصمیم گیرهای خود براساس احتمالات یا حدسها و گمانها حساب می کنند؟ احادیثی که نمونه ای از آن را نقل کردیم، به همین سؤال پاسخ می دهند که: خیر، چنین نیست.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر = کر چه باشد در نوشتن، شیر شیر

ما در سیره ائمه اطهار علیهم السلام رفتارهایی را می بینیم که گاهی شبیه به کارهای سایرین است و گاهی هم تفاوتهای اساسی با دیگران دارد آن گاه در مقام تحلیل و تفسیر اعمال امامان علیهم السلام يك سری قواعد و ضوابط را ملاك قرار می دهیم. گاهی کارهای ایشان با معیارها و ضوابط عادی بشری سازگار در می آید و گاهی هم در این تحلیلها به مشکلات و پیچیدگی هایی برخورد می کنیم. اگر به حدیث مفصلی که از امام صادق علیه السلام نقل کردیم، معتقد باشیم قبل از ارائه هر گونه تحلیل و تفسیری، يك پیش فرض را کنار می گذاریم و آن این است که: «اعمال و رفتار ائمه علیهم السلام باید با حساب و کتابهای عادی بشری، قابل تفسیر باشد». این يك پیش فرض نادرست است که از قیاس گرفتن ائمه علیهم السلام با افراد عادی ناشی می شود. (1)

براساس آن چه خود ائمه علیهم السلام فرموده اند، معیارهای ایشان در رفتارهای خود، متأثر از يك سری وصایای غیبی است که خداوند

1- 1. البته مسلم است که هیچ گاه در سیره ائمه اطهار علیهم السلام عملی که در تعارض صریح با عقل و مستقلات عقلیه باشد، وجود ندارد. اگر کسی - به زعم خود - به چنین موردی برخورد کرد، قطعاً در تشخیص مصداق مستقلات عقلیه اشتباه نموده است.

توسط جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورده و ایشان هم آنها را به امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام رسانده اند. پس نباید تصور کرد که علوم غیبی ائمه علیهم السلام در نحوه عملکرد ایشان بی تأثیر است و آنها صرفاً مأمور به ظاهر - مانند دیگران - هستند. بلکه در مواردی صرفاً مأمور به ظاهر بودند، اما همان موارد هم در وصیت خدای متعال به ایشان مشخص گردیده بو و تشخیص آن موارد، از ظن و گمان بر نمی خواست.

ملاحظه می کنیم که در حدیث منقول از امام صادق علیه السلام ایشان بر موارد برجسته ای از سیره ائمه علیهم السلام - قل از امام صادق علیه السلام که نوعاً مورد سؤال و ابهام مردم بوده و هست، دست گذاشته و تصریح کرده اند که همه آنها طبق وصیت الهی به ایشان انجام شده است، مثلاً در سیره سید الشهداء علیه السلام به خروج ایشان به سوی شهادت در راه خدا همراه یاران باوفایشان اشاره کرده اند. این حرکت امام حسین مورد تحلیل و تفسیرهای فراوان و گاه متعارض با یکدیگر قرار گرفته است.

این تحلیل نوعاً براساس يك سری محاسبات عادی بشری صورت پذیرفته اند و هر تحلیل گری کوشش نموده تا بر مبنای آن چه خود صحیح دانسته، حرکت امام حسین علیه السلام را به سوی شهادت در راه خدا توضیح دهد.

درس مهمی که از فرمایش امام صادق علیه السلام می گیریم، این است که ما باید در کنار همه حسابها و کتابهای عادی بشری، وجود يك عامل غیبی و الهی را هم در کارهای ائمه علیهم السلام فرض کنیم که ما از آن و حکمتش بی خبریم و به همین دلیل نمی توانیم رفتار ایشان را چنان که باید، تجزیه و تحلیل نماییم. بنابراین عملکرد ائمه اطهار علیهم السلام می تواند

اسرار و رموزی داشته باشد که فقط برای خود ایشان روشن بوده است و دیگران اطلاعی از آنها ندارند. به همین دلیل نباید عقلاً خود را مجاز بشماریم که تك تك کارهای ائمه علیهم السلام را علت یابی کرده، ماز رموز آنها سر در آوریم.

گاهی مشاهده می شود که برخی در تحلیل و تفسیر زندگانی ائمه علیهم السلام به گونه ای سخن می گویند که گویی همه آن چه برای امامان علیهم السلام به عنوان پیش فرضها و ملاحظات مطرح بوده، برای ایشان آشکار است و لذا به سادگی و با صراحت از این که فلان امام علیه السلام باید در فلان زمان این کار را می کرد و یا آن امام دیگر، باید آن کار را نمی کرد و سخن می گویند کمترین فایده ای که قبول فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث مورد بحث باید داشته باشد، این است که ما خود را مجاز به این گونه اظهار نظرها ندانیم و همواره حساب ائمه علیهم السلام را از سایرین جدا کنیم و این احتمال را بدهیم که شاید ایشان وظیفه و مأموریت خاصی از جانب خداوند داشته یا در بعضی موارد، اجازه و اختیاری ویژه خود از ناحیه پروردگار، دارا بوده اند و سایر مردم، چون وصیتی از جانب خداوند برایشان نیامده، از این گونه امتیازات برخوردار نیستند.

درس پنجم: دقت در تحلیل سیره ائمه علیهم السلام (2)

روشن شد که سیره ائمه علیهم السلام براساس ضوابط بشری قابل تحلیل نیست و همه کارهای آن بزرگواران بر مبنای عهدی از جانب خدای متعال است که البته براساس آن عهد، ممکن است مؤظف به انجام کاری بوده باشند و نیز امکان دارد مجاز به عملی باشند بدون آن که وجوبی در کار باشد.

ائمه علیهم السلام صرفاً مأمور به ظاهر نبوده اند

نکته جالب و دقیقی که در برخی از احادیث مربوط به این بحث وجود دارد، این است که در آنها تصریح شده، ائمه علیهم السلام به آن چه عمل می کرده اند و نتایج عمکرد خویش، از قبل، علم داشته اند. این امر، يك تفاوت بسیار اساسی بین رفتار ایشان و سایر مردم ایجاد می نماید و اثبات می کند ائمه علیهم السلام مانند دیگران فقط روی ظاهر، حساب نمی کرده اند و به تعبیر دیگر همیشه «مأمور به ظاهر» نبوده اند. اعتقاد به این امر، تأثیر ژرفی خواهد داشت در نوع تحلیلهایی که درباره

سیره ائمه علیهم السلام می شود.

به عنوان مثال در حدیث چهارم این باب که از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل شده، سخن از وصیت به امیر المؤمنین علیه السلام مطرح شده که جبرئیل آن را از جانب خداوند برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و ایشان هم آن را به وصی خود حضرت امیر علیه السلام تسلیم نمودند و به همه حوادث ناگواری که منجر به شهادت حضرت صدیقه علیها السلام شد و سایر ظلمهایی که در حق اهل بیت علیهم السلام روا گردید، آگاهی یافتند و حتی پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور جبرئیل از آن حضرت پیمان گرفتند که بر آن حوادث، صبر کنند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین علیه السلام را نیز احضار فرمودند و از آنها نیز هم چون امیر المؤمنین علیه السلام پیمان گرفتند که بر مصائب و سختی های بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله صبر کنند. آن گاه وصیت الهی مهر گردید و به امیر المؤمنین علیه السلام تحویل شد. اینجا راوی حدیث از امام هفتم علیه السلام سؤال می کند که آیا تعرضها و مخالفتهایی که (پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله) در قبال امیر المؤمنین علیه السلام صورت گرفت، در آن وصیت نوشته شده بود؟ و حضرت پاسخ می دهند:

نعم و الله شیناً و حرفاً حرفاً اما سمعت قول الله عزوجل: «انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین» (1).

1-1. یس، 12. 2. اصول کافی، کتاب الحجة، باب ان الائمة علیهم السلام لم یفعلوا شیئاً...، حدیث 4.

بله، قسم به خدا يك به يك و كلمه به كلمه! آیا فرمایش خدای عزوجل را نشنیده ای که فرمود: «ما خود مرده ها را زنده می کنیم و اعمالی را که پیش فرستاده اند و آن چه در پی آنهاست، می نویسیم و همه چیز را در امام مبین جمع کرده ایم»؟

این فرمایش امام هفتم علیه السلام نشان می دهد که ائمه علیهم السلام همه آن چه اتفاق می افتاد، آگاهی داشته اند به نتایج عملکرد خود عالم بوده اند.

بنابراین هم چون افراد عادی نبوده اند که براساس يك سری محاسبات احتمالی تصمیم بگیرند و حدسهایی بزنند، ولی در عمل به نتایجی خلاف آن چه می خواستن برسند.

حدیث سوم این باب به تعبیر دیگری، علم سابقه ائمه علیهم السلام را نسبت به آن چه برایشان اتفاق می افتد، بیان می کند. شخصی به نام حمران از امام محمد باقر علیه السلام درباره به شهادت رسیدن امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام می پرسد و حضرت در پاسخ می فرماید که این بزرگواران نسبت به آن چه در حق ایشان روا شد، از قبل، علم و آگاهی داشتند.

... فبتقدم علم ذلك اليهم من رسول الله صلى الله عليه وآله قام على والحسن والحسين عليهم السلام و بعلم صمت من صمت منا. (1)

پس قیام علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام با آگاهی قبلی ایشان از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله (نسبت به لوازم قیام) بود و هر يك از ما امامان که سکوت کرد نیز با علم و آگاهی بود.

اعتقاد به این حقیقت، نقش عمیقی در امام شناسی شیعی دارد. نتیجه

1-1. اصول کافی، کتاب الحجة، باب ان الائمة لم يفعلوا شيئاً...، حدیث 3.

این اعتقاد آن است که ائمه علیهم السلام با آگاهی کامل نسبت به همه جوانب يك كار، اقدام به انجام آن می کردند. پس اگر بعضی به امر خلافت قیام کردند و برخی از پذیرفتن آن، سرباز زدند، مبنی بر ضوابط و قواعدی نبوده است که سایر مردم معمولاً بر مبنای آنها تصمیم گیری می کنند.

انسانهای عادی هیچ گاه به همه جوانب تصمیمهایی که می گیرند، آگاهی ندارند. يك یا چند عامل مشخص را ملاك كار خود قرار می دهند و بر آن اساس، برنامه ریزی می کنند و به لحاظ عقلایی، راهی هم جز این ندارند. اما نباید تصور کرد که ائمه علیهم السلام هم مانند سایرین عمل می کنند. لذا باید مراقب بود که در تحلیل و تفسیر عملکرد ایشان، فرض آگاهی غیبی حذف نشود. این گونه و با ملاحظه این جهت، هرگز نمی توان رفتارهای ائمه علیهم السلام را صرفاً با در نظر گرفتن یکی دو عاملی تحلیل و تفسیر کرد که در زندگی عادی عقلا فهمیدنی و مؤثر است.

اعمال ائمه علیهم السلام تنها صورت و جوب برایشان نداشته است

نکته دیگری که در احادیث مورد بحث باید مورد توجه قرار گیرد، این است که اگر می گوئیم کارهای ائمه علیهم السلام همگی به امر الهی صورت می پذیرد و این حضرات از آن امر تجاوز نمی کنند (امر منه لا- یتجاوزونه) مقصود این نیست که انجام همه رفتارهای این بزرگواران برایشان واجب است. اصولاً این تلقی که رفتارهای ائمه علیهم السلام همیشه بر نوعی انجام وظیفه حمل شود، تلقی نادرستی است. برخی به غلط، تصور می کنند که اگر ائمه علیهم السلام مطابق امر خداوند، عمل می کنند، پسی هر کاری انجام می دهند، «باید» انجام دهند و وظیفه آنهاست. لذا بسیار گفته می شود که اگر امیر المؤمنین علیه السلام خلاف را قبول کردند، «باید»

این کار را می کردند و اگر امام دیگری چنین نکردند، نباید آن کار را می کردند. ما هیچ دلیلی نداریم بر این که کارهای ائمه علیهم السلام همیشه به صورت «باید» یا «نباید» بوده است و وظیفه «فعل» یا «ترك» آن را داشته اند.

عقیده صحیح این است که وقتی می گوئیم کارهای ائمه علیهم السلام به «امر» خداست، مقصود این نیست که خداوند همیشه به امامان علیهم السلام امر ایجابی می کند. مقصود از این تعبیر آن است که همه سلوك ایشان، الهی و مطابق رضای خداوند است و هیچ عملی را بر خلاف رضای خدا انجام نمی دهند. حال اگر در موردی خداوند انجام کاری را بر ایشان واجب کند، قطعاً آن را انجام می دهند، اما همیشه چنین نیست. گاهی هم خداوند انجام یا عدم انجام کاری را به اختیار خود ائمه علیهم السلام گذاشته و می گذارد. در این صورت رضای خدا به این است که ایشان خود در آن مورد تصمیم بگیرند و به دنبال آن، هر چه بخواهند، رضای الهی در همان است. نمونه صریح این امر، متحیر شدن سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا بین «یاری شدن» و «لقاءالله» بود که ایشان دومی را برگزیدند. امام صادق علیه السلام فرمودند: از پدرم شنیدم که فرمودند:

لما التقى الحسين عليه السلام وعمر بن سعد لعنه الله وقامت الحرب انزل الله تعالى النصر حتى رفرع على رأس الحسين عليه السلام ثم خیر بین النصر علی اعدائه و بین لقاء الله فاختر لقاء الله. (1)

هنگامی که حسین علیه السلام با عمر سعد ملعون رو به رو شد و جنگ بر پا گردید، خدای متعال مدد غیبی فرو فرستاد تا آن جا که روی سر حسین علیه السلام به پرواز در آمد، سپس ایشان بین انتخاب یاری شدن تا پیروزی بر دشمنانش و لقای الهی مخیر شدند اما آن حضرت لقای خداوند را برگزیدند. (1)

معلوم می شود که پایداری و مقاومت تا مرز شهادت، وظیفه و تکلیف سید الشهداء علیه السلام نبوده، بلکه ایشان به خاطر رغبت به لقاء الله، مسیری را که به شهادت در راه خدا انجامید، انتخاب فرمودند. به طور کلی در مورد سایر ائمه علیهم السلام نیز معیاری در دست ما نیست که با توجه به آن بتوانیم حکم کنیم در فلان شرایط، عمل خاصی برایشان وجوب داشته است.

در موضوع مورد بحث ما - که قیام و ظهور امام عصر علیه السلام است - نیز چنین معیاری بر ایمان وجود ندارد. هر چه هست، رازی بین خود امام علیه السلام با خدای متعال می باشد که اگر چیزی از آن را به دیگران بگویند، در همان حد که می فرمایند، برای آنان روشن می شود. نکته مهم این است که ما با مراجعه به ادله نقلی به قاعده و ضابطه ای کلی - که ائمه علیهم السلام در مورد ظهور و قیام خود فرموده باشند - بر نمی خوریم.

1-1. این مطلب منافاتی با آن چه در گذشته از وصیت مربوط به سید الشهداء علیه السلام نقل کردیم ندارد. در آن جا تعبیر «اخرج» و «اشر» به صورت فعل امر آمده است که لزوماً دلالت بر وجوب نمی کند بلکه می تواند به معنای جواز خروج و فروختن خود به خدای متعال باشد.

درس ششم: نظریه «عدم جواز قعود بر امام علیه السلام در صورت وجود یاران»

در این جا نظریه ای مطرح می شود که معتقد است از کلمات خود ائمه علیهم السلام می توان فهمید که اگر ایشان در زمان امامتشان اعوان و انصار کافی در اختیار داشتند، نشستن (قعود) بر ایشان جایز نبود و قطعاً قیام می کردند. پس در مورد حضرت مهدی علیه السلام هم می توان گفت که علت عدم قیام یا ظهور، فراهم نشدن تعداد لازم یاران ایشان است، چون اگر آن تعداد آماده شوند، دیگر غیبت برای ایشان جایز نیست.

فرمایش امام صادق علیه السلام

یکی از شواهد نقلی که برای تأیید این نظریه، مورد استناد قرار می گیرد، حدیثی است از سدیر صیرفی که مرحوم شیخ کلینی آن را در کتاب شریف «کافی» نقل فرموده است. سدیر می گوید:

بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: قسم به خدا خانه نشستن بر شما جایز نیست! حضرت فرمودند: چرا ای سدیر؟

عرض کردم: به خاطر زیادی تعداد دوستان و شیعیان و یاران! به خدا قسم اگر امیر المؤمنین علیه السلام شیعیان و یاران و دوستان شما را داشتند، تیم و عدی (اولی و دومی) بر او طمع نمی کردند (خلافت را از او غصب نمی کردند). حضرت فرمودند: ای سدیر، فکر می کنی تعداد اینها چقدر است؟ گفتم: صد هزار. فرمودند: صد هزار؟! عرض کردم: بلی (و بلکه) دویست هزار. فرمودند: دویست هزار؟! گفتم: بله (بلکه) نصف دنیا. در این جا حضرت سکوت فرمودند. پس از زمان اندکی گفتند: می توانی تا «ینبع» با ما بیایی؟ گفتم: بلی... با ایشان رفتم تا وقت نماز شد، به من فرمودند: ای سدیر! پیاده شویم تا نماز بخوانیم... (آن جا) جوانی را دیدند که بزغاله هایی را می چراند. آن گاه فرمودند:

والله یا سدیر لو كان لی شیعة بعدد هذه الجداء ما وسعنی القعود.

به خدا قسم، اگر شیعیان من به تعداد این بزغاله ها بود، خانه نشستن بر من جایز نبود. پس از فراغت از نماز، متوجه بزغاله ها شدم و آنها را شمردم، هفده رأس بودند! (1)

استفاده ای که از این حدیث در تأیید نظریه مزبور می شود، آن است که علت عدم قیام امام صادق علیه السلام نبودن یار کافی برای ایشان بوده است و این امر در مورد همه ائمه علیهم السلام ساری و جاری می باشد. بنابراین علت عدم ظهور امام زمان علیه السلام هم نداشتن یار و یاور است. اگر ایشان یاران کافی در اختیار داشته باشد، هم چون جد شریفشان نشستن

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب فی قلة عدد المؤمنین، حدیث 1.

برایشان جایز نیست. بنابراین قطعاً به غیبت خود خاتمه می دهند و ظهور می کنند. پس در این نظریه تنها علت ظهور و به تعبیر دیگر شرط لازم و کافی آن، بودن یار و یاور برای امام عصر علیه السلام دانسته شده و آن را مستند به فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث فوق کرده اند.

در نقد و بررسی این نظریه باید به چند نکته توجه کرد:

مطابق نبودن با ضوابط بشری

نکته اول: فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث فوق یکی از اسرار و وصایای الهی به ایشان است که در عهدنامه مربوط به آن حضرت ذکر شده و ایشان سدیر را از آن مطلع کرده اند. بنابراین در فهم فرمایش ایشان باید به جنبه الهی آن کاملاً توجه کرد. حضرت هرگز نخواستند اند یک ضابطه و قاعده بشری را در مورد قیام خو مطرح نمایند و دقت در مضمون فرمایش ایشان هم به خوبی بیانگر این نکته می باشد. بر طبق ضوابط و معیارهای بشری هیچ گاه نمی توان با داشتن فقط 17 یار قیام نمود. پس آن چه حضرت فرموده اند، بیان یک مأموریت خاص الهی برای خودشان بوده، نه چیزی بیش از آن.

عدم تلازم میان علت قیام و علت قیام

نکته دوم: از این که امام صادق علیه السلام فرموده اند: در صورت وجود 17 یار با اخلاص، قیام می کردند، نمی توان علت عدم قیام ایشان را فهمید.

ممکن است قیام نکردن ایشان حکمت یا حکمتهایی داشته، ولی خداوند چنین مقدر فرموده بود که در صورت وجود تعداد خاصی از یاران با اخلاص، حضرت اقدام به گرفتن حق خویش نمایند. به طور

کلی تلازم منطقی میان «علت یا حکمت عدم قیام» و «سبب قیام» وجود ندارد.

به عبارت دیگر با وجود آن که فرموده اند اگر آن تعداد یار داشتند، قیام می کردند، از عدم قیام آن حضرت نمی توان نتیجه گرفت که علت آن صرفاً نبودن یاران کافی بوده است. ممکن است فرض کنیم با این که یاران لازم را در اختیار نداشتند، اما علت عدم قیام، عامل دیگری بوده باشد. مؤید این احتمال، بعضی احادیثی است که بر علت تأخیر فرج از زمان امام صادق علیه السلام دلالت دارند. روشن ترین نمونه این احادیث، فرمایش امام باقر علیه السلام به ابو حمزه ثمالی است که فرمودند:

ان الله تعالى كان وقت هذا الامر فيب السبعين فلما قتل الحسين عليه السلام اشتد غضب الله على اهل الارض فاخره الى اربعين و مائة سنة فحدثناكم فاذعتم الحديث و كسفتهم قناع السر فاخره الله... (1)

خداوند متعال زمان این امر (فرج شیعیان) را در سال هفتاد قرار داده بود، اما وقتی امام حسین علیه السلام کشته شدند، غضب خداوند بر اهل زمین شدت گرفت. از این رو آن را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت ما (این خبر را) به شما گفتیم، ولی شما خبر را پخش کردید و از آن راز پرده برداشتید، پس خداوند (بار دیگر) فرج را به تأخیر انداخت... .

در این حدیث از دو بار تأخیر در فرج شیعیان سخن گفته شده که این

فرج، غیر از ظهور امام عصر علیه السلام است، محل بحث ما دومین موردی است که در این حدیث فرموده اند. سال 140 هجری قمری زمان امامت امام صادق علیه السلام بوده که خداوند فرجی را برای آن حضرت و شیعیانشان مقدر فرموده بود. از ظاهر حدیث چنین برداشت می شود که این فرج، قرار بوده با قیام امام آن زمان (یعنی امام صادق علیه السلام) محقق گردد. (1)

طبق این برداشت می توانیم بگوییم که علت عدم قیام آن حضرت در زمان امامتشان، راز ننگ نداشتن مردمی بوده که از زمان فرج شیعه مطلع بوده اند. به تعبیر دیگر خداوند اولاً حکمی را مقدر فرموده بود و سپس به علت عدم راز داری مردم، حکم خود را تغییر داد (بداء فرمود) و لذا امام صادق علیه السلام هم قیامی نکردند. خود این حدیث بیان یکی از وصایای الهی به امام ششم علیه السلام بوده که امام باقر علیه السلام از آن پرده برداشته اند.

پس با وجود آن که فرموده اند: «اگر 17 یار داشتیم، قیام می کردیم».

ولی علت تأخیر فرج را، نداشتن این تعداد یاران ندانسته اند. البته این دو فرمایش با یکدیگر هیچ تعارضی ندارند. چون حضرت آن تعداد یار با اخلاص نداشتند، بنابراین جمله شرطیه ای که امام صادق علیه السلام فرموده اند به انتفاء مقدم (2)

صحیح بوده و در عین حال، علت عدم قیام

- 1-1. مؤید این برداشت حدیثی از خود امام صادق علیه السلام است که فرمود: «کان هذا الامر فی فاخره الله...» این امر در من مقدر شده بود پس خداوند آن را به تأخیر انداخت. بحار الانوار، جلد 52، ص: 106، حدیث 12.
- 2-2. منظور مقدم قضیه شرطیه: «اگر 17 یار داشتیم، قیام می کردم» است که چون 17 یار نداشتند پس قیام نکردند.

ایشان عامل دیگری بوده است (دقت شود).

توضیح مطلب این است که امام صادق علیه السلام فرموده بودند که اگر - به فرض - 17 یار می داشتم، نشستن بر من جایز نبود. ایشان در جمله خود کلمه «لو» را به کار برده اند که يك اادات شرط ماضی است و در جایی به کار می رود که جمله شرط محقق نمی شود و در نتیجه جواب شرط هم منتفی است. پس در زمانی که حضرت قیام نکردند، قطعاً 17 یار با اخلاص نداشتند. بنابراین مقدم این قضیه شرطیه (فراهم شدن 17 یار) هیچ گاه محقق نشده بد. لذا در زمانی که این تعداد یار نداشتند، و در نتیجه قیام نکردند، این جمله صحیح است که گفته شود: اگر 17 یار می داشتند، قیام کرده بودند. ولی در عین حال طبق حدیث امام باقر علیه السلام به ابو حمزه ثمالی علت دیگری باعث شد که امام صادق علیه السلام قیام نکنند. پس هر دو حدیث می تواند با هم قابل قبول باشد و تعارضی بین آنها نیست.

در اختیار نبودن ضابطه کلی برای سبب قیام ائمه علیهم السلام

نکته سوم: آن چه امام صادق علیه السلام فرموده اند: بیان ضابطه و معیاری برای خود آن حضرت بوده و ما هیچ دلیلی برای جواز سرایت دادن آن به غیر ایشان - از ائمه علیهم السلام نداریم. اگر طبق احادیثی که نمونه هایی از آن بیان شد، معتقد باشیم که همه اعمال ائمه علیهم السلام براساس امر خداوند انجام می شود و آنها به هیچ کاری - صرفاً براساس محاسبات عادی بشری - اقدام نمی کنند، آن وقت به راحتی می پذیریم که وصیت خداوند به هر يك از امامان علیهم السلام ممکن است با دیگری متفاوت باشد.

در مورد امیر المؤمنین علیه السلام بیان کردیم که ایشان در موردی قیام خود را

به داشتن 40 یار و در مورد دیگری به وجود 2 نفر (حمزه و جعفر) منوط داشته بودند. این نشان می دهد که از جانب خداوند به ائمه، يك دستور العمل ضابطه کلی و عمومی داده نشده و آنها هر يك مأموریت خاص برای خود داشته اند که ما از آن آگاهی نداریم. حال اگر یکی از ایشان از مأموریت خاص خود سخن بگوید، نمی توانیم از آن، قاعده و ضابطه کلی استخراج کنیم، بلکه باید آن را صرفاً در مورد خاص خود ایشان صادق بدانیم. سرایت دادن آن به هر کدام از امامان دیگر احتیاج به دلیل روشن و خاص دارد که در این جا چنین چیزی در اختیار نداریم.

تفاوت سیره امام عصر علیه السلام با سایر ائمه علیهم السلام

نکته چهارم: با این که هر يك از ائمه علیهم السلام وصیت خاصی از جانب خداوند داشته اند که لزوماً با دیگر امامان یکی نبوده است ولی شباهتهای زیادی بین سیره و عملکرد یازده امام گذشته (البته به جز سید الشهداء علیهم السلام در زمان یزید) وجود داشته که برخی از این وجوه شباهت، نسبت به سیره و روش امام عصر علیه السلام وجود ندارد. به عبارت دیگر تفاوتهایی بین روشن امام دوازدهم با دیگر امامان علیهم السلام هست که اگر به فرض بتوانیم یازده امام گذشته را با یکدیگر شبیه بدانیم، اما هرگز نمی توانیم در همه جهات، امام زمان علیه السلام را با آنها مقایسه کنیم. ما در فصل آینده به مهمترین وجوه این تفاوتها اشاره خواهیم نمود.

نتیجه ای که از بیان این چهار نکته به دست می آید، این است که ما نمی توانیم از فرمایش امام صادق علیه السلام به سدیر صیرفی و امثال آن - اگر

در احادیث ائمه علیهم السلام یافت شود - دستور العمل و ضابطه کلی و عمومی برای قیام همه ائمه علیهم السلام استنباط نماییم و بنابراین، استناد به این گونه احادیث ما را مجاز به اظهار نظر درباره علت غیبت امام زمان علیه السلام و نیز سبب ظهور ایشان نمی کند.

درس هفتم: تئوری «رفع علت غیبت، سبب ظهور امام زمان علیه السلام»

تئوری دیگری که درباره سبب ظهور یا شرط کافی برای رفع غیبت امام زمان علیه السلام مطرح می شود، براساس یکی دانستن رفع علت غیبت با سبب ظهور ایشان است. می گویند:

اگر بخواهیم اسباب ظهور را پیدا کنیم باید آن را از موانع حضور امام علیه السلام و به تعبیری دیگر از علل غیبت سراغ بگیریم، چون با رفع و از بین رفتن این موانع، ظهور بلافاصله تحقق خواهد یافت. بنابراین، رفع علت غیبت، سبب ظهور است و به عبارتی دقیق تر می توان گفت که با رفع علت غیبت، دلیل حضور امام علیه السلام که همان لطف و جویی از طرف خداوند است، موجود است و مانع حضور نیز مفقود می باشد و از این رو ظهور فوراً و وجوباً تحقق خواهد یافت. (1)

طبق این بیان، عدم چیزی که به عنوان علت غیبت امام زمان علیه السلام مطرح شده، می تواند سبب و علت ظهور ایشان تلقی شود. قائلان به این تئوری از هر آن چه درباره علت غیبت امام علیه السلام گفته شده، شرایط و اسباب ظهور ایشان را نتیجه می گیرند. با این ترتیب اگر چیزی را عقلاً علت غیبت بدانند، دلیل عقلی و جوب ظهور حضرت تلقی می کنند و نیز از آن چه که در ادله نقلی به عنوان علل غیبت امام علیه السلام مطرح شده، شرایط کافی برای ظهور را استنباط می کنند.

ما در فصل نخست حلقه پیشین درباره این که امکان اظهار نظر عقلی درباره علت غیبت امام زمان علیه السلام وجود ندارد، به تفصیل سخن گفتیم و بر این اساس - با فرض پذیرفتن تئوری فوق - عقلاً نمی توانیم درباره اسباب ظهور، چیزی بگوییم. اما آیا از ادله نقلی عللی غیبت ی توانیم در مورد شرط ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام استفاده ای بکنیم؟ این کاری است که معتقدان به تئوری فوق خواسته اند انجام دهند و به همین منظور، ادله نقلی علت غیبت را مطرح کرده اند.

نویسنده مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور»⁽¹⁾

سه علت عمده از احادیث مربوط به علت غیبت استخراج کرده که با تحلیل و بررسی خود، یکی از آنها را علت اصلی دانسته و بقیه را فرعی و تبعی تلقی کرده است. آن گاه از آن علت اصلی (به زعم خود)، سبب ظهور امام زمان علیه السلام را استنتاج کرده است. ایشان در تفسیر و تحلیل خود تنها علت اصلی غیبت را «خوف از قتل» دانسته و در این خصوص به فرمایشی از

1-1. این مقاله توسط آقای علیرضا نودهی در ماهنامه موعود شماره های 48 تا 51 به چاپ رسیده است.

مرحوم شیخ طوسی استناد نموده که فرموده است:

لا علة تمنع من ظهوره الا خوفه على نفسه من القتل. (1)

تنها علتی که مانع از حضور حضرت شده است، ترس از قتل امام علیه السلام می باشد. (2)

استفاده ای که نویسنده مذکور از نقل این عبارت شیخ طوسی نموده، این است که خواست و آمادگی مردم برای ظهور حضرت، باعث از بین رفتن ترس ایشان از کشته شدن می گردد و با رفع این علت اصلی غیبت، فوراً ظهور بر امام علیه السلام واجب می شود. در نتیجه، این مردم هستند که با از بین بردن علت غیبت می توانند سبب قطعی و ضروری ظهور را بر امام زمان علیه السلام ایجاد نمایند.

نقد و بررسی این تئوری

در نقد و بررسی این تئوری چند مطلب را متذکر می شویم:

اول این که در فصل دوم از حلقه پیشین درباره معنای صحیح علت غیبت امام زمان علیه السلام توضیح داده شد. در آن جا روشن نمودیم که با توجه به معنای صحیح آن، نمی توانیم بگوییم که با رفع يك یا چند علت غیبت، ظهور آن حضرت واجب می گردد.

دوم، به فرض این که معنای علت، در احادیثی که علل غیبت امام علیه السلام را بیان کرده اند، همان معنای مورد نظر قاتلان به تئوری فوق باشد، نمی توانیم ادعا کنیم که سبب علت و ظهور حضرت لزوماً همان چیزی

1-1. الغيبة، شیخ طوسی، ص: 329.

2-2. ماهنامه موعود، شماره 49، ص: 32.

است که موجب غیبت ایشان شده است. در حلقه گذشته توضیح دادیم که ممکن است اموری باعث غیبت حضرت شده باشد، اما خدای متعال رفع غیبت را موکول به تحقق يك یا چند عامل دیگر نموده باشد. منطقاً چنین چیزی امکان پذیر است. همان طور که بیشتر گذشت، رابطه میان تقصیر و کوتاهی مردم با غیبت امام علیه السلام يك رابطه ضروری علی و معلولی نیست، بلکه به فضل الهی ممکن است مردمی که مستحق غیبت امام زمان علیه السلام هستند، مشمول لطف الهی و ظهور آن حضرت واقع شوند.

سوم این که فرمایش منقول از مرحوم شیخ طوسی، که تنها علت مانع ظهور را ترس امام علیه السلام از کشته شدن دانسته، چیزی جز يك استحسان و برداشت شخصی از سوی ایشان نیست. این برداشت، مبتنی بر دو پیش فرض است:

1. وجوب عقلی نصب امام از جانب خداوند به عنوان يك لطف (به اصطلاح متکلمانی هم چون شیخ مفید و شیخ طوسی).

2. وجوب عقلی قیام به مسئولیت امامت از جانب امام (به عنوان لطف واجب از جانب ایشان).

استدلالی که مرحوم شیخ طوسی برای اثبات ادعای خود می آورد، کاملاً صورت عقلانی دارد. ایشان در ابتدای فصل پنجم از کتاب «الغیبة» بحثی عقلی را مطرح کرده اند و پس از اتمام این بحث، به عنوان مؤید، چند خبر و حدیث را ذکر نموده اند که علت غیبت را ترس از کشته شدن آن حضرت دانسته اند. بنابراین به نظر خود ایشان بحث از نظر عقلی تمام است و جای شك و شبهه ای ندارد و استناد به روایات،

نقش اساسی در تبیین مراد ایشان ندارد. ما با توجه به این که مبانی مورد اتکاء ایشان را در حلقه هشتم مورد نقد و بررسی قرار داده ایم و برهان لطف را از دیدگاه عقل و نقل مردود شمرده ایم و از طرفی حساب علت غیبت را با سبب ظهور از هم جدا می دانیمف نیازی به بحث جدید برای رد ادعای ایشان - در باب تنها علت مانع ظهور - نمی بینیم، چرا که با دقت در مباحث پیشین اشکالات این مدعا روشن می شود.

پرسشهای مفهومی از درسهای 4 تا 7

1. آیا از این که امیر المؤمنین علیه السلام بیعت با مردم را پذیرفتند، می توان نتیجه گرفت که پذیرش بیعت برایشان واجب بوده است؟ چرا؟
2. چرا در تحلیل سیره ائمه علیهم السلام باید عقلاً احتمال وجود يك امر الهی را بدهیم؟ چگونه نقلاً وجود امر الهی در همه کارهای ائمه علیهم السلام اثبات می شود؟
3. آیا ائمه علیهم السلام صرفاً مأمور به ظاهر بوده اند؟ چرا؟
4. از فرمایش امام صادق علیه السلام که مطابق مضمون آن: «اگر هفده یار می داشتند، نشستن بر ایشان جایز نبود» آیا می توان استنباط کرد که ایشان يك ضابطه بشری برای قیام خود بیان کرده اند؟ توضیح دهید.
5. چگونه می توان میان فرمایش فوق حدیث امام باقر علیه السلام که علت عدم قیام آن حضرت را راز نگه نداشتن مردم دانسته اند، جمع کرد؟
6. آیا با دانستن سبب عدم قیام امام صادق علیه السلام می توان يك ضابطه کلی در مورد همه ائمه علیهم السلام ارائه داد؟ چرا؟ آیا با درست داشتن يك سیره کلی در مورد ائمه علیهم السلام می توان آن را به امام عصر علیه السلام هم تعمیم داد؟ چرا؟
7. آیا می توان گفت اگر علت غیبت رفع شود، ظهور امام زمان علیه السلام فوراً و وجوباً محقق خواهد شد؟ توضیح دهید.

فصل دوم: بررسی ادله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت

درس هشتم: دلیل اول بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (1)

در فصل گذشته بحث درباره ادله نقلی بود که به عقیده برخی، شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت امام زمان علیه السلام را بیان کرده اند.

مجموع آن ادله به چهار نظریه یا تئوری قابل ارائه انجامید که وجه مشترك همه آنها شرط بودن آمادگی و یاری عمومی مردم - یا حداقل گروه خاصی از آنان - برای تحقق ظهور بود. ما این تئوری ها را يك به يك، طرح نموده، نقاط ضعف هر کدام را روشن کردیم. نتیجه اجماعی بحث این شد که بر خلاف تصور رایج، تحقق هیچ يك از آن شرایط را نمی توانیم به عنوان شرط لازم یا کافی برای ظهور حضرت تلقی کنیم.

اکنون نوبت به طرح ادله دیگری می رسد که برای اثبات همان مدعا یعنی «ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم تحقق ظهور

حضرت صاحب الزمان علیه السلام» با صیغه عقلی مطرح شده اند (و البته نوعاً با برخی ادله نقلی مورد تأیید قرار گرفته اند). ما در این فصل، ابتدا بیانات مختلفی را نقل می کنیم که برای اثبات عقلی (همراه با تأیید نقلی) این مدعا مطرح شده و سپس آنها را نقد و بررسی خواهیم نمود.

برای ارائه دقیق تر بحث، همه این ادله را در سه قسم دسته بندی می کنیم.

لزوم حکومت بر دلها

اولین دلیلی که برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور مطرح شده، چنین است:

حجج الهی بدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی کنند، چون آئین اسلام در واقع حکومت بر دلهاست و حکومت بر تنها به دنبال آن تحقق می پذیرد، و آن اسلام در روز واپسین مقبول است که سایه بر جان افکنده باشد نه سایه بر تن و در خلوتکده دل مورد پذیرش قرار گرفته باشد نه بر لقلقه زبان. خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ^{صَلَّى} قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ^ع فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ - وَ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهِ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ⁽¹⁾

... حکومت آل محمد علیهم السلام هم وسیله تحقق آرمانهای پیغمبر اسلام و خواست الهی است و این مهم جز با رضامندی عموم خلق اقامه نمی شود. ⁽²⁾

1-1 بقره، 256.

2-2. کمال هستی در عصر ظهور، مقدمه ص: 15 و 16.

گاهی همین مطلب به صورت دیگری مطرح می شود.

یکی از مصالح غیبت، انتظار کمال استعداد بشر و آمادگی فکری او برای ظهور آن حضرت است زیرا روش و سیره آن حضرت مبنی بر رعایت امور ظاهریه و حکم به ظهور نیست، بلکه مبنی بر رعایت حقایق و حکم واقعیات ... است ... اگر شرایط و اوضاع و احوال مساعد نباشد و تأخیری که در ظهور آن حضرت حکمت الهیه اقتضاء آن را دارد، واقع نشود، نتایج و فوایدی که از این ظهور منظور است، حاصل نمی گردد. (1)

این دو بیان با وجود تفاوتی که با هم دارند، در يك موضوع مشترك هستند و آن این که مردم باید از جهت «قابلی» برای حکومت جهانی امام عصر علیه السلام آمادگی لازم را داشته باشند. این آمادگی عمدتاً باید از جهت فکری و روحی به وجود آید تا زمینه برای پذیرش حکومت حضرت صاحب الامر علیه السلام در مردم محقق گردد. اگر چنین زمینه ای برای پذیرفتن حکومت آن حضرت فراهم نشود، نتایج و فوایدی که آن، منظور است، حاصل نمی گردد. به بیان دیگر:

خدای متعال در پی رهنمود خلق و قرار دادن حجج خود در میان ایشان، به مردم آزادی و اختیار داده است که به حسن اختیار خود، از صمیم جان به سوی خدا آیند. (2)

پس اگر آمادگی روحی و فکری در مردم جهان برای پذیرش دین اسلام و آئین امام زمان علیه السلام پیدا نشود، هدف الهی از بعثت انبیاء و ظهور حضرت مهدی علیه السلام برآورده نخواهد شد.

1-1. نوید امن و امان، ص: 183 و 186.

2-2. کمال هستی در عصر ظهور، مقدمه ص: 16.

تحول دل‌های مردم پس از ظهور به دست امام عصر علیه السلام

در تحلیل و بررسی این دلیل باید ابتدا جنبه عقلی و نقلی آن را از یکدیگر تفکیک نماییم و هر یک را جداگانه بررسی کنیم. جنبه عقلی آن عبارت است از این ادعا که: «چون امام عصر علیه السلام با قیام خود می‌خواهند بر دل‌های مردم جهان حکومت کنند، پس باید پیش از ظهور، آمادگی پذیرش ایشان در مردم پیدا شود». نکته‌ای که در پاسخ به این ادعا می‌توان گفت این است که لازمه حکومت امام زمان علیه السلام بر دل‌های مردم این نیست که قبل از ظهور ایشان، آمادگی پذیرش در عموم خلق به وجود آید. آن چه مهم است تسخیر دل‌ها و جلب قلوب مردم جهان است، اما این امر چه زمانی محقق می‌شود؟ هیچ لزومی ندارد که پیش از ظهور حضرت چنین حالتی اتفاق افتد، بلکه اگر این مهم پس از ظهور و با دست قدرت الهی - که در وجود حضرت مهدی علیه السلام تجلی می‌یابد - پدید آید. مقصود حاصل است.

به بیان دیگر اگر صرفاً به جنبه عقلی بحث، نظر داشته باشیم، چه دلیل عقلی وجود دارد بر این که بگوییم: «دل‌های مردم باید پیش از ظهور امام زمان علیه السلام چنان آماده باشند که به محض ظهور، همگی به ایشان و حکومتشان ایمان بیاورند».؟ احتمال معقول دیگری در این جا هست و آن این که: «خود حضرت با ظهورشان چنان شرایطی در مردم ایجاد کنن که بسیاری از آنها از دل و جان به ایشان ایمان آورند، اما پیش از ظهور، آن شرایط فراهم نباشد». با مراجعه به ادله نقلی این احتمال تقویت و بلکه اثبات می‌گردد.

بارزترین نمونه تغییر و تحول انسانها که به دست پر برکت مهدی

عالم علیه السلام اتفاق می افتد، کامل شدن عقول انسانهاست. این نعمت، سر منشأ بسیاری از کمالات روحی و فکری و اخلاقی در مردم زمان ظهور می گردد. امام محمد باقر علیه السلام فرمودند:

إذا قام قائمنا وضع يده على رؤوس العباد فجمع به عقولهم و اكمل به اخلاقهم. (1)

آن گاه که قائم ما قیام کند، دست خود را بر سر بندگان می گذارد و به این وسیله عقلهای ایشان را جمع گرداند و اخلاق ایشان را کامل فرماید.

این کار به دست معجزه آسای حضرت بقیة الله ارواحنا فداه اتفاق می افتد و به قول مؤلف کتاب «کمال هستی در عصر ظهور».

در دوران حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه، به دست ملکوتی آن حضرت، عقلها کامل می شود و مردمان از نعمت کامل عقل بهره مند می شوند. از آن جا که عقل، وسیله کشف خوبی از بدی و زشت از زیبا است، لذا با کمال عقل، افراد بشر، از پلیدی دوری می جویند و به خوبیها نایل می شوند. و با تکامل عقل، انسانها به همه کمالات می رسند. در روایات مأثوره از لسان وحی علیهم السلام آثار کمال عقل به گستردگی طرح شده که ما در نوشته دیگر، آنها را بررسی نموده ایم. و در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1. کمال انسان. 2

2. بحار الانوار، جلد 1، ص: 96، و جلد 78، ص: 234.

1-1. بحار الانوار، جلد 52، ص: 336، حدیث 71.

2. کمال ایمان و پیدایش صفات نیکو و ت لاش در زمینه عمل به وظایف بندگی. (1)

3. ترس از خدا و اطاعت مطلق از حضرتش. 2

2. همان، جلد 77، ص: 156.

پاکیزگی اعمال. 3

3. همان، جلد 1، ص: 87، و جلد 10، ص: 112.

5. به دست آوردن یقین، قناعت، صبر و شکر. 4

4. همان، جلد 1، ص: 87.

6. آرامش روح و سلامت دین و نیل به غنا. 5

5. همان، جلد 1، ص: 139.

7. محبوبیت نزد خدای متعال 6

6. همان، جلد 1، ص: 96 و جلد 57، ص: 375، و جلد 64، ص: 282.

8. مصونیت از هلاکت و نابودی. 7

7. همان، جلد 71، ص: 229.

9. تحصیل رضای الهی. 8

8. همان، جلد 77، ص: 28.

10. مبرا بودن از آزار دیگران. 9

9. همان، جلد 1، ص: 141.

و اینها گوشه ای از آثار تکامل عقل است که جملگی آنها در دوران حضرت بقیة الله اعظم علیه السلام و در میان خلائق آشکار می شود. 10

10. کمال هستی در عصر ظهور، ص: 116 و 117.

وقتی همه این برکات به میمنت ظهور و وجود مقدس حضرت

1-1. بحار الانوار، جلد 1، ص: 109، و جلد 78، ص: 238.

مهدی علیه السلام محقق شود، دیگر دل‌های مردم، آماده پذیرش حکومت آن حضرت می‌گردد و بسیاری از آنها از صمیم قلب به ایشان ایمان خواهند آورد. یکی دیگر از برکات ظهور امام عصر علیه السلام در فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام ذکر شده است.

لو قد قام قائمنا... لذهبت الشحنة من قلوب العباد. (1)

آن‌گاه که قائم ما قیام کند... کینه از دل‌های بندگان رخت بر می‌بندد.

مؤلف کتاب «کمال هستی در عصر ظهور» در بخش دهم آن، تحت عنوان «زوال کینه از دل‌ها و تکامل اخلاق و ایمان» چنین آورده است:

یکی از آثار حضور فعال سفرای الهی، زنده شدن سجایای انسانی در میان خلایق است. زیرا تأثیر مشاهده حسی به درجاتی بیشتر از شهود عقلی است. (2)

نویسنده، این مطلب را از برکات ظهور امام عصر علیه السلام بر شمرده، بحث خود را چنین جمع بندی می‌کند:

باری با خانه نشینی حجج الهی، بشریت نعمتهای فراوانی ازدست داد که از آن جمله، فقدان الگوی عملی در حقایق عقلی و فکری بود. در دوران حاکمیت آل الله علیهم السلام و حکومت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه) دیگر بار خلق و خوی محمدی صلی الله علیه و آله در میان خلایق آشکار می‌شود و نمونه تمام عیار احمدی صلی الله علیه و آله در جهان نمایان می‌گردد. به برکت او، کینه‌ها از دل‌ها رخت بر می‌بندد، رأفت و شفقت جای آن را می‌گیرد، اخلاقیات در میان

1-1. بحار الانوار، جلد 52، ص: 316، حدیث 11.

2-2. کمال هستی در عصر ظهور، ص: 103.

مردمان زنده می شود. روح ایمان در جامعه بارور می گردد، و دیگر بار نمونه تمام عیار برادری و الفتی که انبیا خلق را به آن دعوت کرده اند، ایجاد می شود. به گونه ای که مسیحیان جز در زمان عیسای مسیح، چون آن را ندیده، و جهانیان - جز در زمان حیات رسول خدا صل الله علیه و آله - نمونه آن را مشاهده نکرده باشند. (1)

اینها همگی بخشی از برکات وجودی امام زمان علیه السلام در زمان ظهور ایشان است. پس از ظهور، دوران محرومیت بشر از اکثر این نعمتهاست، بنابراین آیین اسلام، زمانی حکومت بر دلها پیدا خواهد کرد که جهانیان شاهد تجلی عقل گستر و عدل گستر الهی در میان خود بشوند. لذا قبل از ظهور آن حضرت انتظار مقبولیت عمومی و قبلی ایشان را در میان مردم جهان نمی توان داشت.

1-1. کمال هستی در عصر ظهور، ص: 104.

درس نهم: دلیل اول بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (2)

گفتیم که بر فرض این که حکومت بر دلها لازم باشد، این امر لازم نیست پیش از ظهور محقق باشد بلکه می تواند با ظهور امام عصر علیه السلام محقق شود. وقتی عقلهای مردمان به دست آن حضرت کامل شود، دلهایشان آماده پذیرش حکومت الهی ایشان خواهد بود.

اسلام پس از ظهور، با رغبت یا کراهت

یکی از حوادث مهم پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام، نزول حضرت عیسی علیه السلام به زمین و اقتدا کردن به امام زمان علیه السلام در نماز است. پیامبر صلی الله علیه و آله به يك فرد یهودی فرمودند:

یا یهودی و من ذریتی المهدی علیه السلام اذا خرج نزل عیسی بن مریم علیه السلام لنصرته فقدمه و یصلی خلقه. (1)

ای یهودی، مهدی علیه السلام از فرزندان من است که هنگام ظهورش، عیسی بن مریم علیه السلام برای یاری کردن او (به زمین) فرود می آید.

پس او را جلو انداخته و پشت سر او به نماز می ایستد.

این حادثه مهم باعث می شود که بسیاری از کسانی که خود را پیروان حضرت عیسی بن مریم علیه السلام می دانند، حقانیت حضرت مهدی علیه السلام را درک نکن و با رضا و رغبت به ایشان ایمان آورند. البته در آن زمان هم هستند افراد معاند و منکر حق و حقیقت که با وجود شناخت کافی از حضرت مهدی علیه السلام، باز هم از قبول امامت ایشان سر باز می زنند. طبق تفسیر ائمه علیهم السلام، آیه شریفه

أَفَعَيِّرَ دِينَ اللَّهِ - يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (1)

در زمان ظهور امام عصر علیه السلام تحقق می یابد. امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند:

إذا قام القائم عليه السلام لا يبقى ارض الا نودی فيها بشهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله. (2)

وقتی حضرت قائم علیه السلام قیام فرماید، زمینی باقی نمی ماند مگر آن که در آن صدای شهادت به توحید پروردگار و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بلند می شود.

پس اسلام پیامبر صلی الله علیه و آله در هر جای عالم به دست با برکت حضرت مهدی علیه السلام گسترش می یابد، اما در عین حال چنین نیست که همه مردمان با طوع و رغبت، پذیرای اسلام گردند. امام موسی بن

1-1. آل عمران، 83.

2-2. تفسیر عیاشی، جلد 1، ص: 183، حدیث 81.

جعفر علیهما السلام درباره آیه مورد بحث فرمودند:

انزلت فی القائم علیه السلام اذا خرج بالیهود و النصارى و الصابئین و الزنادقة و اهل الردة و الکفار فی شرق الارض و غربها فعرض علیهم الاسلام فمن اسلم طوعاً امره بالصلاة و الزکاة و ما یؤمر به المسلم و یجب الله علیه و من لم یسلم ضرب عنقه حتی لا یبقی فی المشارق و المغرب احد الا وحده الله. (1)

این آیه درباره حضرت قائم علیه السلام نازل شده است. هنگامی که یهود و نصارا و صابئین و منکران خداوند و مرتد ها و کافران را از همه نقاط زمین جمع کند، اسلام را به همه آنها عرضه می نماید.

هر کس با میل و رغبت اسلام آورد، او را به ادای نماز و روزه و سایر تکالیف یک مسلمان و فرائض الهی امر می کند و هر کس اسلام نیاورد، گردنش را می زند تا آن که در سراسر گیتی کسی باقی نمی ماند مگر این که خداوند را به یگانگی می پذیرد.

روشن است که تنها کسانی که در آن زمان، گرفتار عقوبت الهی می شوند که حق و حقیقت را به روشنی شناخته اند، اما نمی خواهند تسلیم آن شوند. در آن روز، دیگر با این گونه افراد مدارا نمی شود، بلکه زمان این گونه مداراها و سازشها با ظهور امام عصر علیه السلام به سر خواهد آمد.

معنای آیه شریفه «لا اکراه فی الدین»

با این توضیحات روشن می شود که آیه شریفه «لا اکراه فی الدین» که به عنوان شاهدی بر حکومت امام زمان علیه السلام بر دلها، مورد استناد قرار گرفته است - هیچ ارتباطی با آن بحث ندارد. بلکه به يك حقیقت کلی درباره دین و اعتقادات اشاره می کند. اگر معنای آیه این باشد که هر مسلمانی باید با طوع و رغبت و نه با اکراه، دین اسلام را بپذیرد، پس باید گفت که هم سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم خود امام عصر علیه السلام با آن در تضاد است!! رسول خدا صلی الله علیه و آله برای گسترش اسلام به سرزمینهای مختلف، آنها را دعوت به قبول دین می کردند و پس از اتمام حجت بر ایشان اگر کسانی از روی لجاجت و عناد از قبول اسلام، سر باز می زدند، با آنها می جنگیدند تا یا اسلام را بپذیرند (هر چند با اکراه و بدون میل قبلی) و یا اگر جزء اهل کتاب (هم چون یهود و نصاری) بودند، مجبورشان می کردند که تسلیم شوند و به پرداخت جزیه تن در دهند. قرآن کریم می فرماید:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ - وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (1)

امام زمان علیه السلام نیز به همین سیره و سنت جدشان عمل خواهند کرد، با این تفاوت که بنا بر بعضی روایات (1)

دیگر از اهل کتاب جزیه را نمی پذیرند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

فان الله تبارك و تعالی لن يذهب بالدنيا حتى يقوم منا القائم يقتل مبغضينا ولا يقبل الجزية و يكسر الصليب و الاصنام... (2)

خدای متعال دنیا را به پایان نخواهد رساند مگر آن که قیام کننده ما (اهل بیت علیهم السلام) قیام کند، دشمنان ما را می کشد و جزیه نمی پذیرد و صلیب و بتها را می شکند....

بنابراین نمی توان ادعا کرد که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام همه مردم با میل و رغبت قلبی، پذیرای اسلام می شوند. چنین چیزی تاکنون اتفاق نیفتاده و پس از این هم اتفاق نمی افتد و معنای آیه شریفه «لا اکراه فی الدین» هم این نیست که همه باید با طوع و رغبت، اسلام را بپذیرند.

تعبیر «اکراه» در آیه 256 سوره بقره ظاهراً به معنای الجاء و اجبار تکوینی به کار رفته است. نظیر آیه دیگر قرآن که می فرماید:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (3)

1-1. در این موضوع دو گونه روایات وجود دارند، برخی قبول «جزیه» را از جانب امام عصر علیه السلام نفی و برخی دیگر اثبات نموده اند. اظهار نظر قطعی در این مورد موکول به مجال دیگری است ولی اصل بحث ما در این جا با هر دو گروه از روایات سازگار است.

2-2. بحار الانوار، جلد 31، ص: 443.

3-3. یونس، 99.

اکراهی که در این آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله نفی شده، همان اجبار تکوینی است که خدا هم آن را از خویش نفی نموده است. (1)

بله، اگر خدا می خواست، می توانست کاری کند که همه اهل زمین بدون اختیار ایمان بیاورند، ولی چنین مشیتهی نکرده و پیامبرش نیز - با این که قدرت بر الجاء (سلب اختیار) و اجبار مردم دارد - چنین نمی کند. نفی اکراه به معنای تکوینی آن - هیچ منافاتی با «اکراه تشریحی» که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می دادند، ندارد. منظور از اکراه تشریحی، همان چیزی است که توضیح دادیم (این که پیامبر صلی الله علیه و آله کفار و مشرکین را بین اسلام آوردن و جنگیدن مخیر می نمودند). این سیره - چنان که دیدیم - در زمان امام عصر علیه السلام هم توسط ایشان اجرا خواهد شد و طبق آیه شریفه «وله اسلم من فی السموات و الارض طوعاً و کرهاً» عده ای با رغبت و تعدادی هم با کراهت، اسلام خواهند آورد. از این توضیحات روشن می شود که از آیه شریفه «لا اکراه فی الدین» هرگز نمی توان استفاده کرد که همه مسلمانان باید با طوع و رغبت، اسلام را پذیرا شوند.

تا این جا ضعف و بطلان دلیل اولی که - برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور - مطرح شده بود، آشکار شد.

ادله دیگری را در درسهای آینده بررسی خواهیم کرد.

درس دهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (1)

پیروزی از طریق عادی و نه معجزه

دومین دلیلی که برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام مطرح شده، این است که می گویند: شکل گیری حکومت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از طریق معجزه و امثال آن نیست، بلکه به طریق عادی و طبیعی صورت می پذیرد و همین امر اقتضا می کند که مردم جهان، آمادگی پذیرش اسلام و امام زمان علیه السلام را داشته باشند و گرنه، کار ایشان پیش نخواهد رفت و اهداف مقدس آن حضرت عملی نخواهد شد.

برخی از کسانی که این نظریه را مطرح کرده اند، به بعضی احادیث به عنوان شاهد و مؤید استناد کرده اند. یکی از این احادیث، روایتی است که بشیر نبال از امام محم باقر علیه السلام نقل کرده است. می گوید: خدمت حضرت عرض کردم:

انهم يقولون ان المهدي لوقام لاستقامت له الامور علواً ولا يهريق محجمة دم.

می گویند: همانا مهدی علیه السلام وقتی ظهور کند، کارها برایش خود به خود انجام می شود و به اندازه خون حجامت نیز، خون نمی ریزد.

حضرت در پاسخ فرمودند:

كلا و الذی نفسی بیده لو استقامت لاحد عفوفاً لاستقامت لرسول الله صلیب الله علیه و آله حین ادمیت رباعیته و شج فی وجهه كلا و الذی نفسی بیده حتی نمسح و انتم العرق و العلق - ثم مسح جبهته. (1)

نه چنین نیست، قسم به آن که جانم در قدرت اوست، اگر قرار بود (کارها) برای کسی خود به خود انجام شود، قطعاً برای رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می شد، آن زمانی که دندان حضرتش خون آلود گشت و صورت ایشان شکافته شد. نه چنین نیست، قسم به آن که جانم در دست اوست (کارها برای امام زمان علیه السلام انجام نمی شود) تا این که ما و شما عرق را همراه با لخته های خون (از پیشانی خود) پاک کنیم. - سپس حضرت دست به پیشانی خود کشیدند با استناد به این حدیث، می گویند:

اگر قرار بود به وسیله کارسازی و معجزه، اوضاع برایش درست شود، برای پیغمبر صلی الله علیه و آله می شد و در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام می گرفت. در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خودش در جنگ دندانش شکست، پیشانی اش خون آلود شد، در جنگهای مختلف شرکت

کرد و خونس وارد میدان می شد. پس معلوم است پیروزی باید به وسیله جنگ باشد. این جور نیست که بگوییم برای پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله امکان داشت به وسیله معجزه این کار محقق شود، اما تحقق پیدا نکرد و آن را گذاشتند برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه از این قبیل روایتها استفاده می شود که قیام حضرت يك قیام طبیعی و عادی است همراه جنگ و خونریزی و امثال اینها. (1)

گوینده در ادامه بحث خویش به «آمادگی عقلی» مردم برای پذیرفتن اسلام در زمان ظهور اشاره کرده، می گوید:

يك روایت از امام صادق علیه السلام است «اذا قام قائمنا...» وقتی حضرت قیام می کند «... وضع یده علی رؤوس العباد...» دستش را بر سر بندگان قرار می دهد. حالا «وضع یده» با دست خدا و یا دست خودش است، دو احتمال است. به هر حال، دستش را بر سر بندگان قرار می دهد و عقلهای اینها را متمرکز می سازد «... فجمع به عقولهم...» و اخلاق آنها را کامل می کند، «... و اکمل به اخلاقهم...» به وسیله این، آمادگی پیدا می کنند حق را بپذیرند، چون ستم نتیجه جهالت است. نپذیرفتن اسلام نتیجه نادانی است. اگر مردم عقلشان به جا آمد و توانستند مسائل واقعی را درك بکنند، اسلام را قبول می کنند. از این روایت معلوم می شود در زمان حضرت مردم آمادگی عقلی پیدا می کنند اما این هم به وسیله معجزه نیست. زمینه اش را باید آن کسانی که در انتظار حضرت هستند، به وسیله تبلیغات و مسائل دیگر فراهم کنند. (2)

1-1. گفتمان مهدویت، ص: 19 و 20.

2-2. گفتمان مهدویت، ص: 24.

گاهی برای تأیید این که قیام حضرت به شکل معجزه صورت نمی پذیرد و يك كار عادى و بشرى است، به سخنى از مرحوم شيخ طوسى تمسك مى شود كه ما براى تبين دقيق تر بحث، ترجمه عبارات ايشان را عيناً نقل مى كنيم:

اجمالاً مى توان گفت كه بر خدای متعال واجب است كه امام عليه السلام را تقويت كند تا اين حد كه قدرت بر قيام و بسط يد كافي براى انجام آن پيدا كند. اين تقويت الهى هم از طريق فرشتگان امكان پذير است و هم توسط بشر. اما از آن جا كه خداوند به وسيله فرشتگان اين كار را نكرده، مى فهميم كه علت، مفسده داشتن آن بوده است. بنابراين بايد تقويت امام عليه السلام توسط بشر انجام شود. (1)

از مجموع آن چه نقل شد، روشن مى گردد كه از ديده اين متفكران، پروزي حضرت مهدى عليه السلام پس از ظهور بايد به صورت كاملاً عادى و طبيعى تحقق پذيرد و معجزه اى در اين كار وجود ندارد. ياران ايشان هم در اين مسير، فرشتگان الهى نيستند، بلكه افراد بشر بايد اين مسئوليت را به دوش بکشند. لذا شرط ظهور حضرت اين است كه بشریت، آمادگی فکری و عقلی برای پذیرش این مسئولیت جهانی پیدا کند.

همين آمادگى هم به صورت اعجاز توسط امام زمان عليه السلام اتفاق نمى افتد.

بلكه منتظران ظهور ايشان بايد به وسيله تبليغات و اسباب عادى، زمينه اين رشد عقلانى را فراهم نمايند و اين تنها راهى است كه براى به نتيجه رسيدن قيام امام عصر عليه السلام وجود دارد.

براى بررسى دقيق اين سخنان بايد دو مطلب به طور عميق، تجزيه و تحليل شود:

منافات نداشتن جنگ و خونریزی پس از ظهور با معجزه بون آن

مطلب اول: این که گفته اند قیام امام زمان علیه السلام يك قیام کاملاً عادی و طبیعی است، دلیل عقلی ندارد یا نقلی؟ روشن است که عقل در این زمینه، اظهار نظری نمی کند و در واقع مسئله را فراتر از قلمرو تشخیص خود می داند. یعنی انسان عاقل به روشنی می پذیرد که کشف این امر با عقل امکان پذیر نیست. بنابراین هر گونه اظهار نظری در این مورد باید براساس ادله نقلی (آیات و روایات) باشد.

به همین جهت، گوینده محترمی، که عین گفتارش را نقل کردیم، به حدیثی در این باره استناد نموده است. اما حدیث بشیر نبال از امام محمد باقر علیه السلام که مستند ایشان قرار گرفته، هیچ دلالتی بر نفی معجزه بودن قیام حضرت ندارد. فرمایش امام علیه السلام در آن حدیث این است که اسباب کار آن حضرت پس از ظهور، خود به خود (عفواً) فراهم نمی شود و اگر قرار بود چنین چیزی اتفاق بیفتد، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق می افتاد، در حالی که چنین نشد و شخص ایشان در جنگها جراحت دیدند و زخمی شدند. گوینده از این که پیشرفت کار حضرت پس از ظهور با جنگ و خونریزی همراه است، نتیجه گرفته که قیام ایشان به صورت کاملاً عادی و طبیعی است. این استنتاج، صحیح نیست.

ما نمی توانیم بگوییم که چون کارها برای حضرت، خود به خود فراهم نمی شود - بلکه پیشرفت کار ایشان با جنگ و خونریزی همراه است - پس پیروزی ایشان به صورت کاملاً طبیعی اتفاق می افتد و اعجازی از ناحیه خداوند در کار نخواهد بود. از آن مقدمه این نتیجه گرفته نمی شود. لازمه این که کاری خود به خود انجام نشود، این نیست که به

صورت کاملاً عادی تحقق یابد و اساساً کار خارق العاده ای صورت نپذیرد. می توان فرض کرد که امور امام زمان علیه السلام پس از ظهور، خود به خود انجام نشود و با جنگ و خونریزی هم همراه باشد. اما در عین حال از يك یا چند جهت هم معجزه باشد و به صورت عادی انجام نپذیرد.

بهترین نمونه ای که برای این فرض می توان ارائه داد، بعثت و قیام رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که در حدیث مورد استناد هم به آن اشاره کرده اند. کسی که درباره قیام پیامبر صلی الله علیه و آله به طور دقیق مطالعه و بررسی کند، قطعاً به این نتیجه می رسد که پیشرفت اسلام به وسیله ایشان هرگز کاری عادی و طبیعی نبود، بلکه امدادها و عنایتهای غیبی، حضرتش را مرحله به مرحله پیروزتر کرد تا در نهایت بزرگترین تحول دنیا را - که تا آن روز سابقه نداشت - به وجود آورد. بر مبنای حسابهای عادی و بشری، پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله قابل پیش بینی نبود، بلکه باید گفت که بر مبنای محاسبات عادی، شکست ایشان قطعی بود. نمونه های زیادی را در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله می توان مطرح کرد که غلبه ایشان بر اساس اعجاز الهی بوده، نه يك کار طبیعی و عادی.

پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به اعجاز الهی

يك نمونه بسیار روشن این امر، پیروزی ایشان در جنگ «بدر» است که اگر امداد الهی و اعجاز غیبی نبود، مسلمانان قطعاً شکست خورده بودند. قرآن به صراحت می فرماید:

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ - هُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ - هُ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (123) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُنزَلِينَ (124) بَلَىٰ إِن نَّصَبِرْ أَوْ نَنْتَهِبْ وَنَايُتُوكُمْ مِّن فَوْرِهِمْ هُ - ذَا يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (125) وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ - هُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ ۗ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ - هُ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (1)

از این آیات شریفه به روشنی می توان فهمید که پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان در جنگ بدر به شکل عادی و طبیعی صورت پذیرفت، بلکه امداد غیبی خداوند - از طریق فرورستادن فرشتگان - ایشان را بر دشمن پیروز گردانید. در ابتدای این آیات به یاری خداوند و ضعف و ناتوانی مسلمانان اشاره شده و در پایان نیز بر این حقیقت مجدداً تأکید گردیده که پیروزی جز از جانب خدای عزیز تحقق نمی یابد.

یکی دیگر از امدادهای غیبی الهی برای مسلمانان در جنگ بدر، القاء رعب و وحشت در دل‌های کفار بود که آیات شریفه ذیل بر آن دلالت می‌کند:

إِذْ تَسَدَّ نَضْرِبَاتُ الْيَدِ الْمَغْرِبِ وَالْجَبَابِغَةُ فَتَبَيَّنَ لِلْمُشْرِكِينَ ظُهُورُ الْمُسْلِمِينَ وَرَأَوْا كِسْفَ النُّجُومِ الْمُنِيرِ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا ^ع سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَالرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (1)

در این آیات، سخن از استغاثه و فریاد خواهی مسلمانان از خدای متعال مطرح شده است. استغاثه، مربوط به شرایطی است که روی حسابهای عادی و ظاهری، قدرت انسان کاری از پیش نمی‌برد و لذا به خداوند پناه می‌آورد و از او کمک می‌طلبد. در ذیل همین آیات از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به تعداد زیاد مشرکان و کمی شمار مسلمانان نظر فرمود، رو به قبله کرد و عرضه داشت: «خدایا، به آن چه وعده ام دادی وفا کن. خداوندا اگر این گروه (از مسلمانان) هلاک

شوند، دیگر تو در زمین عبادت نخواهی شد». پس همین طور دستان خود را (به سوی آسمان) بلند کرده بود و مشغول دعا بود، تا آن جا که ردای ایشان از دوششان افتاد. اینجا بود که خدا آیه شریفه «اذ تستغيثون...» را نازل فرمود. (1)

تعداد یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر دقیقاً 313 نفر بود. (2)

در حالی که تعداد لشکر دشمن حداقل سه برابر آنها بود. از نظر امکانات هم مسلمانان در وضعیت بسیار نامناسب بودند. به عنوان مثال، تعداد شترانی که در اختیار داشتند، به اندازه ای بود که بر هر شتر، سه نفر می نشستند و خود رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه امیر المؤمنین علیه السلام و یک نفر دیگر بر یک شتر سوار بودند. (3)

به هر حال، روی روال طبیعی و محاسبات عادی، پیروزی و فتح برای پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانشان خود به خود محقق نگردید، بلکه ایشان درگیر جنگ شدند، سختی های آن را تحمل کردند. و رنج تعدادی کشته و زخمی را هم بر خود هموار نمودند، اما از طرف دیگر خداوند حداقل از دو طریق - یکی فرو فرستادن فرشتگان و دیگر، ایجاد رعب در دل های کفار - مسلمانان را امداد غیبی فرمود و اینها هر دو مصداق اعجاز الهی

1-1. تفسیر کنز الدقائق، جلد 5، ص: 286 به نقل از مجمع البیان.

2-2. تفسیر قمی، جلد 1، ص: 255، و سبل الهدی و الرشاد، جلد 4، ص: 40.

3-3. سبل الهدی و الرشاد، جلد 4، ص: 39.

است که اگر نبود، شکست لشکر در روز بدر، قطعی بود. بنابراین لازمه این که کارها خود به خود ترتیب داده نشود، این نیست که اعجازی در کار نباشد، بلکه هر دو حالت با یکدیگر قابل جمع هستند، چنان که در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و در موارد بسیاری چنین بوده است و ما جنگ بدر را فقط به عنوان نمونه ذکر کردیم.

درس یازدهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (2)

در درس گذشته نشان دادیم که لازمه این که کاری خود به خود انجام شود، این نیست که به صورت کاملاً عادی تحقق یابد و اعجازی در کار نباشد. به عنوان مثال به جنگ بدر اشاره کردیم که از يك طرف خود به خود پیروزی محقق نشد، بلکه مسلمانان درگیر جنگ شدند و از طزرف دیگر اعجاز الهی بود که پیروزی را محقق ساخت.

شباهت قیام امام زمان علیه السلام به غلبه پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر

جالب این است که قیام و پیروزی امام زمان علیه السلام شباهت زیادی به داستان جنگ بدر دارد. اولاً تعداد یاران آن حضرت در آغاز قیام دقیقاً 313 نفر است و ثانیاً خدای متعال از همان دو طریق غیبی - که در بدر پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری کرد - امام زمان علیه السلام را نیز تأیید می فرماید. در مورد فرشتگانی که برای یاری رساندن به مسلمانان در بدر فرود آمدند،

حدیث زیبایی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

ان الملائكة الذين نصرؤا محمداً صلى الله عليه وآله يوم بدر فى الارض، ما صعءوا، بعد ولا يصعدون حتى ينصروا صاحب هذا الامر و هم خمسة الاف. (1)

همانا فرشتگانی که روز جنگ بدر در زمین، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را یاری کردند، هنوز (به سوی آسمان) بالا نرفته اند و نخواهند رفت تا این که صاحب این امر (حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) را یاری کنند و اینها پنج هزار نفر هستند.

طبق این حدیث شریف، دقیقاً همان فرشتگانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را در جنگ بدر یاری کردند، امام عصر علیه السلام را در هنگام ظهور یاری خواهند کرد و به طور کلی در برخی از احادیث، خروج حضرت به خروج رسول خدا صلی الله علیه و آله تشبیه شده است. امام صادق علیه السلام در توضیح آیه شریفه:

أَتَى أَمْرُ اللَّيْلِ - وَفَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (2)

فرمودند:

هو امرنا امر الله لا يستعجل به يؤيده ثلاثة اجناد: الملائكة و المؤمنون و الرعب و خروجه كخروج رسول الله صلى الله عليه وآله و ذلك قوله تعالى: «كما اخرجك ربك من بيتك بالحق». (3)

1-1. تفسیر عیاشی، جلد 1، ص: 197، حدیث 138.

2-2. نحل، 1.

3-3. بحار الانوار، جلد 52، ص: 139، حدیث 46 به نقل از الغیبة نعمانی.

این (امر) امر ما و امر خداوند است که در آن نباید شتاب ورزید.

سه لشکر صاحب این امر را یاری می‌رسانند، فرشتگان و مؤمنان و رعب. و خروج ایشان همانند خروج رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آن عبارت است از فرمایش خدای متعال، همان گونه که پروردگارت تو را به حق از خانه ات خارج ساخت... .

در این حدیث شریف سه نکته مهم وجود دارد:

الهی بودن امر ظهور حضرت مهدی علیه السلام

1. امام علیه السلام تصریح کرده اند که امر ظهور حضرت مهدی علیه السلام امر خداست که نباید در آن شتاب ورزید و این، بیانگر همان حقیقتی است که ما از آن به کار خدایی - در مقایسه با کار بشری - تعبیر می‌کنیم و مقصودمان به طور اجمالی این است که ظهور حضرت مهدی علیه السلام کاری نیست که بشر بخواهد اجرای آن را به عهده گیرد، تا این که بخواهد برای آن، برنامه ریزی کند. خداوند خود می‌خواهد این کار را انجام ده و برنامه ریزیهای لازم برای اجرا آن را نیز خود او تنظیم فرموده است. بنابراین ما در تفسیر و تحلیل امر ظهور، نباید ملاکها و محدودیتهای کارهای بشر را جاری بدانیم. (1)

در این جایگ بار دیگر تأکید می‌کنیم که از الهی و خدایی بودن ظهور حضرت، می‌توان به روشنی، اعجاز آمیز بودن آن را درک نمود، همان چیزی که در بحث فعلی مورد نظر می‌باشد.

1-1. توضیح مفصل تر این حقیقت بسیار مهم را به فصل پایانی کتاب موكول می‌کنیم و در آن قسمت به برخی از نظریاتی که با غفلت از این مطلب ارائه شده، اشاره خواهیم نمود.

لشکریان غیبی امام عصر علیه السلام در هنگام ظهور

2. دومین نکته مهمی که از این حدیث استفاده می شود این است که در جنود و لشکریان امام زمان علیه السلام غیر از افراد بشر، لااقل دو گونه لشکر دیگر نیز حضور دارند: یکی فرشتگان و دیگر رعب و وحشت در دل‌های دشمنان. هر دو اینها بسیار مهم و کارساز هستند و نباید دست کم گرفته شوند. در مورد تعداد فرشتگانی که جزء لشکریان امام عصر علیه السلام هستند، غیر از آن پنج هزار فرشته ای که در بدر برای یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شدند، گروه‌های دیگری هم هستند. به عنوان مثال دسته ای دیگر از فرشتگان به یاری ایشان می آیند که داستانشان چنین است:

در روز عاشورای سال 61 هجری قمری، وقتی کار بر سید الشهداء علیه السلام سخت شد و ایشان اصحاب و اهل بیت خود را یکایک از دست دادند، چهار هزار فرشته برای یاری آن حضرت به زمین فرود آمدند، اما توفیق یاری امامشان را در آن روز پیدا نکردند. حضرت رضا علیه السلام درباره این مطلب به «ریان بن شیب» چنین فرمودند:

یا ابن شیب ان كنت باکياً لشیء فانک للحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ... لقد نزل الی الارض فی الملائكة اربعة الاف لنصره فوجدوه قد قتل فهم عند قبره شعث غیر الی ان یقوم القائم علیه السلام فیکونون من انصاره و شعارهم «یا لثارات الحسین»⁽¹⁾.

1-1. بحار الانوار، جلد 44، ص: 286، حدیث 23، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

ای پسر شیب اگر برای چیزی گریان شدی، برای حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام گریه کن... هر آینه چهار هزار فرشته برای یاری آن حضرت به زمین فرود آمدند، اما او را کشته دیدند، پس آنها با حال پریشان و غبار آلود نزد قبر ایشان تا هنگام قیام حضرت قائم علیه السلام هستند و در آن زمان جزء یاران ایشان خواهند بود و شعار خونخواهی حسین علیه السلام را سر می دهند.

آنها که به آرزوی یاری سید الشهداء علیه السلام به زمین فرود آمدند، در حسرت یاری ایشان کنار قبر منورش، با حال آشفته و پریشان باقی مانده اند و در انتظار ظهور منتقم خون شهید کربلا به سر می برند تا عقده دل خویش را با یاری آن حضرت باز نمایند. علاوه بر این تعداد، که با فرشتگان روز بدر به نه هزار نفر می رسند. هزاران فرشته دیگر هم هستند که در هنگام ظهور جزء یاران بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه به شمار می روند. در حدیثی، مفضل از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان یاران امام زمان علیه السلام از فرشتگان را 46000 نفر دانسته اند. (1)

در کنار اینها، رعب و وحشت هم جزء جنود و لشکریان حضرت شمرده شده است. همین دو لشکر برای این که پیروزی ایشان را براساس اعجاز الهی بدانیم، کفایت می کند. علاوه بر اینها لشکریان غیبی دیگری هم برای امام زمان علیه السلام برشمرده اند که از میان آنها می توان به تعداد 6000 جن اشاره نمود. (2)

اگر وجود این گونه های مختلف و فراوان از جنود غیبی را نشانه

1-1. بحار الانوار، جلد 53، ص: 14.

2-2. بحار الانوار، جلد 53، ص: 14.

اعجاز الهی ندانیم، پس چه چیزی را می توانیم معجزه بنامیم؟!

آیا با همه اینها می توان ادعا کرد که قیام حضرت یك قیام طبیعی و عادی است و معجزه ای در آن دخالت ندارد؟!

تشبیه قیام امام زمان علیه السلام به خروج پیامبر صلی الله علیه و آله

3. نکته سومی که از حدیث مورد بحث استفاده می شود، تشبیه خروج حضرت مهدی علیه السلام به خروج پیامبر صلی الله علیه و آله است. مقصود از خروج امام زمان علیه السلام قیام و ظهور ایشان است و مراد از خروج رسول خدا صلی الله علیه و آله مطابق با سیاق آیات قرآن، خارج شدن ایشان از مدینه به سو بدر برای جنگ با قریش است. آیه مورد استناد امام صادق علیه السلام چنین است:

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (1)

این آیه شریفه در صدر آیاتی است که داستان جنگ بدر را مطرح کرده اند و لذا نوع مفسران، منظور از خروج پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه خود را، خارج شدن ایشان از مدینه برای جهاد با قریش دانسته اند. اما طبق نقل دیگری از حدیث مورد بحث که مرحوم شیخ مفید آورده است، امام صادق علیه السلام تصریح کرده اند که: «خروجه علیه السلام کخروج رسول

الله صلى الله عليه و آله من مكة و هو قوله كما...» (1)

طبق این بیان، مراد از خروج پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شدن ایشان از مکه و هجرت به مدینه است.

به هر حال در این تشبیه، دو وجه شبه مهم وجود دارد:

اول، همان طور که هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه يك کار عادی و معمولی نبود، قیام امام عصر علیه السلام هم يك امر عادی و طبیعی نیست. در شرایطی که پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم به هجرت گرفتند، براساس حسابهای عادی، گرفتار شدن و در نتیجه، ناکام ماندن ایشان قطعی بود و تاریخ آن روزگار نشان می دهد که اگر معجزات الهی در کار نبود، حضرت رسول هرگز نمی توانستند از میان آن همه دشمن تشنه به خونشان جان سالم به در ببرند. به همین جهت است که در آیه شریفه، خارج شدن پیامبر صلی الله علیه و آله به خدای متعال نسبت داده شده و تعبیر «اخرجك ربك» به کار رفته است. یعنی «ای پیامبر! خدا تو را از مکه خارج کرد و این کار، کار تو نبود».

دقت شود که وقتی می گوئیم کار پیغمبر نبود، مقصود این نیست که ایشان اقدام به این کار نکردند و خارج شدن از مکه، فعل اختیاری ایشان نبود، بلکه مراد این است که ایشان خودشان به انجام این کار اقدام کردند، اما اولاً اصل این فکر از جانب خدای متعال به ایشان الهام شده بود و ثانیاً تمام شرایط و زمینه ها برای عملی شدن این اقدام به وسیله خداوند و به صورت اعجاز فراهم گردید. وقتی می گوئیم کاری الهی است، مقصود همین است که طبق روال عادی و معمولی، انجام آن میسر نیست و هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله هم چنین بود و لذا قرآن آن را کار

1-1. تفسیر کنز الدقائق، جلد 7، ص: 176، به نقل از کتاب الغیبه، شیخ مفید.

خداوند دانسته است. این در حالی است که بسیاری از کارهای پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نبود (یعنی طبق روال عادی انجام شدنی بود) آنها را به این معنا کار خدا نمی دانیم.

حال براساس این تشبیه می توانیم بگوییم که قیام و ظهور امام عصر علیه السلام هم براساس روال و شرایط عادی انجام شدنی نمی نماید، ولی خداوند می خواهد که این کار انجام شود و آخرین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بر جهانیان غلبه نماید. لذا همه شرایط و زمینه های لازم برای این پیروزی جهانی را خداوند، خود فراهم می کند. ضمن این که هم خود امام زمان علیه السلام و هم مؤمنانی که جزء یاران و لشکریان ایشان هستند، تلاش و جهاد خود را انجام خواهند داد و مصیبت های جنگ - از قبیل کشته و مجروح شدن - را نیز تحمل خواهند نمود. اما همان طور که گذشت، تحقق این گونه امور هیچ منافاتی با معجزه بودن قیام و غلبه امام عصر علیه السلام ندارد.

وجه شبه دیگری که در این تشبیه به چشم می خورد، مطلبی است که در قسمت دوم آیه 5 انفال مورد تأکید قرار گرفته است. آیه صراحت دارد در این که گروهی از مؤمنان از این کار کراهت داشته اند.

احتمالاً کراهت آنها به خاطر ناامیدی و یأس از موفقیت طرح و نقشه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. آنها روی روال عادی، این کار را شدنی نمی دانستند و از طرفی ایمانشان به پیامبر صلی الله علیه و آله به درجه ای نبود که وعده های آن حضرت برایشان آرامش بخش و مطمئن کننده باشد، لذا از آن کار کراهت داشتند. اما همه مؤمنان چنین نبوده اند و آیه شریفه هم تنها درباره گروهی از اهل ایمان (قرباً من المؤمنین) چنان حکمی

فرموده است. مؤمنانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان کامل داشتند، مطمئن بودند که اگر وعده الهی درباره تحقق رخدادی وجود داشته باشد، آن اتفاق - علی رغم فراهم نبودن شرایط و زمینه های ظاهریش - حتماً صورت می گیرد، خداوند آنچه را بخواهد به نتیجه می رساند و هیچ مانعی نمی تواند در مقابل خواست الهی - سدی ایجاد نماید.

در مورد قیام امام زمان علیه السلام نیز دقیقاً همین طور است. ایشان در شرایطی ظهور خواهند فرمود که بسیاری از مؤمنان از پیروزی و غلبه شان ناامید و مأیوس هستند. از احادیثی که در این موضوع وارد شده، چنین استفاده می شود که یأس از ظهور آن حضرت و پیروزی ایشان فراگیر می شود و جز عده قلیلی از شیعیان، بقیه را در بر می گیرد. (1)

جایی که اکثر مؤمنان از پیروزی و غلبه حضرت، احساس یأس و ناامیدی کنند، چگونه می توان ادعا کرد که در هنگام ظهور، شرایط طوری فراهم است که قیام آن حضرت به صورت طبیعی و عادی پیروز می شود؟! اگر چنین باشد که مردم دنیا پیش از ظهور امام عصر علیه السلام آمادگی آن را پیدا کنند یا اگر حداقل اهل ایمان به طور عای مهیای ظهور شوند، دیگر کراهت از ظهور حضرتش بی معنا می شود. در حالی که همه این قرائن نشان می دهد قیام آن حضرت با تکیه بر امدادهای غیبی الهی به نتیجه می رسد و در همین حال، شرایط و زمینه های عادی، ثمر بخش بودن قیام ایشان را تأیید نمی کنند. این وجه شباهت دومی است که در حدیث مزبور وجود دارد.

1-1. توضیح این بحث همراه با ذکر ادله آن در حلقه های بعدی در بحث «انتظار» خواهد آمد.

درس دوازدهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (2)

در دو درس گذشته این مطلب را توضیح دادیم که قیام امام عصر علیه السلام هم با جنگ و خونریزی همراه است و هم با اعجاز الهی به نتیجه می رسد.

تأکید بر اعجاز آمیز بودن قیام حضرت مهدی علیه السلام

مطلب اول مورد بحث (اعجاز آمیز بودن قیام امام زمان علیه السلام) را با نقل سخنی از یکی از صاحب نظران در موضوع مهدویت به پایان می بریم. ایشان در پاسخ به این سؤال که:

چگونه با جمعیت روز افزون بشر... حضرت صاحب الزمان علیه السلام با 313 نفر دنیا را مسخر می فرماید؟... آیا غلبه آن حضرت به طور اعجاز و خرق عادت است یا آن که با ملاحظه اسباب و علل و عوامل ظاهری نیز غلبه و پیروزی آن جناب ممکن است؟

در پاسخ به این پرسش چنین گفته اند:

... غلبه آن حضرت و حکومت جهانی اسلام ممکن است به طور اعجاز و خرق عادت انجام یابد و ممکن است با فراهم شدن اسباب و علل ظاهری باشد و ممکن است به هر دو نوع واقع شود، چنان که پیشرفت و غلبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و قوای اسلام به هر دو نوع بود. اما به طور اعجاز و خرق عادت، محتاج به توضیح نیست که حصول چنین غلبه مطلق برای آن حضرت، به خواست خداوند، امری است ممکن و معقول و با وعده های صریح و بشارتهای حتمی که در قرآن مجید و احادیث متواتر داده شده، بدون شبهه حاصل خواهد شد و خداوند به مصداق آیه:

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللّٰهِ - وَ كَم مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللّٰهِ - وَ اللّٰهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (1)

آن حضرت، اصحابش و عموم بندگان شایسته خدا را بر تمام ملل، غالب و حاکم و وارث و مالک ارض قرار می دهد. (2)

معجزه بودن تکمیل عقول به دست با برکت امام عصر علیه السلام

مطلب دوم: قطعاً یکی از معجزاتی که به دست با برکت امام عصر علیه السلام پس از ظهور، اتفاق می افتد، این است که ایشان - طبق احادیث متعدد - دست مبارك خود را بر سر بندگان گذارده، به این وسیله عقلهای آنها را کامل می فرماید. این معجزه، منشأ بسیاری از برکاتی می شود که در زمان ظهور امام عصر علیه السلام وعده تحقق آنها داده شده است. نکته بسیار عجیبی که برخی از گویندگان مطرح کرده ان، این

1-1. بقره، 249.

2-2. پاسخ ده پرسش، ص: 17 و 18.

ست که این کار، معجزه نیست، بلکه منتظران ظهور حضرت باید با تبلیغات، زمینه آن را فراهم کنند!

باید از این مدعی محترم پرسید: به چه طریق عای طبیعی می توان با گذاشتن دست بر سر بندگان، عقول آنها را کامل کرد؟ آیا طریق عای و معمولی تکامل عقول این است که دست بر سرها بگذارند؟! اگر این امر، معجزه حضرت صاحب الامر علیه السلام نباشد، پس چه کاری را می توان اعجاز دانست؟!

البته ممکن است گوینده این سخن، فاعل این کار را خدای متعال بداند و در معنای «وضع یده علی رؤوس العباد» بگوید: «خداوند دست خودش با دست امام زمان علیه السلام را روی سرهای بندگان می گذارد».(1)

سخن ما این است که اولاً در عبارت حدیث - که بیشتر نقل شد - کلمه ای که دلالت بر خدای متعال کند، وجود ندارد تا بخواهیم ضمیر فاعلی مستتر در کلمه «وضع» را به آن برگردانیم. امام فرموده اند: «اذا قام قائمنا وضع یده...» در این عبارت، مرجع ضمیر مستتر در «وضع» به حضرت قائم علیه السلام بر می گردد و احتمال دیگری در متن این حدیث وجود ندارد. بله، حدیث دیگری با سند دیگر از امام باقر علیه السلام در همین موضوع، نقل شده که عبارتش چنین است:

اذا قام قائمنا وضع الله یده علی رؤوس العباد... (2)

در این حدیث کلمه «الله» فاعل «وضع» می باشد. در این صورت ضمیر در «یده» ممکن است به خداوند یا به حضرت قائم علیه السلام برگردد.

1-1. گفتمان مهدویت، ص: 24.

2-2. اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث 21.

اما در هر دو حال، نتیجه نهایی یکی است، چون اگر ضمیر به «الله» نیز برگردد، مراد از دست خدا (یدالله) کسی جز خود امام عصر علیه السلام نمی باشد، هر چند در ترجمه عبارت، «دست خدا» معنا می کنیم. به هر حال این معجزه به واسطه وجود مقدس امام زمان علیه السلام محقق می شود.

ثانیاً چه فاعل معجزه، خداوند باشد و چه امام زمان علیه السلام، به اصل سخن ما هیچ خدشه ای وارد نمی شود، چون ما می خواهیم معجزه بودن این کار را اثبات کنیم، فاعل آن هر که باشد - چه خدا و چه امام علیه السلام - تفاوتی نمی کند.

اما این که فرموده اند: «زمینه تکامل عقول را منتظران ظهور حضرت باید با تبلیغات فراهم کنند»، باید توجه کرد که اولاً حدیث ناظر به بعد از ظهور حضرت می باشد و منتظران ظهور، هر وظیفه ای که انجام می دهند، مربوط به قبل از ظهور است. ثانیاً ظاهر و بلکه نقص عبارت حدیث، دال بر این است که این کار، کار خدا یا خود امام علیه السلام است. چگونه کار خدا یا امام زمان علیه السلام را به منتظران ظهور نسبت داده اند؟ اگر قرینه قطعی و یقینی بر عدول از معنای ظاهر - و بلکه صریح - عبارت آورده بودند، جای تأمل و بررسی داشت، ولی چنین قرینه ای - نه عقلی و نه نقلی - موجود نیست. سؤال ما این است: اگر واقعاً مراد امام باقر علیه السلام این بود که کامل کردن عقول بندگان، کار خدا یا امام زمان علیه السلام است، باید چه تعبیری و به چه شکلی می فرمودند که قابل توجیه بر خلاف آن نباشد؟! آیا از آن چه گفته اند، می توانستند روشن تر بگویند؟! معلوم نیست چه دلیل و برهانی بر این همه اصرار در نفی هر گونه اعجازی در خصوص قیام و غلبه امام عصر علیه السلام

وجود دارد که همه حقایق تاریخی و ادله نقلی را قربانی تأویل می گردانند!! آن چه را که خود گوینده محترم به عنوان دلیل نقلی بر این امر آورده بودند، نقد و بررسی نمودیم. غیر از آن هم چیزی به عنوان دلیل ارائه نشده است.

درس سیزدهم: دلیل سوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (1)

ظهور ناکارآمدی حکومت‌های بشری

یکی دیگر از ادله ای که آمادگی افکار عمومی مردم جهان را شرط لازم برای ظهور امام زمان علیه السلام می شمارد، این است که می گویند:

هر نهضت و انقلابی در صورتی امکان پیروزی دارد که زمینه آن از هر جهت فراهم باشد و شرایط کاملاً مهیا شود و افکار عمومی برای پشتیبانی آن آماده گردد. نهضت و قیام حضرت مهدی علیه السلام هم از این قاعده کلی مستثنی نیست.

آن گاه یکی از عوامل اساسی برای ایجا این آمادگی را چنین بر می شمارند:

گذشت زمان و تجارب گوناگون و حوادث تکان دهنده از جمله عواملی هستند که بر میزان رشد افکار می افزایند. هر اندازه که زمان می گذرد و حکومتها تأسیس می شوند، ایدئولوژیها به

وجود می آیند، قانونها تصویب می شوند، اختراعات و صنایع پیشرفت می کنند و ... بشر بیش از پیش به این نکته پی می برد که اینها برای نجات و سعادت او کافی نیست. پیشرفت علم به جای این که او را از ناپسامانی ها نجات دهد، بلای جان او شده است... (1)

بر همین اساس ادعا می شود که:

تمدن صالح و پایدار آینده جهان، زمانی آشکار می شود که بشریت پس از تجربه تمام راهها و روشهای مختلف از ادعاهای واهی مکاتب گوناگون به ستوه آید و از صمیم جان باور کند که این مکاتب و راه و روشها هرگز نمی توانند سعادت مطلوب را برای جوامع بشری به ارمغان آورند و از سویدای جان آماده حکومت مهدی علیه السلام شود. قیام آن بزرگوار، به اجازه پروردگار، زمانی آشکار می شود که بشر، آماده پذیرش آیین حق گردند... (2)

تمدن جهانی حضرت مهدی علیه السلام پس از شکست همه روشها و مکتبها و تمام داعیان اصلاحگریها بر سر کار خواهد آمد.

مردمان در می یابند که این مکاتب، هرگز نمی توانند سعادت مطلوب برای بشر به ارمغان آورند و تمدن حاکم بر جهان از عهده حل نیازهای واقعی بشریت بر نمی آید. لذا از جان و دل به حکومت آل محمد علیهم السلام روی می آورند. (3)

1-1. بینش اسلامی، سال دوم دبیرستان، سال 1378، ص: 91.

2-2. کمال هستی در عصر ظهور، مقدمه، ص: 14 و 15.

3-3. همان، ص: 26 و 27.

معتقدان به این تئوری، ظهور حضرت را پیش از رسیدن بشریت به این درجه از آمادگی فکری، غیر ممکن می دانند و می گویند:

تا نوع بشر به حد کمال و رشد نرسد و برای پذیرفتن حکومت حق، آماده نگردد، مهدی موعود ظاهر نخواهد شد. البته رشد فکری يك حادثه آنی نیست بلکه در طول ایام و به واسطه پیشامدهای روزگار پیدا می شود و رو به کمال می رود... باید دانشمندان برای اصلاحات عمومی و سعادت و آسایش انسانها آن قدر قانون تدوین کنند و تبصره به آنها بزنند و بعد از مدتی آنها را لغو کنند و قوانین تازه تری را به جای آنها بگذارند تا خسته شوند و جهانیان به نقصان و سستی قوانین بشر و افکار کوتاه قانون گذاران پی ببرند و از اصلاحاتی که به وسیله آن قوانین ی خواهد انجام بگیرد، مأیوس شوند و بدین مطلب اعتراف کنند که یگانه طریق اصلاح بشری پیروی از پیمبران و اجرای قوانین الهی است. بشر هنوز حاضر نیست در مقابل برنامه های خدا تسلیم شود... (1)

بعضی دیگر از صاحب نظران، در تبیین این عقیده می فرمایند:

باید... مزاج جهان آماده چنان ظهوری بشود و جامعه بشر و ملتها بفهمند که هیئتهای حاکمه در رژیمهای گوناگون از عهده اداره امور بر نمی آیند و مکتبهای سیاسی و اقتصادی مختلف دردی را دوا نمی کنند و اجتماعات و کنفرانسهای آنها به عنوان حفظ حقوق بشر نقشی را ایفا نخواهند کرد و در اصلاحات از

تمام این طرحها که امروز و فردا مطرح می شود، مأیوس شوند و فساد و طغیان شهوات و ظلم و ستم همه را در رنج و فشار گذارد. همان طور که در روایات است، بی عفتی و فحشاء به قدری رواج پیدا می کند که در کنار خیابانها و ملاء عام، زن و مرد علناً مانند حیوانات از ارتکاب آن شرم نکنند و حیا و آزر آنها از میان برود... وقتی اوضاع و احوال این گونه شد و از تمدن (منهای انسانیت) کنونی همه به ستوه آمدند و تاریکی جهان را گرفت، ظهور يك رجل الهی و پرتو عنایات غیبی با حسن استقبال مواجه می شود... (1)

بیاناتی که تا این جا نقل شد، همگی صورت و ظاهر عقلی دارد، اما گاهی برای اثبات آن از ادله نقلی هم استفاده شده است، به عنوان مثال می گویند:

باید آن قدر حکومتهای رنگارنگ در جهان تأسیس شود و مراهم ها و احزاب فریبنده به وجود آید و بی لیاقتی آنها ثابت شود تا بشر از اصلاحات آنها مأیوس گردد و تشنه اصلاحات خدایی شود و برای پذیرفتن حکومت توحید آماده گردد. هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: تا همه اصناف مردم به حکومت نرسند، صاحب الامر قیام نمی کند. برای این که وقتی حکومتش را تشکیل داد کسی نگوید: اگر ما هم به حکومت می رسیدیم با عدالت رفتار می کردیم. (2)

امام باقر علیه السلام فرمود: دولت ما آخرین دولتهاست. هر خاندانی

1-1. نوید امن و امان، ص: 184 و 185.

2-2. بحار الانوار، جلد 52، ص: 244.

که لیاقت حکومت داشته باشند قبل از ما به حکومت می رسند تا وقتی حکومت ما تأسیس شد و رفتار آنها را دیدند، نگویند: ما هم اگر به حکومت رسیده بودیم، مانند آل محمد صلی الله علیه و آله عمل می کردیم و این است معنای آیه: «و العافية للمتقين» (1).

با توجه به سخنان گذشته روشن شد که هنوز مزاج انسانیت برای تحمل حکومت توحید، آماده و مهیا نشده است (2).

ما مجموع این سخنان را بیان چند مطلب، نقد و بررسی می نماییم.

اتمام حجت بر مدعیان حکومت جهانی قبل از ظهور امام زمان علیه السلام

ابتدا به بررسی ادله نقلی مورد استناد می پردازیم تا روشن شود که آن چه به عنوان مؤید این نظریه مطرح شده، دلالتی بر آن ندارد و کل مطالب صرفاً براساس استحسانات عقلی بیان شده است. دو حدیثی که به آنها استشها شده عبارتند از:

1 امام صادق علیه السلام فرمودند:

ما يكون هذا الامر حتى لا يبقى صنف من الناس الا [قد] ولوا على الناس حتى لا يقول [قائل]: انا لو ولينا لعدلنا ثم يقوم القائم بالحق و العدل. (3)

این امر (ظهور امام زمان علیه السلام) واقع نمی شود مگر این که هیچ صنفی از مردم باقی نماند که بر [دیگر] مردم حکومت نکرده

1-1. همان، ص: 332.

2-2. دادگستر جهان، ص: 364 و 365.

3-3. بحار الانوار، جلد 52، ص: 244، حدیث 119 به نقل از الغيبة نعمانی.

باشند تا هیچ کس نگوید: ما هم اگر به حکومت می رسیدیم، عدالت را اجرا می کردیم. پس از آن، حضرت قائم علیه السلام به حق و عدالت قیام خواهند کرد.

2. امام باقر علیه السلام فرمودند:

دولتنا آخر الدول ولن يبقى اهل بيت لهم دولة الا- ملكوا قبلنا لئلا يقولوا اذا راوا سيرتنا: اذا ملكنا سرنا مثل سيرة هولاء و هو قول الله عزوجل: «و العافية للمتقين» (1).

دولت ما آخرین دولتهاست و هیچ خاندانی که دارای دولت باشند باقی نمی مانند مگر آن که قبل از ما به حکومت می رسند.

(این به علت آن است) که وقتی راه و روش ما را دیدند نگویند: اگر ما حاکم شده بودیم به همین روش عمل می کردیم و این همان فرمایش خدای عزوجل است که فرمود: و عاقبت با اهل تقواست.

آن چه از این دو حدیث شریف استفاده می شود، این است که ظهور حضرت بقیة الله ارواحنا فداه در زمانی واقع می شود که هر گروه مدعی حکومت، پیش از آن، امکان تجربه این امر را پیدا کرده است و برای همه آنها از این جهت اتمام حجت صورت گرفته که هیچ کدامشان نمی توانند مشابه کار امام عصر علیه السلام را انجام دهند. بنابراین در هر دو حدیث از اتمام حجت بر مدعیان حکومت جهانی - پیش از ظهور امام زمان علیه السلام - سخن به میان آمده که البته لازمه این اتمام حجت، پذیرش عموم مردم جهان نیست.

1-1. بحار الانوار، 52، ص: 332، حدیث 58 به نقل از الغیبة شیخ طوسی.

دقت شود که ممکن است خود مدعیان بفهمند که هرگز نمی توانند حکومت عدل جهانی تشکیل دهند، ولی افکار عمومی تا آن زمان هنوز نیاز به وجود يك رهبر الهی و معصوم را احساس نکرده باشند. فرق است بین این که گروهها و اصناف مدعی حکومت عدل جهانی، ناتوانی خود را در اجرای آن احساس کنند با این که مردم جهان، این حقیقت را تصدیق نمایند و آن چه در دو حدیث فوق، مطرح شده، مطلب اول است نه مطلب دوم. معلوم نیست نویسنده محترم، با چه استدلالی از مطلب اول، مطلب دوم را نتیجه گرفته اند. آیا لازمه این که مدعیان، ناتوانی خود را از عملی کردن داعیه های جهانی شان احساس کنند، این است که مردم دنیا نیز به این نتیجه برسند؟ هرگز. معمولاً کسانی که متصدی و عهده دار انجام کاری می شوند، در عمل به ظرایفی از آن، واقف می گردند که در صورت عدم شایستگی، ناتوانی خود را از انجام آن، خیلی خوب درک می کنند، ولی دیگران که صرفاً تماشاچی هستند، بسیاری از نقاط ضعف متصدیان را متوجه نمی شوند و لذا چه بسا احساس کنند که آن مدعیان، شایستگی تصدی آن مقام را دارا هستند، در حالی که خود آن افراد مدعی به خوبی ضعف و ناتوانی خود را احساس می کنند.

به هر حال لازمه این که فرد یا گروهی عدم شایستگی خود را در تصدی يك مقام بفهمد، این نیست که سایر مردم نیز به این حقیقت واقف شوند. ما در این جا این احتمال را که مردم شایستگی ضعف و ناتوانی حاکمان را دریابند، نفی نمی کنیم، اما استلزامی بین درک مردم و اتمام حجت بر مدعیان وجود ندارد. پس مطلبی که در فرمایش امام

باقر و امام صادق علیه السلام آمده، ربطی به ادعای مورد بحث ندارد. لذا برای اصل مدعا هیچ دلیل نقلی وجود ندارد و اگر اعتباری داشته باشد، صرفاً از جهت عقلی است. در درس آینده به بررسی عقلی این نظریه می پردازیم.

درس چهاردهم: دلیل سوم بر آمادگی عمومی مردم (2)

در مقام بررسی این نظریه که شرط ظهور امام عصر علیه السلام را این می داند که ناکار آمدی حکومت‌های بشری برای عموم مردم جهان آشکار شود، ابتدا مستندات نقلی آن را بررسی کردیم و نشان دادیم که دلالتی بر مدعای این نظریه ندارد. حال به بررسی عقلی آن می پردازیم:

عدم ضرورت آمادگی عمومی به عنوان شرط ظهور حضرت مهدی علیه السلام

در مقام بررسی عقلی، اولین مطلب این است که با توجه به مباحث گذشته، عقلاً هیچ ضرورتی وجود ندارد که مردم دنیا پیش از ظهور امام عصر علیه السلام به چنان رشد عقلانی برسند که از بشر عادی مأیوس و ناامید شوند و تشنه و خواهان یک رهبر معصوم الهی گردند. استدلالی که معتقدان به این نظریه مطرح می کنند این است که: اگر مردم دنیا به چنین رشد عقلانی نرسند و پیش از ظهور، از سویدای جان، آمادگی حکومت حضرت مهدی علیه السلام را نیابند، آن گاه نهضت جهانی ایشان از

پشتیبانی افکار عمومی برخوردار نخواهد گردید و چنین قیامی محکوم به شکست است. هر نهضت و قیامی تنها وقتی امکان پیروزی دارد که پشتوانه مردمی داشته باشد و امام زمان علیه السلام هم که رهبر يك قیام جهانی و فراگیر هستند، تنها در شرایطی به اهداف خود نائل می شوند که در هنگام ظهور با حسن استقبال عمومی مواجه شوند و این استقبال گرم تحقق نمی یابد مگر آن که بشر آن روز از اداره خود توسط خودش، مأیوس شود و خواهان پیروی از پیامبران و اجرای قوانین الهی ایشان گردد، نتیجه این که امام عصر علیه السلام ظهور نخواهند کرد مگر این که بشریت، مکاتب و آیین های حکومت همه مدعیان اصلاح را تجربه کند و به شکست و ناکامی همه آنها واقف گردد. این کار استدلالی است که طرفداران نظریه مورد بحث مطرح می کنند. در مقام نقد این استدلال می توان گفت:

اولاً اگر امر ظهور امام عصر علیه السلام را يك امر الهی بدانیم - چنان که امام صادق علیه السلام در توضیح آیه شریفه: «اتی امر الله فلا تستعجلوه» فرمودند - در آن صورت هیچ دلیلی ندارد که احکام و ضوابط حاکم بر قیامهای بشری را در مورد ظهور آن حضرت هم جاری و ساری بدانیم.

به تعبیر دیگر، اگر بشر عادی قرار بود يك نهضت جهانی بر پا کند و حکومت عدل الهی را در سراسر گیتی برقرار نماید، در آن صورت این قیام، يك کار بشری بود و احکام و قواعدی که همیشه بر کارهای بشری حاکم است، لزوماً در مورد آن هم جاری بود. اما وقتی خداوند می خواهد به وسیله حجت معصوم و برگزیده خود يك حکومت جهانی را در سراسر دنیا بر پا کند، هیچ ضرورتی ندارد که این کار، محکوم و مضبوط به احکام و ضوابط بشری باشد.

توضیح کاملتر این مطلب مهم را به آخرین فصل موکول می‌کنیم، اما در این جا همین قدر اشاره می‌کنیم که اگر کاری، کار الهی باشد آن گاه نمی‌توان بدون دلیل معتبر و قطعی، کلیه احکام جاری در مورد کارهای بشر را به آن هم سرایت داد و ظهور امام زمان علیه السلام هم از همین قبیل است. بنابراین اگر بخواهیم هر يك از قواعد و ضوابط حاکم بر نهضت‌های بشری را در مورد قیام حضرت مهدی علیه السلام جاری بدانیم، باید در مورد خصوص جریان آن قاعده و ضابطه، دلیل معتبر داشته باشیم. در استدلال مورد بحث چنین نگرشی وجود ندارد و چنان دلیلی هم ارائه نشده است. پس هر چند هیچ نهضت بشری بدون آمادگی قبلی مردمی، امکان پیروزی ندارد، اما این امر، دلیل کافی نیست برای آن که قیام امام زمان علیه السلام هم مشمول همین حکم باشد. در پیروزی این قیام، جنود غیبی الهی دخالت دارند که نهضت‌های بشری هرگز آن را در خود سراغ ندارند و همین امر چه بسا جبران نبودن زمینه‌های بشری را بکند. (هر چند به هیچ وجه نمی‌خواهیم تأثیر جنبه‌های بشری را در پیروزی قیام امام زمان علیه السلام نفی کنیم).

ثانیاً به فرض پذیرفتن این که پیروی قیام حضرت، مشروط به آمادگی فکری بشر و استقبال عمومی از ایشان باشد، هیچ لزومی ندارد که این شرط پیش از ظهور آن حضرت محقق شود. همان طور که در بحث گذشته مطرح کردیم، امام زمان علیه السلام پس از ظهور، ست بر سرهای بندگان خواهند گذاشت و به این وسیله عقول آنها را تکامل می‌بخشند و این کمال عقلی، سر منشأ بسیاری از کمالات فکری و روحی مردم خواهد شد. بنابراین به حد کمال و رشد رسیدن نوع بشر، پس از ظهور حضرت و به برکت وجود ایشان حاصل می‌گردد و لذا نمی‌توانیم

ادعا کنیم که: «تا نوع بشر به حد کمال و رشد نرسد، موعود ظاهر نمی گردد».

بعید بودن ظهور مشروط به یأس بشر از قوانین بشری

مطلب دوم: اگر قرار باشد که ظهور امام زمان علیه السلام مشروط باشد به این که عموم بشر از اصلاحات بشری مأیوس شوند و اعتراف کنند که یگانه طریق اصلاح بشر، پیروی از پیامبران و اجرای قوانین الهی است، معلوم نیست تا کی باید به انتظار نشست که چنین حالتی برای همه مردم دنیا حاصل شود. اعتقاد به این شرط قطعاً امید مؤمنان را نسبت به این که ممکن است ظهور امام زمان علیه السلام نزدیک باشد به ناامیدی تبدیل می کند.

ما - طبق آن چه در احادیث فرموده اند - مؤظف هستیم که در هر شب و روز و بلکه هر ساعت و هر لحظه در انتظار فرج آن حضرت باشیم و در هیچ زمانی از وقوع آن مأیوس نگردیم. (1)

اما اگر قرار باشد که ابتدا جهانیان همگی تشنه ظهور یک منجی الهی بشوند تا بعد، ایشان ظاهر گردند، چه بسا باید قرن‌ها و بلکه هزاران سال دیگر بگذرد تا چنین جالتی پدید آید! حتی سیر تاریخی بشر هم تاکنون به سمتی نبوده که بتوانیم بگوییم در حال نزدیک شدن به این نقطه است و براساس روال موجود نیز این گونه پیش نخواهند رفت. ممکن است در سالهای اخیر، عموم افراد بشر از جنایتهای سردمداران و حاکمان ظالم به ستوه آمده باشند، اما اولاً اکثریت مردم دنیا - که غیر مسلمان هم

1-1. ادله این مطلب در حلقه های بعدی در بحث «انتظار» خواهد آمد.

هستند - بیچارگی‌ها و نابسامانی‌های موجود در عالم را به حساب نقص قوانین بشری نمی‌گذارند. (بلکه منشأ همه ظلمها و تجاوزها را اجرا نشدن کامل همان قوانین می‌دانند و حاکمان ستمگر را در این امر، مقصر می‌دانند). پس نمی‌توان ادعا کرد که جهانیان روز به روز به نقصان و سستی قوانین بشر و افکار کوتاه قانون‌گذاران بیشتر پی می‌برند.

و ثانیاً اگر هم سرخوردگی‌هایی از برخی از قوانین بشری و بین‌المللی پیدا کرده باشند، باز هم اغراض سوء و نیت‌های پلید افراد خاصی را در نقصان و کاستی آنها مؤثر می‌دانند و معتقدند که اگر نخبگان و متفکران عدالت‌خواه بشر، فراهم آیند و با هم دست به تدوین قانونی نو بزنند، تمام نقائص قوانین پیشین را جبران خواهند کرد. بشر امروز به آن چه خود آن «عقلانیت»⁽¹⁾

می‌نامد، سخت مؤمن و معتقد است و همه‌نگون بختی‌های موجود در دنیا را در این می‌بیند که حاکمان و قدرتمندان از اصول این عقلانیت، پیروی نمی‌کنند.

شاهدی که برای اثبات و تأیید این عقیده وجود دارد، این است که همه عقلای عالم، به خوبی از بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های ستمگرانه در برخی از قوانین بین‌المللی (مانند وجود حق و توبرای برخی از قدرتهای بزرگ جهانی در شورای امنیت سازمان ملل متحد) آگاهند، اما به خاطر سلطه زورمندان مستکبران جهانی در اداره سازمانهای بین‌المللی، توانایی اصلاح قوانین آنها را ندارند. پس به عقیده بسیاری از فرهیختگان و متفکران بشری (غیر از مسلمانان) مشکل در درجه اول، اجرا نشدن قوانین صحیح بین‌المللی است و در مواردی هم که تقصی در

خود قوانین هست، مشکل، تشخیص آن نقص نمی باشد، بلکه قدرت و غلبه ظالمانه جنایت کاران را مانع از تصحیح و تکمیل قانونها می دانند.

با این ترتیب، چنین نیست که عقلای بشر به عدم توانایی خود در تدوین قوانین مترقی و صحیح پی برده باشند یا این که حداقل بتوانیم بگوییم که در حال نزدیک شدن به این درک هستند. لذا خیال این که روزی افراد بشر به این باور برسند، تا بعد، امام عصر علیه السلام ظهور کنند - یا توجه و وضع موجود - قدری رؤیایی به نظر می آید و وضعیتی که در حال حاضر بر بشریت حاکم است، نوید بخش امید و انتظار واقع بینانه ای نیست. اشکال اساسی آن، ناامیدی فراگیر از قیام حضرت مهدی علیه السلام است که با آیات و احادیثی نظیر «انهم یرونه بعیداً و نراه قریباً»⁽¹⁾

«و نجی المقربون»⁽²⁾

سازگار نمی باشد.

پس می توانیم این عقیده را به دلیل تعارض آن با ادله ای که مضمون آنها «لزوماً نزدیک شمردن ظهور» است، مردود و باطل بشماریم. البته مقصود از این تعبیر، «استعجال» مذموم در روایات نیست، بلکه مراد این است که هر روز و شب یا هر ساعت و لحظه، ظهور امام عصر علیه السلام را ممکن بشماریم.⁽³⁾

1-1. معارج، 7. یکی از مصادیق این آیه شریفه در احادیث نزدیک شمردن ظهور امام عصر علیه السلام دانسته شده است. بحار الانوار، جلد 102، ص: 112.

2-2. الغیبة، نعمانی، باب 11، حدیث 5.

3-3. توضیح تفاوت این امر با «استعجال» در درس دوم از حلقه چهارم این سلسله درسها آمده است.

مشروط نبودن ظهور به رواج فساد

مطلب سوم این که فرموده اند: «باید... فساد و طغیان شهوات و ظلم و ستم همه را در رنج و فشار گذارد... بی عفتی و فحشاء به قدری رواج پیدا کند که در کنار خیابانها و ملا عام زن و مرد علناً مانند حیوانات از ارتکاب آن شرم نکنند و حیا و آزر آنها از میان برود... وقتی اوضاع و احوال این گونه شد و از تمدن (منهای انسانیت) کنونی همه به ستوه آمدند و تاریکی جهان را فرا گرفت، ظهور يك رجل الهی و پرتو عنایات غیبی با حسن استقبال مواجه می شود» مقصود چیست؟

اگر این مطالب را به عنوان «توصیف» زمان پیش از ظهور امام عصر علیه السلا بیان کرده اند، می تواند قابل قبول باشد، اما اگر مراد، بیان «شرط ظهور» باشد، نمی تواند مورد قبول باشد. احادیثی که دلالت بر غلبه ظلم و جور در زمان ظهور حضرت می کنند، همگی در مقام توصیف آن زمان هستند نه بیان پیش شرط لازم برای ظهور. در فصل آینده، تفاوت دقیق این دو معنا را با یکدیگر بیان خواهیم کرد، ولی فراموش نشود که بحث ما در مورد شرایط لازمی است که برخی برای ظهور حضرت ادعا کرده اند. ظاهر عباراتی که نقل کردیم - با توجه به بحث مؤلف - ناظر به بیان این نکته است که اگر اوضاع و احوال جهانی برای حسن استقبال از امام زمان علیه السلام فراهم نباشد، ظهور ایشان به تأخیر می افتد و به طور کلی این مطلب را تحت عنوان «آماده شدن اوضاع جهان» مطرح نموده اند و آن را یکی از مصالح غیبت حضرت بر شمرده اند.

به هر حال اگر آمادگی مردم جهان برای استقبال از امام عصر علیه السلام

مشروط به رواج بی عفتی و فحشاء و از بین رفتن شرم و حیا باشد، قطعاً چنین آمادگی و استقبالی مطلوب و ممدوح نیست و نباید به تحقق آن دل خوش نمود. ولی البته - همان طور که بیشتر گفتیم - اصلاً شرط لازم برای ظهور حضرت، آمادگی و استقبال عمومی مردم نیست تا کسی بخواهد به چنین قیمت گزافی آن را به دست آورد. بنابراین چه لزومی دارد که آمادگی مردم را - بدون دلیل معتبر و قطعی - پیش شرط تحقق ظهور تلقی کنیم و آن گاه برای تحقق آن، رواج بی عفتی - در حد جهان باشد و شرط لازم برای این آمادگی هم رواج بی عفتی در حد حیوانات باشد، آن وقت باید رواج بی عفتی را شرط ظهور امام زمان علیه السلام دانست! این برداشتی است که نه با عقل و نه با شرع سازگاری ندارد و قطعاً مؤلف بزرگوار و دانشمندی که آن عبارات را مرقوم فرموده اند، چنین مطلبی را قبول ندارند. پس بهتر است هیچ کدام از این دو را به عنوان «شرط» معرفی نکنیم، نه آمادگی مردم جهان را شرط ظهور بدانیم و نه رواج بی عفتی را شرط آمادگی مردم. در روایات هم هیچ ذکری از آمادگی مردم پیش از ظهور حضرت نشده است و از رواج فساد و ظلم نیز - نه به عنوان شرط بلکه به منظور توصیف زمان پیش از ظهور - سخن به میان آمده که در فصل آینده به توضیح آن خواهیم پرداخت.

پرسشهای مفهوم از درسهای 8 تا 14

1. به این ادعا که: «چون امام عصر علیه السلام با قیام خود می خواهند بر دلهای مردم جهان حکومت کنند، پس باید پیش از ظهور، آمادگی پذیرش ایشان در مردم پیدا شود» چه پاسخی می دهید؟
2. پس از ظهور امام زمان علیه السلام اسلام با رغبت، گسترش می یابد یا با کراهت؟ توضیح دهید.
3. آیه شریفه: «لا اکراه فی الدین» بیانگر چه حقیقتی است؟
4. آیا می توان گفت: «چون قیام امام زمان علیه السلام به همراه جنگ و خونریزی است، پس يك قیام طبیعی و عادی است و معجزه ای در این کار وجود ندارد»؟ توضیح دهید.
5. قیام امام زمان علیه السلام از چه جهاتی به غلبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ بدر شباهت دارد؟
6. این سخن را نقد و بررسی کنید: «وقتی حضرت قیام می کنند، دستشان را بر سر بندگان قرار می دهند و عقلهای آنها را کامل می کنند. از این روایت معلوم می شود که در زمان حضرت، مردم آمادگی عقلی

برای پذیرفتن اسلام پیدا می کنند و این به وسیله معجزه نیست».

7. آیا از فرمایش امام باقر علیه السلام: «این امر واقع نمی شود مگر این که هیچ صنفی از مردم باقی نماند که بر مردم حکومت نکرده باشد تا هیچ کس نگوید اگر ما هم به حکومت می رسیدیم، عدالت را اجرا می کردیم» می توان نتیجه گرفت که تا نوع مردم برای پذیرفتن حکومت حق، آماده نشوند، حضرت مهدی علیه السلام ظهور نخواهند کرد؟

8. آیا می توان گفت: «شرط ظهور امام عصر علیه السلام این است که عموم مردم جهان، ناکارآمدی حکومتهای بشری را بفهمند و از بشر عای مأیوس شوند و خواهان يك رهبر الهی گردند. اگر چنین آمادگی در مردم ایجاد نشود، قیام آن حضرت، محکوم به شکست است»؟ چرا؟

9. رواج ظلم و فساد، شرط ظهور است با توصیف زمان پیش از ظهور؟ چه تفاوتی بین این دو تعبیر وجود دارد؟

فصل سوم: بررسی نظریاتی درباره پیش شرط ظهور

درس پانزدهم: نظریه تعادل تاریخ (1)

در دو فصل گذشته اکثر ادله نقلی و عقلی را که برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم، به عنوان شرط لازم ظهور امام زمان علیه السلام مطرح شده، نقد و بررسی نمودیم. اکنون برای تکمیل این بحث باید به ارائه برخی نظریاتی پردازیم که با رویکردهای دیگری به این مسئله پرداخته اند و هر يك خواسته اند به طریقی - غیر از آن چه در فصل گذشته مطرح شد - برای ظهور «پیش شرط» معین کنند و در همین زمینه، نقش مردم و خواست ایشان را بسیار لازم و ضروری تلقی کرده اند.

بعضی از طراحان این گونه نظریات تا آن جا پیش رفته اند که از اصل، ظهور را کار خود مردم دانسته و معتقد شده اند که خدا و امام زمان علیه السلام هر يك کار خود را انجام داده اند و این مردم هستند که باید ظهور کنند

و امام علیه السلام را از انتظار فرج خارج کنند!

ما در این فصل سه نظریه مختلف اما شبیه به یکدیگر را مطرح می‌کنیم و به نقد و بررسی هر یک می‌پردازیم:

یک نظریه تاریخی - کلامی در بیان شرایط ظهور

این نظریه بر آن است که:

به اعتقاد عموم دینداران (اعم از مسلمین و غیر مسلمین) موعودی در پایان تاریخ خواهد آمد که چند و چون این موعود بر حسب ادیان، متفاوت است، از نظرگاه اسلامی، آن موعود وقتی در خواهد رسید که جهان پر از ظلم و جور شده باشد و او جهان را از پس این ظلم و جور، از عدل و داد پر خواهد کرد. از این که ادیان وعده ظهور موعودی را در نقطه نامعینی از تاریخ داده‌اند و رسالت تاریخی عظیمی بر دوش او نهاده‌اند و انتظار تحول سترگی را از او و به دست او می‌برند چه باید فهمید؟ و مقدم بر ظهور وی تاریخ را واجد چگونه تحولاتی باید دید؟ تحولات دفعی و ناگهانی و بی سابقه یا تدریجی و آرام؟ آیا به ناگاه قطعه‌ای از تاریخ، صد در صد متفاوت با قطعه پیشین در می‌رسد و همه چیز عوض می‌شود یا این که نه، مقطعی از تاریخ رفته رفته و به آرامی جای خود را به مقاطع و دورانه‌های متفاوت بعد می‌دهد؟ آیا واقعاً در آمدن موعود تاریخی ادیان به این معناست که جهان پر از پلیدی و پلشتی و ناپاکی و نارسایی و مالا مال از ضدیت با حق، فسق و کفر است و یک باره موعود ادیان در می‌رسد و در مدت فوق العاده کوتاه ورق را بر می‌گرداند و تحولی

به غایت دفعی در کل تاریخ و اجتماع بشری پدید می آورد و به ناگاه تمام سیاهی و پلیدیها جای خود را به روشنیها و پاکیها می دهند؟ مگر پیامبران این گونه بوده اند و نقش آنان در تاریخ چنین بوده است؟

درست است که شخصیت‌های بزرگ، کارهای سترگ می کنند، اما به تعبیر راسل، همیشه شخصیت‌های بزرگ و در نقطه های تعادل تاریخ ظهور می کنند و تعادل بین معناست که نیروهای خوب و نیروهای بد هم چون دو کفه ترازو و در حال تعادل باشند و از يك میزان سنگینی برخوردار باشند به نحوی که با اندك تلنگری یکی بر دیگری بچربد. اگر تعادل نباشد و یکی از طرفین سنگینی و فزونی فوق العاده ای نسبت به طرف دیگر داشته باشد، در این صورت برای برگرداندن وضعیت، نیاز به اعمال نیرو و فشار بسیار زیادی است. لذا شرط و معنای تعادل این است که به اندازه بدی، خوبی هم باشد و فقط در این صورت است که برگرداندن ورق، ممکن و میسر خواهد بود و در غیر این صورت تحول، فوق العاده دشوار است. اگر معتقدیم وقتی آن موعود در خواهد رسید که جهان مالا مال از ظلم و جور باشد، این اعتقاد را نباید چنان معنا کرد که تاریخ به تدریج آمادگی خود را نسبت به يك قیام اصلاح گرانه از دست می دهد و در آن نقطه ای که کمترین آمادگی را دارد، آن موعود ظاهر می شود، بلکه به عکس، تاریخ به تدریج آمادگی بیشتری نسبت به چنین ظهور اصلاح گرانه ای پیدا می کند و در نقطه ای که در اوج این آمادگی است، آن ظهور می گیرد. و این آمادگی فقط يك عطش

روحی و به جان آمدن از ستم نیست، بلکه يك آمادگی عینی برای اصلاح است.

تلقی ما از ظهور مصلح موعود باید این گونه باشد. مگر نه آن است که يك مصلح عالم به زمان، آن هنگام در می آید که کار او بگیرد و آن گاه دست به عمل می گشاید که توفیق رفیق او گردد؟

پس لازمه باور به مهدویت این خواهد بود که سمت و سوی بشریت اگر چه توأم با يك رشته حوادث جنبی نامطلوب است، اما علی العموم در راستای رشد فکری - اجتماعی آدیان باشد و بشریت چنان شکل و سطح و ارتفاعی پیدا کند که بستر و زمینه مساعد و مناسبی را برای برخاستن مصلح موعود و نشر توفیقمند دعوت او فراهم آورد. هرگز چنان نخواهد بود که بیشتر مردم فاسد باشند و امام زمان عجل الله تعالی فرجه با کشتن بیشتر این مردم، نظام خود را مستقر سازد. البته هر نهضتی و انقلابی ملازم با خشونت و خونریزی است، اما اگر نهضتی بر آن باشد که با از میان بردن بیشتر کسانی که می خواهد بر آنها حکومت کند، نظام خود را مستقر سازد، از همان ابتدا آشکار است چنین نهضتی تولدش زودرس است و مرگش زودرس و حال آن که قیام مصلح موعود، قیامی است برای بشریت و برای اصلاح و برای ماندن. (1)

برای بررسی این نظریه، ابتدا اصل استدلال نویسنده را خلاصه می کنیم. این استدلال از دو مقدمه و يك نتیجه تشکیل می شود.

نویسنده مقدمه اول را از ادله دینی و مقدمه دوم را از فلسفه تاریخ گرفته است. مقدمه اول این است که موعود جهان وقتی ظهور می نماید

که جهان پر از ظلم و جور شده باشد (این را از ادله نقلی استفاده می کند). مقدمه دوم نیز براساس نظریه راسل بنا می شود که می گوید: «شخصیتهای بزرگ همیشه در نقطه های تعادل تاریخ ظهور می کنند». جمع بین این دو مقدمه چنین است که در هنگام ظهور موعود جهانی، باید به همان اندازه که ظلم و جور هست، نیروهای خوب و عدالت خواه هم باشند، تا این دو هم چون دو کفه ترازو و در حال تعادل با یکدیگر قرار بگیرند. در چنین شرایطی است که آن موعود ظهور خواهد کرد و با اندک تلنگری عدل را بر ظلم غلبه خواهد داد.

در ضمن بیان این استدلال، يك مدعای دیگر هم مفروض گرفته شده و آن این است که جهان، در مجموع، روی به سوی نیکویی دارد و بشریت در حال نزدیک شدن به رشد فکری - اجتماعی بالایی است.

دلیل این مدعا آن است که چون تغییر و تحولات اجتماعی به صورت دفعی و ناگهانی اتفاق نمی افتد، برای آن که در پایان تاریخ بین نیروهای خوب و بد (که مطابق ادله دینی جهان را پر خواهند نمود) تعادلی برقرار باشد، باید بگوییم که سیر تاریخی جهان بشری رو به سوی رشد و تعالی روحی و فکری دارد، به طوری که در پایان راه، زمینه برای برخاستن مصلح موعود و نشر توفیقمند او کاملاً فراهم خواهد بود. ما نقد و بررسی خود را از همین نکته اخیر آغاز می کنیم:

ظهور مصلحان الهی در غیر نقاط تعادل تاریخ

اولین مطلب این است که: به چه دلیل می گویند تغییر و تحولات اجتماعی به صورت دفعی و ناگهانی صورت نمی پذیرد، تنها دلیلی که مطرح کرده اند این است که: «يك مصلح عالم به زمان، آن هنگام که

می آید که کار او بگیرد».

این همان چیزی است که در فصل گذشته، مورد نقد و بررسی قرار دادیم و گفتیم که: بله، اگر يك مصلح بشری بخواهد به روال عادی کارهای بشری، تغییر و تحولی را در سطح جامعه یا کل عالم معاری کند، علی القاعده باید زمینه های نهضت و انقلابش کاملاً فراهم باشد و گرنه حرکتش قرین توفیق نخواهد بود. این یکی از ضوابط و قواعد حاکم بر حرکت‌های بشری است. حال اگر مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف يك بشر عادی بود و می خواست به طریق عادی و طبیعی نهضت و قیامی راه بیندازد، لازمه اش آن بود که زمینه های عادی پیروزی برایش فراهم شود تا حرکتش موفقیت آمیز باشد، اما سخن، درست در همین قسمت است.

بارها بر این حقیقت تأکید کردیم که نه ایشان يك فرد عادی و معمولی هستند و نه کاری که می خواهند انجام دهند يك کار عادی بشری است. حضرت مهدی علیه السلام يك رهبر معصوم الهی است و قیامش هم يك کار خدایی. بنابراین هیچ لزومی ندارد که شرایط و زمینه های عادی پیروزی برای قیام ایشان از قبل فراهم باشد. مثالی که نویسنده نظریه مورد بحث مطرح کرده، درست بر خلاف مدعای اوست. ایشان در مورد پیامبران مدعی شده که در نقطه های تعادل تاریخ، ظهور کرده اند. آیا واقعاً چنین بوده است؟

بیشترین اطلاع ما در خصوص حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و اوضاع و احوال زمان بعثت ایشان است. آیا هیچ مورخ منصفی می تواند ادعا کند که نیروهای خوب و بد در زمان بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم چون دو کفه ترازو در حال تعادل بودند؟! بهترین کسی که اوضاع

زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله را توصیف نموده، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که در یکی از خطبه های خویش چنین می فرمایند:

خداوند پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را در زمانی فرستاد که مدتی طولانی از متوقف شدن ارسال پیامبران و نزول وحی می گذشت و امتها در خوابی دراز فرو رفته بودند. فتنه ها ندر همه جا چیره شده و کارها پراکنده و درهم گردیده بود. و آتش جنگ از هر سوی زبانه می کشید. نور و روشنایی دنیا فرو رفته و ناپدید شده و فریب کاریهای آن آشکار بود. در هنگامی که برگهای دنیا زرد کشته و در حالی که برای به دست آمدن ثمره و میوه ای از آن امید نمی رفت و آبی که این درخت را سیراب سازد فرو رفته و خشک شده بود.

به راستی و حقیقت نشانه های هدایت نبود شده و علامتهای پستی و زبونی آشکار گشته بود. دنیا با چهره ای زشت و زننده به اهل خود می نگریست و در روی طالبان خود با قیافه ای عبوس و با تر و شرویی نظر می کرد. میوه درخت دنیا فتنه و خوراک آن مردار بود، در باطن و درون آن ترس و وحشت و در ظاهر و بیرون آن، شمشیر و خشونت وجود داشت. (1)

آیا در شرایطی که به فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام نشانه های هدایت از بین رفته و نابود شده بود (قد درست منار الهدی) می توان ادعا کرد که نیروهای حق و باطل در تعادل با یکدیگر بودند؟ واقعیت این است که ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان بعثت، يك پدیده عادی بشری نبود، همان طور که خود ایشان هم يك بشر عادی نبودند. غلبه و پیروزی

رسول خدا صلی الله علیه و آله جز با عنایتهای خاص الهی و امدادهای اعجاز آمیز پروردگار ممکن نبود و این خود، نشانگر خدایی بودن امر ایشان است.

سایر پیامبران الهی هم - اگر توفیقی در رسیدن به اهداف خود داشتند - جز بر همین منوال نبوده است و هیچ يك از ایشان در نقطه تعادل تاریخ - به تعبیر راسل - ظهور نکرده اند.

آری، اصلاحگران بشری تنها در شرایطی توفیق پیروزی داشته اند که هم به اندازه کافی نیروهای طرفدار در اختیار داشته اند و هم زمینه مقبولیت مردمی برایشان فراهم بوده است. هیچ مصلح عادی، بر مبنای روال طبیعی نمی تواند بدون وجود چنان شرایطی به اصلاحگری - آن هم در حد وسیع و گسترده - پردازد، ولی مغفول نماند که قیاس پیامبران و اوصیای ایشان با مصلحان عادی بشر صحیح نیستف به ویژه و منحصر به فردی برای اصلاح جهانی دارند و از این نظر از همه پیامبران و امامان علیهم السلام ممتازند. بنابراین نه کار انبیاء را می توانیم با افراد عادی بشر مقایسه کنیم و نه بالاتر از آن، نهضت جهانی و فراگیر امام مهدی علیه السلام را می توانیم در سطح قیامهای سایر برگزیدگان الهی بدانیم.

درس شانزدهم: نظریه تعادل تاریخ (2)

در بررسی نظریه تعادل تاریخ که بیان می کند مصلحان اجتماعی در نقاط تعادل تاریخ - یعنی در زمانی که نیروهای خوب و بد در حال تعادل باشند - ظهور می کنند و امام عصر علیه السلام را نیز خارج از این قاعده نمی داند، يك مطلب را در درس گذشته گفتیم و آن این که ظهور مصلحان الهی در نقاط تعادل نبوده، چرا که کار آنها کاری الهی بوده است.

رو به سوی رشد نداشتن تاریخ بشریت

مطلب دوم: ما به هیچ وجه نمی توانیم ادعا کنیم تاریخ بشر رو به سوی رشد و تعالی روحی و فکری دارد. اگر به صورت واقع بینانه و عینی نگاه کنیم، می بینیم که روز به روز بشریت از جهت اخلاقی بیشتر در منجلا ب فساد فرو می رود. در عصر ارتباطات، همراه با توسعه سیاسی و اقتصادی و تحت عنوان توسعه فرهنگی، تقیدات دینی و اخلاقی جوامع ضعیف تر شده و خداوند متعال روز به روز بیشتر فراموش

می‌گردد، در عصر دموکراسی، به نام آزادی، ظلمها و جنایتهای رنگ و لعاب حقوق بشری به خود گرفته و شهوات رانی و لذت طلبی تحت عنوان «عقلانیت مدرن» تبلیغ و ترویج می‌شود. این واقعیتی است که بالعیان می‌توان مشاهده کرد. اما استدلال نویسندگان مذکور این است که چون ادیان، ظهور موعود جهانی را وعده داده اند و به علاوه تحقق چنین امری به صورت ناگهانی و دفعی امکان پذیر نیست، پس علی القاعده باید بگوییم جهان رو به بهتر شدن پیش می‌رود!

ما در توضیح مطلب اول، بطلان مقدمه این استدلال را روشن ساختیم و معلوم شد که ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که تغییر و تحولات اجتماعی - با قید الهی بودن - حتماً باید به صورت تدریجی و با وجود زمینه های طبیعی آن انجام شود، در نتیجه برای ظهور مهدی موعود علیه السلام، رسیدن تاریخ به نقطه تعادل نیروهای خوب و بد، شرط نمی‌باشد. بنابراین دیگر دلیلی برای این که جهان رو به سوی خوبی و رشد و تعالی فکری دارد، باقی نمی‌ماند، علاوه بر این که به وضوح، شاهد تحقق عکس این حالت در جامعه بشری هستیم.

درخشان بودن آینده تاریخ فقط براساس اخبار غیبی

مطلب سوم: این که ما دینداران، آینده تاریخ را درخشان و امیدوار کننده می‌دانیم، صرفاً براساس اعتماد به اخبار و احادیثی است که گویندگان آنها از هر گونه خطا و اشتباه، مصون و معصوم بوده اند و افزون بر این معتقدیم که صرف نظر از این اخبار غیبی، با تکیه بر هیچ قاعده و قانون علمی و فلسفی و تاریخی و ... نمی‌توانیم آینده تاریخ را این گونه پیشگویی نماییم. اصولاً پیشگویی و خبر دادن از غیب، جز از

سوی رهبران الهی و پیشوایان معصوم پذیرفتنی نیست و بنابراین اگر کسی به این گونه اخبار و احادیث اعتماد نداشته باشد، هرگز نمی تواند ادعا کند که تاریخ، پایانی روشن و امید بخش دارد. چنین پیشگویی هایی تنها از طرف پیامبران و امامان علیهم السلام مجاز است و اعتقاد به آن هم صرفاً از همین طریق ممکن می باشد.

مشروط نبودن ظهور امام زمان علیه السلام

به پر شدن جهان از ظلم و جور

مطلب چهارم: این که در احادیث اسلامی گفته شده جهان در زمان ظهور مهدی موعود پر از ظلم و جور خواهد بود، هرگز نباید این طور تفسیر شود که «شرط» ظهور ایشان، غلبه ظلم و جور است. به متن یکی از این احادیث توجه فرمایید که از حضرت سید الشهداء علیه السلام نقل شده است:

لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله عزوجل ذلك الیوم حتی یخرج رجل من ولدی فیملها عدلاً وقسطاً کما ملئت جوراً وظلماً
کذلك سمعت رسول الله یقول. (1)

اگر به فرض از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدای عزوجل آن روز را چنان طولانی می کند تا مردی از فرزندان من قیام نماید که زمین را از عدل و داد انباشته سازد همان گونه که از ظلم و جور پر شده است، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که این گونه می فرمود.

به تعبیر مرحوم میرزا محمد تقی اصفهانی مؤلف کتاب شریف «مکیال المکارم» احادیث درباره این موضوع، تواتر معنوی دارند. (1)

پس تحقق این حالت در هنگام ظهور مهدی موعود علیه السلام قطعی و مسلم است. اما نکته مهم آن است که این احادیث بیان کننده «شرط» ظهور آن حضرت نیستند، بلکه صرفاً اوضاع و احوال زمان ظهور را «توصیف» می کنند. فرق است بین این که چیزی شرط تحقق يك امر باشد و این که صرفاً یکی از اوصاف آن را بیان کند.

متأسفانه برخی بر اثر سوء برداشت از این روایات، تصور کرده اند که هر چه فراگیری ظلم و جور در جهان بیشتر شود و فساد رواج بیشتری پیدا کند، امام عصر علیه السلام زودتر ظهور خواهند فرمود. لذا به غلط این نتیجه را گرفته اند که برای تعجیل در فرج آن حضرت باید فساد را رواج داد!! این عقیده نادرست از بزرگترین بدعت‌هایی است که در موضوع «مهدویت» به وجود آمده و با اصول دین داری و بندگی خدا صد در صد تعارض دارد. ما هیچ گاه و به هیچ دلیلی نمی توانیم مجوز انجام گناه یا فساد را - هر چند به صورت محدود و حتی برای يك بار - به احدی بدهیم - و هر برداشتی از احادیث مهدویت که چنین نتیجه ای داشته باشد، به همین دلیل باطل و مردود است.

عقیده صحیح در خصوص این گونه احادیث آن است که ظهور حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف به هیچ وجه، «مشروط» و «متوقف» بر غلبه و رواج فساد و ظلم در جامعه و جهان نمی باشد و لذا از آنها به هیچ وجه، دستور العمل و تکلیف استنتاج

نمی‌گردد. و وظیفه ما در هر شرایطی آن است که زیر بار هیچ ظلم و ستمی نرویم و ارتکاب آن را از هیچ کس مجاز نشماریم. اما احادیثی که بر غلبه ظلم و جور در جهان - مقارن با ظهور امام زمان علیه السلام - دلالت می‌کنند، صرفاً جنبه پیشگویی و اخبار غیبی دارند و نمی‌توان از آنها وظیفه و دستوری استنباط کرد (دقت شود).

به علاوه نظیر آن چه در توضیح مطلب سوم گذشت، اعتقاد دینداران به این امر، از جهت اعتمادی است که به گویندگان این احادیث - از جهت اخبار از غیب - دارند. لذا به همان دلیل که پایان تاریخ را روشن و امید بخش می‌دانند، ظهور مصلح جهانی را در آن برهه، مقارن با غلبه ظلم و جور در جهان می‌شمرند و هر دو عقیده صرفاً مبتنی بر ایمان به غیبت است که شرط اصلی ایمان و تقوا می‌باشد.

استقرار حکومت حضرت مهدی علیه السلام مستلزم کشتار عمومی نیست

مطلب پنجم: لازمه اعتقاد به این که جهان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام پر از ظلم و فساد باشد، این نیست که: «امام زمان علیه السلام با کشتن بیشتر کسانی که می‌خواهد بر آنها حکومت کند، نظام خود را مستقر سازد!» کسی که چنین توهم کند، مرگ نهضت مهدوی را هم - به دلیل مردمی نبودن - زودرس می‌داند! شیعه - همان طور که در فصل گذشته توضیح دادیم - براساس ادله نقلی در این زمینه معتقد است که امام عصر علیه السلام پس از ظهور خود، تغییر و تحولات بزرگی در عرصه فکر و عقل بشر ایجاد خواهند کرد و بر اثر تکامل عقلی که پس از ظهور در بشر حاصل می‌شود، زمینه برای ایمان اختیاری بسیاری از مردم - حتی

اهل کتاب - فراهم خواهد شد. بنابراین استقرار نظام عدل مهدی هیچ نیازی به کشته شدن کسانی که حضرت بر آنها حکومت خواهند کرد، ندارد. البته هستند مردمی که با کراهت قبلی، تسلیم ایشان خواهند شد، ولی این امر هیچ محذور عقلی ندارد، چرا که خداوند طبق وعده‌هایی که فرموده است، دین حق را - علی رغم کراهت کافران و مشرکان - بر همه آیینهای دیگر غلبه خواهد داد. وعده قرآن کریم چنین است:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (1)

ابوبصیر در تفسیر این آیه از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند:

والله ما نزل تأويلها بعد ولا ينزل تأويلها حتى يخرج القائم عليه السلام فاذا خرج القائم عليه السلام لم يبق كافر بالله العظيم ولا مشرك بالامام الا كره خروجه... (2)

قسم به خدا تأویل این آیه هنوز نیامده و نخواهد آمد تا وقتی که حضرت قائم علیه السلام قیام فرماید. آن هنگام که ایشان قیام نمایند،

1-1. برائت، 33.

2-2. کمال الدین، باب 58، حدیث 16.

هیچ کس که به خدای بزرگ کافر باشد یا نسبت به امام علیه السلام شرك بوززد، باقی نمی ماند مگر آن که از قیام ایشان کراهت دارد... .

آری کسانی که با دیدن آن همه معجزات - که پس از ظهور توسط وجود مقدس امام عصر علیه السلام آشکار می شود - باز هم از سر عناد و انکار حق و حقیقت، بر کفر و شرك خویش اصرار بورزند، باید هم از قیام آن حضرت کراهت داشته باشند. اینها همان کسانی هستند که یا مجبور به تسلیم خواهند شد و یا راهی جز کشته شدن در پیش نخواهند داشت.

دموکراسی، معیار مشروعیت نظام حکومت امام زمان علیه السلام نیست

در این جا باید از يك اشتباه فکری و عقیدتی پرهیز نماییم. برخی خواسته اند برای حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام بر پایه نظریه «دموکراسی» نوعی پیشخوانه مردمی دست و پا کنند و این کار را در زمان حاضر - که همه دنیا دم از دموکراسی و حکومت مردمی می زنند - يك ضرورت و خدمت به اندیشه مهدویت شیعی محسوب می کنند. (1)

اینها نگران هستند که اگر احادیثی دال بر کشته شدن دشمنان معاند امام زمان علیه السلام به دست ایشان را مطرح کنند، تصویر خشونت باری از حکومت آن حضرت در ذهن افراد ترسیم شود و این، باعث طرد آنها از عقیده به مهدویت گردد.

ما نمی خواهیم بگوییم که این گونه احادیث را باید در همه جا و نزد همه کس مطرح کرد و توجهی به پیامدهای فکری آن نداشت. این کار به

1-1 رجوع شود به: ماهنامه موعود، شماره 53، مقاله «آسیب شناسی باور به ظهور منجی».

هیچ وجه صحیح نیست، بلکه در بیان روایات باید همیشه ظرفیتهای قابلتیهای افراد را در نظر گرفت، تا خدای ناکرده کسی به دلیل کم ظرفیتی، از اعتقادات دینی طرد نشود. به همین دلیل، طرح بسیاری از احادیث مهدویت برای عموم افرا به جای آن که مفید باشد، گاهی مخرب است.

اما طرح نکردن این گونه احادیث به این معنا نیست که ما ارزشهای غیر دینی را به عنوان معیار مقبولیت حکومت حضرت، مهدی علیه السلام ارائه کنیم. ما باید اندیشه مهدویت شیعی را تنها بر پایه و با محوریت رضای پروردگار و بندگی خداوند، برای افراد مختلف معرفی نماییم و باید به دیگران پیاموزیم که هیچ ملاکی جز آن چه خشنودی خدای متعال را تحصیل و تضمین می کند، برای مشروعیت و مقبولیت نظامی که امام عصر علیه السلام در جهان مستقر خواهند ساخت، وجود ندارد و لذا دموکراتیک بودن حکومت مهدی، معیار حقانیت آن نیست.

اگر بتوانیم این اندیشه را برای شیعیان و غیر شیعیان (از مسلمانان) به خوبی تبیین و تفهیم کنیم، خدمت بزرگی به دینداری عمومی آنها نموده ایم. البته نسبت به کسانی که خارج از آیین اسلام در حال مطالعه و آشنایی با اندیشه مهدویت هستند، باید قدری احتیاط کنیم و از ابتدای امر، همه آن چه در اعتقادات شیعی مان هست، برای آنها مطرح نکنیم، بلکه به تدریج و با رعایت ظرفیتهای آنان، حقایق دین را آرام آرام ارائه نماییم. به هر حال، ارائه اعتقادات صحیح، يك مطلب است و صحت خود آن اعتقادات مطلبی دیگر. نبای رعایت ملاحظاتی که ما را در ارائه و طرح مطالب صحیح، محدود و مقید می کند، معیاری

برای صحت و سقم خود آن مطالب تلقی شود.

در بحث فعلی هم باید مراقب باشیم تا این خلط صورت نگیرد.

برای يك شيعه معتقد به خدا و امام زمان عليه السلام تنها معيار مشروعيت و مقبوليت حكومت عدل جهاني، مطابقت آن با رضا و خشنودی خداوند است. نه دموكراتيك بودن و نه دموكراتيك نبودن، هيچ يك معيار خوبی يا بدی نمی باشد. حال، این كه كجا و در چه شرايطی و به چه اندازه این حقيقت، قابل طرح هست يا خير، بحث دیگری است.

درس هفدهم: يك نظريه نقلی - کلامی در ارائه پیش شرط ظهور (1)

عدالت خواهی مردم، پیش شرط ظهور!

طراح این نظریه، بحث خود را در مقابل نظریه کسانی قرار داده که معتقدند: «فراگیری و جهان شمولی فساد» پیش شرط ظهور حضرت مهدی علیه السلام است و تا جهان پر از ظلم و ستم نشود، امام علیه السلام ظهور نخواهد کرد. ایشان در رد این اندیشه باطل، بین «توصیف زمان ظهور» و «پیش شرط ظهور» تفکیک نموده و اولی را مدلول روایات اهل بیت علیهم السلام می دانند نه دومی را. این بحث کاملاً صحیح و مورد قبول است که چون در درس گذشته مطرح کرده ایم، اکنون نیازی به توضیح مجدد آن نمی بینیم. اما نظریه مورد بحث این است که می گوید:

در متون حدیثی تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سمت صلاح و فلاح است.

نویسنده برای اثبات نظریه خود، روایتی را از امام باقر علیه السلام به این مضمون نقل می کند:

کسی از امام باقر علیه السلام می پرسد که چه وقت ظهور حضرت مهدی علیه السلام اتفاق می افتد تا دل ما شاد گردد؟ حضرت در قالب بیان يك حکایت آموزنده، تاریخ را به سه دوره، زمان گرگ صفتی، زمان میش صفتی، و زمان ترازو تقسیم کرده و روشن می سازد که در کدام يك از این دوره ها، امکان ظهور وجود دارد.

حکایت این است که عالم فرزانه ای، فرزندی داشت که نسبت به دانش و فضل او بی رغبت بود و لذا بهره ای از دانش پدر نبرده بود. در مقابل همسایه ای داشت که از دانش او بهره های فراوان برده بود. عالم فرزانه، هنگام مرگ به فرزند خود گفت اگر پس از من به توجوع کردند و با مشکل روبه رو شدی از این مرد همسایه کمک بخواه. پس از مدتی، پادشاه خوابی دید و برای تعبیر خواب خود فرزند عالم فرزانه را احضار کرد. او به همسایه مراجعه کرد و از وی نظر خواهی نمود. همسایه فرزانه گفت: در تعبیر خواب پادشاه بگو که اکنون زمان گرگ است، ولی وقتی پاداش را گرفتی سهم مرا نیز بده. فرزند عالم نزد پادشاه رفت و پس از تعبیر خواب او، پاداش خوبی گرفت، اما با کمال شهامت به وعده خود با همسایه عمل نکرد.

پس از مدتی دوباره جریان تکرار شد. فرزند عالم با عذرخواهی و خجالت نزد همسایه رفت. همسایه به او گفت: بگو اکنون زمان میش است. ولی این بار سهم مرا از پاداش فراموش نکن... .

فرزند عالم پس از گرفتن پاداش به تردید افتاد که چه کند آیا سهم همسایه را بده یا نه؟ ولی بالاخره از این کار چشم پوشی نمود.

وقتی برای بار سوم قضیه تکرار شد، فرزند عالم قول داد که این بار به وعده خود عمل کند. همسایه فرزانه نیز به او گفت: به پادشاه بگو اکنون زمان ترازو است. فرزند عالم پس از گرفتن پاداش فوراً نزد همسایه رفت و سهم او را تقدیم کرد. همسایه فرزانه در اینجا کلام بسیار مهمی دارد. به او گفت: من از آغاز نیز چشم داشتی به این مال نداشتم ولی تو فرزند زمان خود هستی.

زمان اول زمان گرگ بود تو چون گرگ حق مرا غارت کردی.

زمان دوم زمان میش بود که دلش می خواهد ولی عمل نمی کند، زمان سوم زمان ترازو بود و توبه وعده خودت عمل کردی. همه پاداش از آن تو. (1)

استنباطی که نویسنده از این حدیث نموده چنین است:

امام باقر علیه السلام با بیان این حکایت می خواهد بفرماید که در دوره «گرگ صفتی» حق امامت غصب شد، در دوره «میش صفتی» مردم می خواهند حق ما را بدهند ولی حال آن را ندارند و دوره سوم که دوره «عدالت» است، مردم حق ما را خواهند داد! اینها دوره های سه گانه تاریخ امامت اند. مدار و محور این دوره های سه گانه مردم اند. اگر مردم تغییر کنند، زمان ظهور فرا خواهد رسید. براساس این حدیث شریف، پیش شرط، ظهور، عدالت خواهی مردم است. اما عدالت، امت عدالت خواه می خواهد.

دولت عدالت، جامعه عدالت پذیر می خواهد. جامعه فساد، امام عدالت را نمی پذیرد. مردم فاسد، دولت عدالت را تحمل

1-1. این حدیث شریف در کتاب روضه کافی، ص: 362 و 363 آمده است.

نمی کنند، همان گونه که امام علی علیه السلام را تحمل نکردند.

اگر ظهور در جامعه فساد روی دهد، امام مهدی علیه السلام نیز فرجامی چون دیگر امامان خواهد داشت. بنابراین پیش شرط ظهور، توسعه عدالت خواهی است. گفتمان جامعه بشری باید به گفتمان عدالت تبدیل شود تا زمینه ظهور حضرت مهدی علیه السلام فراهم گردد. (1)

نویسنده سپس برای تأیید و تحکیم نظریه خود، این بحث را پیش می کشد که راز دوازده قرن غیبت امام زمان علیه السلام چیزی جز این که در این مدت طولانی، مردم کم کم به «عدالت خواهی» برسند، نبوده است.

بر همین اساس معتقد می شود که حضرت مهدی علیه السلام برای سلطه بر جهانیان نیازی به آن چه ایشان «جنگ برای تحمیل» نامیده است، ندارد.

می گوید:

اگر بناست که برای حاکمیت امام زمان علیه السلام نبردهای تحمیل کننده انجام شود، دیگر نیازی به این غیبت طولانی نمی بود، از همان آغاز این نبردها می توانست آغاز شود و حکومت حضرت مستقر گردد. پس راز حدود دوازده قرن غیبت چیست؟ شاید گفته شود حضرت مهدی علیه السلام در آغاز امامت پیش از پنج سال سن نداشته است و به همین دلیل غایب شده است. اما روشن است که کمی سن نمی تواند توجیه عقلانی برای دوازده قرن غیبت باشد. اگر کمی سن دلیل غیبت است و اگر بناست به وسیله جنگ حکومت برپا گردد، چند دهه غیبت برای تکمیل سن کافی بود.

... دولت امامت، هیچ گاه خود را با خشونت و تهدید بر مردم تحمیل نکرده است. خانه نشینی حضرت علی علیه السلام و انزوای معصومان علیهم السلام دلیل روشن این حقیقت است. (1)

در این نظریه چند مدعا مطرح شده است که ما يك يك به بررسی هر کدام می پردازیم.

تعیین نشدن پیش شرط ظهور در احادیث

اولین مدعا این است که گفته اند: «در متون حدیثی تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سمت صلاح و فلاح است». ای کاش نویسندگان حداقل یکی از این تصریحات را به عنوان دلیل مدعای خود مطرح می کرد. تنها روایتی که به عنوان دلیل آورده، هیچ تصریحی در مقصود ایشان ندارد. کل حدیث، يك تمثیل است که مقصود امام باقر علیه السلام از این تمثیل به صورت قطعی و روشن نیست. هر کس ممکن است براساس عقیده خود از این تمثیل برداشتی داشته باشد.

هیچ يك از این برداشتها مدلول صریح حدیث نیست. در اصطلاح علم الحدیث اگر لفظ به طور صریح بر معنایی دلالت کند، آن را «نص» در آن معنا می نامند. «نص» به دلیلی اطلاق می شود که تنها به يك معنا دلالت می کند و غیر از آن بر هیچ معنای دیگری قابل حمل نیست. حال، اعای نویسندگان این است که در این حدیث، تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سوی صلاح است. سؤال این است که در کجای این حدیث چنین تصریحی صورت گرفته است؟ آیا امام

باقر علیه السلام از پیش شرط ظهور سخن گفته اند؟

روشن است که فرمایش حضرت در معنای مورد نظر نویسنده صراحت ندارد و به تعبیر علم الحدیث «نص» نیست. اما آیا در این معنا «ظهور» دارد. (1)

آیا حدیث مورد بحث، در بیان پیش شرط ظهور امام زمان علیه السلام، ظهور دارد؟ به نظر می آید چنین نیست. شاهد این قضاوت، معنایی است که مرحوم علامه مجلسی در مورد این حدیث ترجیح داده و فرموده اند:

شاید مقصود از بیان این حکایت آن است که این زمان، زمان وفا به عهد و پیمان نیست. پس اگر تو (مقصود، راوی سؤال کننده از امام باقر علیه السلام است) زمان ظهور امر را بشناس، با آشنایان و برادران (دینی) خود در میان می گذاری و این خبر بین مردم پخش می شود و به مفسده بزرگی می انجامد و اگر عهد کنی که آن را کتمان می نمایی، فایده ندارد، چون به عهد خود وفا نمی کنی چرا که هنوز زمان «میزان» (ترازو) نشده است. (2)

مرحوم علامه مجلسی هیچ اظهار نظر قاطعی در مورد معنای حدیث نکرده اند، ولی این بیان را بر معانی دیگر احتمالی، ترجیح داده اند. پس ادعای اول نویسنده که قائل به صراحت داشتن حدیث در معنای مورد نظر ایشان است، باطل می باشد.

- 1-1. «ظهور» در جایی اطلاق می شود که چند معنا از يك لفظ قابل استنباط است که یکی از آنها بر معانی دیگر ترجیح دارد. آن معنای راجع را معنای «ظاهری» آن لفظ می نامند.
- 2-2. مرآة العقول، جلد 26، ص: 539.

صحیح نبودن تقسیم بندی تاریخ امامت به سه دوره

مدعای دیگر نویسنده این است که امام باقر علیه السلام در فرمایش خود، دوره های سه گانه تاریخ امامت را بیان کرده اند که در دوره سوم - که آن را دوره «عدالت» نامیده است - مردم، حق اهل بیت علیهم السلام را خواهند داد.

سخن ما این است که اولاً از کجای این حدیث، دوره های مختلف تاریخ امامت استنباط می شود؟ کدام لفظ و عبارت در حدیث بر سه دوره بودن تاریخ امامت دلالت می کند؟ با دقت در متن حدیث روشن می شود که چنین معنایی به هیچ وجه از حدیث استنباط نمی شود و جز استحسانی که آن را بدون دلیل به حدیث نسبت داده اند، چیز دیگری نیست.

ثانیاً صرف نظر از این که حدیث، دلالتی بر مدعای نویسنده دارد یا ندارد، تقسیم کردن تاریخ امامت به سه دوره مختلف - با این نام گذاری خاص - از کجا آمده است؟ آیا دلیلی برای این تقسیم ارائه کرده اند؟ به عنوان بیان يك مورد نقض می توان گفت: آن چه که ایشان دوره «میش صفتی» نامیده و مدعی شده که در آن، «مردم می خواهند حق ما را بدهند ولی حال آن را ندارند!» کدام دوره است؟

در چه زمانی مردم خواسته اند حق ائمه علیهم السلام را بدهند ولی حال آن را نداشته اند؟ آیا دوران حکومت بنی العباس چنین بوده است؟ تاریخ گواهی می دهد که در اواخر دوران حکومت یارده امام شیعیه (یعنی زمان امامت امام جواد علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام) حاکمان ستمکار بنی العباس بدترین سختگیریها را در حق حضرات

ائمه عليهم السلام اعمال می کردند و مردم نیز در مقایسه با اواخر دوران بن امیه اقبال کمتری نسبت به امامان عليهم السلام نشان می دادند، آیا چنین زمانی را دوره «میش صفتی» می نامد در حالی که استقبال عمومی مردم از ائمه عليهم السلام در مقایسه با امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام کمتر بود؟

روشن است که این تقسیم بندی هم چیزی جز يك استحسان بر اساس قبول پیش فرضها نیست و اگر بخواهیم حقیقت را بگوئیم، باید تصریح کنیم که مردم در دوران امامت ائمه عليهم السلام به همه صورتها بوده اند. از همان ابتدای غصب خلافت، کسانی با «گرگ صفتی» حق ائمه عليهم السلام را ربودند و در همان زمان، کسانی هم بودند که با «میش صفتی» می خواستند حق ائمه عليهم السلام را بدهند، ولی در این امر، تنبلی و کاهلی ورزیدند و نیز کسانی هم حق امام خویش را با شجاعت ادا نمودند. در دوره های بعد هم شاهد وجود هر سه گروه در میان مخالفان و موافقان ائمه عليهم السلام بوده ایم.

ثالثاً به فرض این که تاریخ امامت به این سه دوره تقسیم شود، نمی توان گفت که: مدار و محور این دوره های سه گانه، مردم اند. آن چه از ظاهر حدیث استفاده می شود، عکس این معناست. عبارت پایانی حدیث چنین است:

ان الزمان الاول كان زمان الذئب و انك كنت من الذئاب و ان الزمان الثاني كان زمان الكبش ... و كذلك انت ... و كان هذا زمان الميزان و كنت فيه على الوفاء. (1)

ترجمه ای که خود نویسنده از این عبارات آورده، گویای این معناست که هر کس بسته به این که در چه زمانی باشد، مطابق روال غالب در آن زمان عمل می کند. مثلاً کسی که در زمان «کبش»⁽¹⁾

بوده است. معمولاً هم چون گوسفند عمل می کند. یعنی این که انسان در چه زمانی باشد، جهت دهنده به نحوه عمل اوست. این چیزی است که از ظاهر عبارت، حدیث استفاده می شود. نویسنده، عکس این معنا را ادعا نموده و می گوید: این عملکرد مردم است که خصوصیت هر زمانی را معین می کند و به تعبیر خودش، «مدار و محور دوره های سه گانه، مردم هستند». اگر ایشان این ادعا را مستقل از عبارت حدیث مطرح کند، می تواند در جای خود محل نقد و بررسی باشد. اما نویسنده اصرار دارد که این معنا را از حدیث استفاده کند. در حالی که اگر ما باشیم و عبارت حدیث، درست عکس این مقصود از آن برداشت می شود.

1-1. «کبش» در لغت به معنای قوچ یا گوسفند نر می باشد. فرهنگ نوین، ص: 579 معلوم نیست که نویسنده مقاله مورد بحث به چه دلیل آن را به «میش» گوسفند ماده ترجمه کرده است.

درس هجدهم: يك نظريه نقلی - کلامی در ارائه پیش شرط ظهور (2)

در درس گذشته در بررسی نظریه ای که عدالت خواهی مردم را پیش شرط ظهور معرفی می کند، مطالبی در نقد دو مدعای این نظریه بیان شد: اینک به نقد مدعاهای دیگر آن می پردازیم.

نه عدالت خواهی مردم، شرط لازم ظهور است و نه عمل آنها به عدالت

مدعای سوم نویسنده این است که: «اگر ظهور در جامعه فاسد روی دهد، امام مهدی علیه السلام نیز فرجامی چون دیگر امامان خواهد داشت».

استدلال نویسنده اولاً به حدیث امام باقر علیه السلام است که می گوید: «بر اساس این حدیث شریف، پیش شرط ظهور، عدالت خواهی مردم است». ثانیاً از این که دولت عدالت، جامعه عدالت پذیر می خواهد (مقدمه اول) و این که: جامعه فاسد، عدالت را نمی پذیرد (مقدمه دوم)،

نتیجه گرفته است که: جامعه تنها در صورتی عدالت را می پذیرد که فاسد نباشد.

درباره استشهاد نقلی نویسنده باید گفت که حدیث امام باقر علیه السلام به هیچ وجه از «عدالت خواه» بودن مردم سخن نمی گوید. فرمایش ایشان این است که در زمان میزان (عدالت) مردم نیز مطابق عدل رفتار می کنند و مثلاً به وعده خود عمل می نمایند. این معنا ربطی به «عدالت خواهی» مردم ندارد.

اما استدلال عقلی نویسنده از دو مقدمه و یک نتیجه تشکیل شده که هر دو مقدمه عقلاً محل اشکال و ایراد است.

اشکال مقدمه اول در مباحث گذشته مطرح شد و آن این بود که هیچ ضرورت عقلی و نقلی وجود ندارد بر این که جامعه پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خواهان عدالت و تشنه یک رهبر الهی باشد و شرط پیروزی آن حضرت وجود چنین آمادگی عموم برای پذیرش ایشان پیش از ظهور نیست. این مطلب را همراه با نقد نوع نظریاتی که در مقام اثبات چنین نظریه ای بود، به تفصیل مطرح نمودیم و احتیاجی به تکرار مباحث نیست.

اما مقدمه دوم، یک سخن و ادعای جدید است که می گوید: شرط پذیرش عدالت، فاسد نبودن جامعه است. این ادعا با همه سخنانی که معمولاً در این موضوع گفته می شود، متفاوت است. آن چه عموماً می گویند این است که جامعه اگر هم فاسد باشد (یعنی فساد در آن رواج داشته باشد) همین که افراد آن خواهان عدالت شوند و تشنه ظهور یک منجی الهی گردند، کفایت می کند. با این ترتیب «عدالت خواه بودن» را

شرط لازم ظهور حضرت دانسته اند. اما نویسنده مذکور پا را از این مرحله فراتر گذاشته و مدعی شده که عدالت خواهی کافی نیست. باید جامعه به حدی برسد که دیگر فساد در آن نباشد (یا لااقل رواج نداشته باشد) و تحقق این حالت، شرط لازم برای ظهور امام زمان علیه السلام می باشد. در فرض قبلی ریشه کن شدن فساد، شرط لازم برای ظهور تلقی نمی شد ولی در این دیدگاه، پاک شدن جامعه از فساد (هر چند به صورت اکثری و عمومی نه به طور کامل و صد در صد)، شرط لازم برای ظهور عنوان شده است. به همین جهت است که می گوید: «مردم فاسد، دولت عدالت را تحمل نمی کنند، همان گونه که امام علی علیه السلام را تحمل نکردند...».

اشکالی که بر این ادعای جدید وارد می شود، این است که: اولاً: ادله نقلی به طور صریح و قاطع، این مطلب را رد می کند، همان ادله ای که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام، زمین را پر از ظلم و جور دانسته اند (و ما يك نمونه از آنها را نقل کردیم) هر چند که شرط ظهور را بیان ننموده اند (بلکه توصیف زمان ظهور را کرده اند). اما به هر حال این توصیف يك توصیف واقعی و صحیح است نه يك توصیف دروغ و نادرست. اگر حقیقتاً جهان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام پر از ظلم و جور باشد، پس چگونه می توان انتظار داشت که قبل از ظهور، فساد از جامعه رخت بر بندد؟ این دو مطلب چگونه با هم سازگارند: هم این که جهان پیش از ظهور، پر از ظلم و فساد باشد و هم این که پیش از ظهور، جامعه فاسد نباشد؟ آیا این تناقض نیست؟

واقعیت این است که نه پر شدن جهان از فساد و نه خالی شدن

جامعه از فساد، هیچ کدام شرط ظهور نیستند (دقت شود). نویسنده، اولی را قبول دارد و خود آن را مطرح کرده، ولی اشکالش در دومی است.

ما نمی‌گوییم - و هیچ کس نمی‌تواند مدعی شود - که فاسد بودن جامعه پیش از ظهور حضرت، امر مطلوبی است. هرگز چنین نیست، بلکه اهل حق و عدل باید تلاش همه جانبه خود را انجام دهند که تا حد امکان، جامعه از فساد پاک گردد. اما بحث ما در این جا تعیین وظیفه و تشخیص تکلیف نیست. بحث در این است که آیا شرط ظهور امام عصر علیه السلام پاکی جامعه از فساد است یا خیر. اولین پاسخ ما این است که این مدعا با ادله نقلی سازگار نیست.

ثانیاً از جهت عقلی هم این سخن صحیح نیست. ما عقلاً نمی‌توانیم حکم کنیم که اگر فساد در جامعه ای رواج داشت، افراد آن جامعه عدالت را نخواهند پذیرفت. ممکن است آحاد جامعه چنان از ظلم و فساد به ستوه آیند که مشتاقانه خواهان و تشنه عدالت شوند، اما خودشان نتوانند مجری عدالت و برانداز ظلم و فساد از جامعه باشند.

این فرض کاملاً معقول است و لازمه این که کسانی تشنه عدالت و خواهان پاکی از فساد باشند، این نیست که خودشان هم قادر به اجرای این مقاصد باشند. علاوه بر این - با توجه به آن چه به طور مبسوط گذشت - امام عصر علیه السلام با ظهورشان در قدم اول، بسیاری از مردم را به دست خود تشنه عدالت خواهد نمود. یکی از آثار کامل شدن عقول انسانها، قطعاً عدالت طلبی است و بنابراین هیچ لزومی ندارد که عموم مردم پیش از ظهور این رهبر معصوم الهی، عدالت خواه و یا اهل عدالت باشند.

این نکته هم فراموش نشود که قیام امام مهدی علیه السلام از این جهت با وضعیت سایر امامان علیهم السلام کاملاً متفاوت است. هیچ يك از امامان گذشته مسئولیت و مأموریتی شبیه به رسالت الهی آخرین حجت خدا در زمین، نداشته اند. آنها هیچ کدام وظیفه نداشته اند به طور کامل، چهره زمین را از ظلم و فساد بزدايند. کسی که چنین مأموریتی دارد، برنامه خود را علی رغم کراهت کافران و مشرکان و فاسدان پیش خواهد برد و این همان برنامه الهی است که خداوند در وصفش فرمود:

يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّيْلِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّيْلُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (1)

نکته دیگر این که هر چند اگر گفتمان جامعه بشری به گفتمان عدالت تبدیل شود، زمینه برای پذیرش دولت عدالت فراهم می شود و کسانی که از تحقق عدالت حقیقی گفتگو می کنند، به مقصود خود می رسند، اما نمی توان گفت شرط لازم برای ظهور دولت عدل جهانی، این است که بشریت، به چنین گفتمانی روی آورد.

راز غیبت آماده شدن مردم جهان برای ظهور نیست

اما درباره مطلبی که نویسنده مطلب مذکور به عنوان تأیید سخن خود مطرح نموده و در آن - به زعم خود - راز دوازده قرن غیبت حضرت مهدی علیه السلام را کشف کرده بود، باید بگوییم:

اولاً در حلقه هشتم به تفصیل توضیح داده شد که راز غیبت امام

عصر علیه السلام پیش از ظهور ایشان کشف شدنی نیست و آن چه که در ادله نقلی به عنوان علت غیبت ذکر شده است نیز هیچ کدام به معنای اصطلاحی کلمه «علت» نیست، چه رسد به این امری که نویسنده با استحسان شخصی خود مطرح کرده و هیچ دلیل نقلی هم برای اثبات آن ندارد.

ثانیاً چون با ادله عقلی و نقلی اثبات کرده ایم که آمادگی عمومی مردم و عدالت خواهی آنها شرط ظهور امام زمان علیه السلام نیست، پس هیچ ضرورتی ندارد که نتیجه غیبت طولانی آن حضرت، ایجاد آمادگی و عدالت طلبی مردم جهان باشد.

ثالثاً درباره سیره امیر المؤمنین علیه السلام و سایر معصومان علیهم السلام در حلقه گذشته توضیح دادیم که آنها هر يك، وصیتی خاص از جانب خدای متعال داشته اند و به همان، عمل می کردند و از آن چه که برای دیگران فرموده اند نیز هیچ قاعده و ضابطه کلی - درباره نقش اقبال مردم در قیام حضرات ائمه علیهم السلام - به دست نمی آید. از طرفی دیگر، ظهور امام زمان علیه السلام از جهات متعددی قابل مقایسه با سیره امامان گذشته نیست، به خصوص از این جهت که قیام ایشان مشروط و منوط به تحقق خواست عمومی جهانیان نمی باشد. لذا حتی به فرض این که عملکرد سایر ائمه علیهم السلام تابع ضابطه خاصی بوده باشد، این ضابطه، قابل سرایت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیست.

درس نوزدهم: نظریه اختیاری بودن ظهور

غیبت و ظهور، کار ماست!

آخرین نظریه ای که در این فصل به نقد و بررسی آن می پردازیم، به تعبیر نویسنده آن «نظریه اختیاری بودن ظهور» است. طراح این نظریه، ادعایی فراتر از همه نظریه پردازان دیگر در این زمینه مطرح کرده است. همان طور که از ابتدای این کتاب ملاحظه شد، نوع نظریاتی که در خصوص ارائه شرایط لازم ظهور بیان گردیده، آمادگی گروهی از مردم یا عموم آنان را برای قیام امام عصر علیه السلام ضروری دانسته اند، اما همه این نظریات در این که اصل ظهور، کار خود حضرت به امر خداوند متعال می باشد، اتفاق نظر دارند. «نظریه اختیاری بودن ظهور» همان طور که از عنوانش فهمیده می شود - بر خلاف همه آراء قبلی - بر این عقیده اصرار دارد که:

حکایت ظهور گویی حکایت دیدار سی مرغ با سیمرغ است - که عطار نیشابوری در منطق الطیر به آن اشاره می کند - چرا که

سیمرغ همواره حضور داشت و این اراده و همت سی مرغ بو که غایب بود و می بایست حضور پیدا می کرد. (1)

در داستانی که عطار نقل کرده است، وقتی تمامی مرغان راه دور و دراز رسیدن به سیمرغ را طی کردند. فقط سی نفر به قله قاف رسیدند، در آن جا می گوید:

چون نگر کردند این سی مرغ زود = بی شك این سی مرغ آن سیمرغ بود

خویش را دیدند سیمرغ تمام = بود خود سیمرغ، سی مرغ تمام

محو او گشتند آخر بی دوام = سایه در خورشید گم شد و السلام (2)

نویسنده با تمثیل امام عصر علیه السلام به سیمرغ - که عطار او را پادشاه نامیده است - می گوید:

پادشاه ما بر قله کوه، منتظر رسیدن ماست. این نفس آلوده است که مانع حضور دوست است. این اراده و همت شیعیان است که باید محیط را برای حضور خورشید معطر کند. این ماییم که باید ظهور کنیم، این ماییم که باید انسانیت و استعداد و علم خود را شکوفا کنیم و گرنه خداوند متعال «فیاض علی الاطلاق» است و هیچ گاه نعمت خود را بر بندگان صالحش دریغ نمی کند و امام نیز بی صبرانه منتظر ظهور دولت کریمه در سایه شیعیان و

1-1. ماهنامه موعود، شماره 48، ص: 31 و 32.

2-2. همان، ص: 32.

دوستان خویش است. پس ظهور، مشکل فاعلی ندارد بلکه مشکل قابلی دارد و این مشکل باید از جانب قابل که شیعیان هستند، حل شود. (1)

... نظریه اختیاری بودن ظهور می گوید: این شیعیان نیستند که منتظرند بلکه منظر واقعی امام علیه السلام است که در انتظار شیعیان و شکوفایی تمام استعدادهای آنها به سر می برند. این نظریه می گوید: این امام نیست که باید ظهور پیدا کند بلکه این قدرت و همت شیعیان است که باید ظهور کند. این نظریه غایب اصلی را امام علیه السلام نمی داند بلکه این یاران و زمینه سازان ظهورند که غایب هستند. این نکات بازی با الفاظ نیست. (2)

نویسنده از این که مطابق روایات وقتی برای ظهور امام عصر علیه السلام معین نشده، در جهت تأیید نظریه خویش استفاده نموده است. وقت ظهور بستگی به عوامل و زمینه های ظهور دارد. تعجیل و تأخیر در تحقق مقدمات ظهور باعث تعجیل و تأخیر در وقت ظهور است. این اختیار و همت شیعیان است که باید برای ظهور وقت تعیین کند. (3)

برخی از اندیشمندان هم شبیه این نظریه را با این عبارات بیان کرده اند.

شاید یکی از نکات در بحث غیبت امام زمان علیه السلام این باشد که خداوند می فرماید: من کار خودم را کرده ام و آن الگوی کامل را

1-1. ماهنامه موعود، شماره 48، ص: 32.

2-2. همان، ص: 33.

3-3. همان، ص: 31.

آفریده ام، زنده و آماده، حالا نوبت شما [مردم] است که کار خودتان را بکنید.

طبق این بیان، خداوند کار خود را انجام داده و این ما هستیم که باید بقیه کارها را انجام بدهیم و ظهور را تحقق بخشیم. این گفتار، تکرار همان مدعای «نظریه اختیاری بودن ظهور» است، هر چند که تحت این عنوان مطرح نکرده اند.

اما نویسنده مقاله پس از طرح نظریه خود، ادله ای را برای اثبات آن ذکر می کند که چون در مباحث گذشته، اهم آنها را نقد و بررسی کرده ایم. د در این جا نیازی به طرح و نقد آنها نمی بینیم. لذا به بیان يك حقیقت اساسی در این مورد اکتفا می کنیم.

نکته ای که در روشن شدن نقاط ضعف این نظریه و نیز در تبیین اصل اعتقاد به ظهور امام عصر علیه السلام بسیار مفید و ضروری است، این حقیقت می باشد که ظهور آن حضرت هم کار «خدا» است و هم يك «خدایی». در حلقه پیشین و در این حلقه به مناسبت بحث، اشاراتی به هر دو موضوع داشته ایم. اکنون به تکمیل و جمع بندی بحث می پردازیم.

کار خدا بودن ظهور امام زمان علیه السلام

مقصود از این که ظهور حضرت، کار «خدا» می باشد، این است که امام زمان علیه السلام فقط به اذن و فرمان خداوند اقدام به قیام می فرمایند.

امر ظهور و زمان انجام آن نه به دست مردم است و نه خود آن حضرت.

در این جا امام علیه السلام خود در انتظار فرمان الهی هستند تا اجازه ظهور به ایشان داده شود. اگر امر ظهور به اختیار خود امام علیه السلام بود، دیگر انتظار

فرج و دعا در تعجیل فرج از جانب خود ایشان معنا پیدا نمی کرد. (1)

امام زمان علیه السلام در عین حال که منتظر هستند، منتظر فرمان الهی برای ظهورشان نیز هستند. مردم نیز متناسب با درجه و عمق معرفتشان نسبت به آن حضرت می توانند جزء منتظران ایشان قرار گیرند. همه اعمالی که بندگان - از جمله خود امام عصر علیه السلام - انجام می دهند (چه دعا و چه غیر دعا) می تواند مقدمه ای برای صدور فرمان خداوند در مورد ظهور آن حضرت باشد و بیش از این، تأثیری در آن ندارد. پس هم بستگی دارد، به علاوه در جای خود درباره «بداء پذیر» بودن زمان ظهور بحث کافی و مستدل صورت گرفته است. (2)

نتیجه بحث این است که متناسب با اعمال اختیاری بندگان، خداوند ممکن است در زمان ظهور امام عصر علیه السلام تعجیل یا تأخیر نماید. ولی به هر حال تنها عامل تعیین کننده اصل ظهور و زمان آن فقط و فقط اراده الهی است. بعضی تصور کرده اند که اراده خداوند صرفاً به صورت يك قضیه شرطیه است، مانند این که: «اگر مردم با اعمال خود نشان دهند که طالب ظهور امام زمان علیه السلام هستند، حضرت ظهور خواهند کرد». و یا این که: «اگر یاران کافی برای امام علیه السلام فراهم شوند، ظهور می کنند». اینان علاوه بر این قضایای شرطیه هیچ گونه اراده و مشیتی در امر ظهور حضرت، برای خداوند قائل نیستند.

1-1. درباره انتظار و دعای امام عصر علیه السلام برای فرج خودشان در حلقه بعدی سخن خواهیم گفت.

2-2. این بحث در حلقه بعدی خواهد آمد.

اما این تلقی نادرست، معلول عدم فهم صحیح از معنای اراده و مشیت الهی است. درست است که در مورد خواست خدای متعال می‌توانیم برخی از قضایای شرطیه را - البته اگر صحیح باشد - به کار ببریم، اما نباید تصور شود که اراده الهی این است که يك سری قضایای شرطیه را قرارداد نماید. در بحث از اراده و مشیت خداوند مطرح می‌شود که دو نوع اراده برای ذات مقدس پروردگار وجود دارد، تشریحی و تکوینی. اراده تشریحی به طور خلاصه همان امر یا نهی خداست که به افعال اختیاری بندگان تعلق می‌گیرد و اراده تکوینی هم عبارت است از ایجاد خداوند که ربطی به اختیار بندگان ندارد.

در مورد اصل ظهور امام عصر علیه السلام و زمان آن - اگر بخواهیم به طور دقیق سخن بگوییم - می‌توان گفت که: زمان ظهور به اراده تکوینی حق متعال تعیین و تقدیر می‌شود، سپس فرمان ظهور از جانب خداوند به امام زمان علیه السلام صادر می‌گردد که این امر و فرمان الهی خود، مصداق اراده تشریحی پروردگار است. بنابراین اصل ظهور را امام علیه السلام انجام می‌دهند، ولی در این کار، تابع محض اراده خداوند هستند. به این ترتیب در اصل و وقت ظهور حضرت، هر دو نوع اراده الهی به طور خاص و معین دخالت دارد و چون امام علیه السلام مطیع محض خدای متعال می‌باشند، لذا می‌گوییم: هم خود ظهور و هم زمان آن فقط به اراده خداوند واقع می‌شود.

با این توضیحات روشن می‌شود که آن چه نویسنده «نظریه اختیاری بودن ظهور» مطرح کرده، کلاً بر خلاف تعالیم دین و صرفاً براساس يك تشبیه و استحسان بدون دلیل می‌باشد. اگر کسی بخواهد بر مبانی

کتاب و سنت و عقل بیندیشد، هیچ يك از مدعیات آن نظریه را نمی تواند بپذیرد. بررسی و نقد تك تك عبارات نویسنده برای خوانندگان با حوصله ای که سیر مباحث کتاب را تا اینجا دنبال کرده اند، ضرورتی ندارد. لذا به خاطر پرهیز از ملال آوری به تکرار مکررات نمی پردازیم.

خدایی بودن ظهور امام عصر علیه السلام

تا این جا کار «خدا» بودن ظهور امام زمان علیه السلام روشن شد. اما وقتی می گوییم که ظهور امام عصر علیه السلام يك کار «خدایی» است، مقصود چیست؟ برای روشن شدن این معنا ابتدا دو تعبیر «بشری» و «خدایی» را توضیح می دهیم.

کارهایی که انسانها انجام می دهند، دو نوع هستند: یا انجام آنها از بشر عادی با امکانات طبیعی و معمولی او بر می آید یا خیر. اگر حالت اول باشد، آن کار را «بشری» می نامیم و اگر حالت دوم باشد، در صورتی که به عنایات و امدادهای خاص الهی انجام شود، آن کار را «الهی» یا «خدایی» می نامیم.

به عنوان مثال اگر کسی با تلاش عادی و طبیعی خود به دانشگاه راه پیدا کند و امر خارق العاده ای در پذیرش او دخالت نکند، ورودش به دانشگاه، يك کار بشری محسوب می شود. (1)

این امر، منافاتی با بشری بودن کار به معنای مورد بحث ندارد.

اما اگر پذیرفته شدنش در

1-1. البته در کارهای بشری هم تحقق یافتن کار، منوط به ایجاد شرایطی از جانب خدای متعال است که در فرهنگ دین «توفیق» نامیده می شود.

کنکور دانشگاهها، با وجود تلاش مختصری که انجام داده - در اصل به برکت دعای خیر پدر و مادرش باشد، این موفقیتف يك کار الهی و خدایی تلقی می گردد. در صورت دوم هر چند خود فرد زحمت کشیده و تلاش کرده، اما خودش می داند که اگر قرار بود صرفاً همان تلاشها در نتیجه کنکورش مؤثر باشد، هرگز در آن رشته ای که قبول شده، پذیرفته نمی شد. در این حالت می توان گفت که نتیجه کار، معلول زحمت خود او نبوده است. لذا اگر کسی به او بگوید که: «قبول شدن در این رشته بسیار مهم، کار خود تو نبوده» این سخن کاملاً صحیح و مطابق با واقع است، اما در عین حال، نفی اختیاری بودن عملی که خودش انجام داده را نمی کند (دقت شود).

به طور کلی در کارهای خدایی، نتیجه کار را باید به حساب خداوند گذاشت نه بنده، هر چند که نفی اختیاری بودن کار از آن بنده هم نمی شود.

یکی از بهترین نمونه های این امر، آیاتی از قرآن است که پس از غلبه لشکر مسلمانان بر مشرکان در جنگ بدر، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد.

یکی از آنها این آیه شریفه است:

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّـهَ قَتَلَهُمْ ۚ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّـهَ رَمَىٰ ۚ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا ۚ إِنَّ اللَّـهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (1)

در این آیه، کشتن از مؤمنان و پرتاب کردن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نفی شده است. با این که مؤمنان در جنگ با مشرکان درگیر شدند، جنگیدند و دشمن را با دست خود کشتند. هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله با دست خود و به صورت اختیاری مشتی سنگریزه را به سوی دشمن پرتاب نمودند. با این وجود چرا این کارها از مؤمنان و از رسول خاصلی الله علیه و آله نفی شده است؟ نکته در خدایی بون این کارهاست. جایی که کشتن از مؤمنان نفی شده، مقصود این است که آنها روی حسابهای عادی بشری، قدرت کشتن مشرکان را در جنگ بدر نداشتند و اگر چنین توفیقی یافتند، فقط به لطف امدادهای غیبی الهی بود. به همین دلیل «کشتن» از آنها نفی شده و به خداوند نسبت داده شده است. پس با وجود اختیاری بودن عمل کشتن توسط مؤمنان در جنگ بدر، چون اثر عمل ایشان قابل مقایسه با کارهای عادی بشری نبود و خداوند با لشکریان غیبی خود، آنها را قادر به کشتن مشرکان فرمود، کشتن از مسلمانان نفی شده است. (1)

هم چنین پرتاب کردن پیامبر صلی الله علیه و آله در آیه 17 سوره انفال، اشاره است به آن چه در جنگ بدر اتفاق افتاد. مطابق فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام، ایشان به امر پیامبر صلی الله علیه و آله مشتی سنگریزه به دست حضرت دادند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را به سوی صورتهای مشرکان پرتاب نمودند. بر اثر همین عمل، گروه زیادی از افراد دشمن به هلاکت رسیدند، در حالی که پرتاب چند سنگریزه براساس حسابهای معمولی چنین اثری ندارد. پس این هم يك کار خدایی بود، چون

1-1. در درس یازدهم به مناسبت بحث درباره الهی بودن پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به برخی از لشکریهای غیبی الهی در آن جنگ اشاره کردیم.

خداوند اثر خاصی در آن پرتاب پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد که در پرتابهای عادی بشری چنین اثری وجود ندارد. در حدیث منقول از امیر المؤمنین علیه السلام تصریح شده است که هر يك از آن سنگریزه ها را هزار فرشته همراهی می کردند که از سوی خداوند متعال برای یاری رساندن به مؤمنان مأموریت یافته بودند. (1)

به همین جهت است که رمی (پرتاب کردن) در آیه سوره انفال از پیامبر صلی الله علیه و آله نفی شده و به خداوند نسبت داده شده است.

پس در کارهای خدایی، بشر کار خود را انجام می دهد و اختیار او هم در آن کاملاً دخالت دارد، اما اثر و نتیجه کار به صورتی است که می توان فهمید اگر فقط بنابر قدرت عادی بشری بود، علی القاعده چنین اثر و نتیجه ای در پی نمی آمد. این است که در عین دخالت داشتن بشر و اختیار او، این نوع کارها را کارهای بشری نمی دانیم، بلکه آنها را «خدایی» می نامیم.

حال که منظور از «خدایی» بودن يك کار روشن شد، می توانیم تصدیق کنیم که با توجه به آن چه در طی مباحث گذشته مطرح شد، ظهور امام عصر علیه السلام قطعاً يك کار خدایی است نه بشری. تحقق آن وعده هایی که خدای متعال، در پی ظهور آن حضرت اعلان فرموده کار هیچ بشر عادی بر روال معمولی و طبیعی نیست. به همین جهت می بینیم که خداوند در آیات شریفه قرآن آن چه را که به دست مبارك حضرت مهدی علیه السلام انجام می شود به خود نسبت داده است. به عنوان نمونه: «وعد الله...»

وَعَدَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (1)

در این آیه شریفه «استخلاف» (خلافت دادن) و «تمکین دین پسندیده» و «تبدیل خوف به امنیت» به خدای متعال نسبت داده شده، با این که همه این کارها به دست امام زمان علیه السلام و یاری یاران ایشان انجام می پذیرد. هم چنین:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (2)

در این آیه شریفه پیروزی دین اسلام بر همه آیینها صراحتاً به خدای متعال نسبت داده شده، با این که این غلبه به دست وجود مقدس امام علیه السلام و با جنگ و خونریزی و فداکاری یاران ایشان، انجام می پذیرد.

1-1. نور، 55.

2-2. صف، 9.

درس بیستم: آثار پیش شرط قائل نبودن برای ظهور

برنامه ریزی برای پیروزی نهضت امام زمان علیه السلام کار ما نیست

اگر بپذیریم که غلبه نهضت جهانی امام عصر علیه السلام هم «کار خدا» و هم يك «کار خدایی» است، دیگر خود را مجاز نمی شماریم که از جانب خویش و بدون دلیل برای پیروز شدن نهضت آن حضرت - با قیاس با قیامهای بشری - برنامه ریزی کنیم و چنین بینگاریم که همه آن چه را که برای پیروزی يك نهضت بشری لازم است، باید پیش از ظهور امام عصر علیه السلام فراهم نماییم.

برنامه ریزی برای پیروزی آن حضرت پس از قیام، نه در توان ماست و نه جزء وظایف و مسئولیتهای ما. نهضت ایشان يك نهضت الهی است که همه برنامه ریزیهای لازم برای پیشرفت آن به وسیله خود خدا و حجت معصومش انجام می گیرد. ما (مردم عادی) وظیفه داریم که آن چه به عنوان تکلیف از ما خواسته شده را تمام و کمال

به انجام برسانیم، ولی این که نهضت جهانی امام عصر علیه السلام با چه برنامه هایی پیش می رود و با تکیه بر کدام ارکان به پیروزی می رسد، چیزی نیست که ما از آن آگاه باشیم و بتوانیم درباره اش تئوری پردازی کنیم. بنابراین بهتر است پای از گلیم خود بیرون نگذاریم و به انجام تکالیفی که بر عهده ما گذارده اند، اکتفا کنیم و پاسخ این پرسش را که «حضرت صاحب الامر علیه السلام پس از قیام چگونه پیروز می شوند؟» به خود ایشان و خدای متعال واگذار نماییم. البته این سخنان به هیچ وجه، کم رنگ کننده نقشی نیست که یاران با اخلاص امام علیه السلام می توانند در به ثمر رساندن نهضت آن حضرت داشته باشند. هم چنین از ضرورت انجام وظایفی که مؤمنان پیش از ظهور امامشان دارند، چیزی نمی کاهد، چرا که نباید به این بهانه که ظهور و غلبه امام زمان علیه السلام يك کار خدایی است، از زیر بار مسئولیت های دینی و ایمانی خود شانه خالی کنیم.

عدم یأس از ظهور در فرض فراهم نبودن شرایط و زمینه های بشری آن

نتیجه ای که از کل مباحث این حلقه به دست می آید، آن است که ظهور امام عصر علیه السلام به هیچ شرط لازمی نیازمند نیست که ایجاد آن به دست مردم باشد ولی نباید غافل بود که در عین حال، این امر در ضرورت انجام وظایفی که بر عهده شیعیان گذاشته شده، هیچ گونه تأثیر منفی نمی گذارد، بلکه اگر به عمق بحث توجه شود، تأثیر مثبت عمیقی در این راستا دارد. اگر ما ظهور امام زمان علیه السلام را يك کار بشری بدانیم که طراحی و برنامه ریزی و اجرای آن بر عهده مردم باشد - آن گاه در

صورت فراهم نبودن شرایط عادی و طبیعی برای قیام آن حضرت (اعم از عدم آمادگی جهان و نبود امکانات و فقدان ساز و کارهای لازم بشری) یأس و ناامیدی عمیقی بر دل‌های شیعیان سایه می‌افکند و شعله‌های انتظار فرج در جان ایشان به خاموشی و تاریکی می‌گراید.

اما اگر فراهم بودن مقدمات عادی بشری را شرط ظهور منجی عالم ندانیم، هیچ‌گاه و در هیچ زمانی به ورطه دل‌سری و یأس از تحقق آن در نمی‌غلطیم، بلکه همواره وعده‌های خداوند در مورد انجام قیام بزرگ الهی، هر لحظه اعتقادمان را به وقوع آن راسخ‌تر و امیدمان را ریشه‌دارتر می‌سازد.

قرآن کریم نمونه‌هایی از پیروزی قیام‌های الهی را مطرح نموده تا مؤمنان به خداوند، تحقق آن وعده‌ها را عملی بشمارند و به سبب فراهم نبودن زمینه‌های عادی پیروزی، دل‌سرد و ناامید نگردند. پیروزی لشکر اسلام در جنگ بدر یکی از بارزترین این نمونه‌هاست (که در گذشته درباره آن مطالبی بیان شد).

نمونه دیگر قرآن کریم در این زمینه در ماجرای پیروز شدن لشکر «طالوت» فرمانده برگزیده الهی - بر سپاهیان «جالوت» مطرح شده است. (1)

به صریح قرآن، مؤمنانی که هیچ‌گونه مخالفتی با جناب طالوت نکردند، افراد «قلیلی» بودند که در احادیث تعداد آنها را دقیقاً 313 نفر ذکر کرده‌اند. (2)

قرآن از قول این تعداد قلیل نقل می‌کند که معتقد بودند:

1-1 این داستان در آیات 246 تا 251 سوره بقره آمده است.

2-2. تفسیر قمی، جلد 1، ص: 91.

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللّهِ - ه كَم مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللّهِ - ه وَاللّهِ - ه مَعَ الصَّابِرِينَ (1)

این سخن، برخاسته از اعتقاد آنان بود به خدایی بودن پیروزی طالوت بر جالوت. به همین خاطر نیز، کمی تعداد اهل حق را مانع پیروزی بر جمعیت فراوان اهل باطل نمی دانستند. در عمل هم این پیروزی به صورت معجزه آسایی تحقق پذیرفت و حضرت داود علیه السلام با پرتاب سنگی جالوت را که سر تا پا غرق در سلاح و زره بود، از پا در آورد و به این وسیله لشکریان او شکست خوردند و از هم پاشیدند. (2)

نکته ای که از ذکر این داستان و ماجرای جنگ بدر و امثال آن استفاده می شود آن است که اگر خداوند وقوع امری را اراده فرماید بدون آن که نقش بشر در این بین نادیده گرفته شود - آن امر بالاخره تحقق می پذیرد و فراهم نبودن زمینه های عادی و طبیعی، مانعی در مسیر وقوع اراده الهی نخواهد شد. اگر کاری الهی باشد، آماده نبودن شرایط و زمینه های طبیعی انجام آن - از جمله کم بودن جمعیت اهل حق و ایمان - مانعی در راه تحقق آن به شمار نمی آید و این همان نتیجه مهمی است که از مباحث فعلی به دست می آید.

1-1. بقره، 249.

2-2. تفسیر قمی، جلد 1، ص: 91.

ایجاد انگیزه برای تلاش و جهاد در صورت اعتقاد به الهی بودن امر ظهور

با این ترتیب اگر فراهم شدن شرایط عادی بشری را شرط لازم ظهور امام عصر علیه السلام ندانیم، نه تنها نسبت به انجام وظایف و تکالیف خود سست و بی اعتقاد نمی شویم، بلکه بر عکس، با دلگرمی و امید بیشتری به کار و تلاش دست می زنیم و با اتکال و اعتماد به وعده الهی، می کوشیم تا فضل و کرم خداوند را جلب نماییم برای این که هر چه زودتر اذن ظهور مولای پنهان از دیدگانمان را صادر فرماید. اهل حق در زمان غیبت امام زمان علیه السلام اگر جمعیت خود را نسبت به گمراهان و اهل باطل، کم و ناچیز ببینند، دلسرد نمی شوند و قیام امامشان را بعید نمی شمرند. سر این عقیده چیزی نیست جز همین که پیروزی قیام آن حضرت را کاری خدایی می دانند و معتقدند که اگر خداوند اراده فرماید، زمینه های غیر عادی و غیر بشری آن را چنان فراهم می سازد که همه نواقص بشری آن جبران گردد.

پس می بینیم که اعتقاد الهی بودن قیام حضرت مهدی علیه السلام، در امیدواری و تلاش پیگیر اهل حق و تکاپوی دمامد مؤمنان - برای انجام وظایفشان در زمان غیبت - چه تأثیر ژرفی دارد. به خاطر همین عقیده است که منتظران واقعی آن امام علیه السلام به هیچ بهانه ای خود را مجاز نمی دانند در زمان پنهانی امامشان سنگرهای دفاع از حریم و هویت تشیع را خالی یا ضعیف کنند، بلکه پشت کردن به دشمنان آیین حق را برای خود، گناه کبیره می شمارند. الگوی عمل منتظران ظهور در زمان غیبت، آیات شریفه ذیل است که در ضمن بیان ماجرای جنگ بدر بر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل گردیده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ (15) وَمَنْ يُؤَلِّمُ يَوْمَئِذٍ ذُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (1)

به این ترتیب شیعه امام عصر علیه السلام در زمان غیبت، خود را مکلف می‌شمارد با کسانی که دین و امام او را آماج حملات خود قرار داده‌اند، مبارزه نماید. و گریزان، به آنان پشت نکند و میدان مبارزه و جهاد را خالی نسازد. چنین کسی تنها در صورتی جبهه‌ای را خالی می‌کند که بخواهد در جبهه دیگری با دشمن بجنگد یا آن که شیوه جنگی خود را تغییر بدهد. این گونه، منتظران ظهور همواره سنگرهای مبارزه با دشمنان دین و تشیع را پر و قدرتمند نگه می‌دارند و اجازه نمی‌دهند که مخالفان امام عصر علیه السلام از غیبت ایشان سوء استفاده کرده، دین و ایمان مردم مسلمان را مورد حمله و آسیب خود قرار دهند. این شیعیان مبارز

در گرما گرم قتال با دشمنان دین، در هر لحظه چشم انتظار صدور اذن خداوند برای ظهور مولایشان هستند و از جان و دل اعتقاد دارند که شرط لازم برای ظهور منجی عالم، پیروزی آنان بر لشکر کفار نیست، بلکه مهم انجام وظیفه و ادای تکلیفی است که خدا و امام زمان علیه السلام از آنان خواسته اند.

براساس این عقید، ما شیعیان مؤظف هستیم که - تا آن جا که در توان داریم و با رعایت ضوابط و چارچوب های شرعی - تکالیف خویش را به طور کامل به انجام رسانیم، اما در عین حال این انجام وظیفه را شرط لازم ظهور امام عصر علیه السلام نشماریم، بلکه آن را مصداقی از فضل الهی تلقی کنیم که در هر لحظه و زمانی می توان به آن امیدوار بود. بنابراین به هیچ وجه نمی توان اندک بودن جمعیت منتظران ظهور و فراهم نبودن ساز و کارهای بشری آن را مانع تحققش دانست. این همان عقیده ای است که از تك تا تك ما در هر لحظه، يك منتظر واقعی و تلاشگر می سازد، منتظری که به ظلمهای جاری در دنیا معاصر تن نمی دهد و در کوران مبارزه با دشمنان دین همواره دست به دعا بلند می کند و از درگاه ایزد منان، لطف و فضل خاص او را برای تعجیل در فرج مولایش طلب می نماید.

ضرورت انجام وظیفه همراه با دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السلام

جالب این است که در مقام دعا برای تعجیل فرج نیز یکی از مهمترین شرایط - و چه بسا از همه مهمتر - وجود تقوا و ورع در شخص دعا کننده می باشد و این به آن معناست که هر چند کثرت دعا به پیشگاه الهی می تواند به فضل و رحمت او عامل بسیار مؤثری در جلو

انداختن ظهور امام زمان علیه السلام باشد، اما استجابت همین دعا مشروط به آن است که دعا کننده در انجام وظایف خود در زمان غیبت، کوشا و تلاشگر باشد مبارزه و جهاد با دشمنان دین و امام زمان علیه السلام، در رأس وظایفی است که انسان منتظر در زمان پنهانی امامش بر عهده دارد.

بنابراین دعا بر تعجیل فرج نیز (که از کارسازترین اعمال برای جلو افتادن ظهور امام عصر علیه السلام به شمار می آید) (1)

منوط و مشروط به این است که اهل دعا از سر سوز و به خاطر دارا بودن درد دین، اهل تلاش و عمل و جهاد با دشمنان تشیع و امام زمان علیه السلام نیز باشند.

نتیجه این که اعتقاد به خدایی بودن امر ظهور امام عصر علیه السلام - به معنایی که بیان آن گذشت - نه تنها تأثیر منفی بر تلاش و کوششهای منتظران ظهور در زمان غیبت ندارد، بلکه تأثیرات ژرف و عمیقی در ایجاد انگیزه و امید در دلهای مؤمنان می گذارد و هر گونه یأس و سستی را از قلوب ایشان می زداید و به نور امید به تعجیل فرج را روشن و تابناک نگه می دارد، هر چند شرایط بر مبنای حسابهای بشری و عادی ناامید کننده باشد.

از این رو ما نباید از فضل الهی در هیچ لحظه ای و زمانی ناامید باشیم، چه بسا خداوند در اوج ناامیدی، فرج موعود خود را - که فرج همه مؤمنان است - تقدیر و امر ایشان را اصلاح فرماید.

در پایان خداوند را به آبروی مادر بزرگوار و عزیز امام عصر علیه السلام شاهزاده خانم - حضرت نرجس خاتون سلام الله علیها - می خوانیم تا

1-1. بحث در مورد دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السلام در حلقه های بعدی خواهد آمد.

در ظهور فرزندش تعجیل فرماید و دل‌های خاندان عصمت و طهارت را به این وسیله شاد گرداند و چشمان گناهکار ما مصیبت زدگان غیبت را هر چه زودتر به جمال دل آرایش روشن سازد.

آمین رب العالمین

پرسشهای مفهومی از درسهای 15 تا 20

1. آیا این تئوری به صورت کلی درست است: «شخصیتهای بزرگ همیشه در نقطه های تعادل تاریخ ظهور می کنند»؟
2. آیا می توان تاریخ بشریت را رو به رشد دانست و بر این اساس، آینده درخشان تاریخ را تحلیل کرد؟ توضیح دهید.
3. گفته اند: «اگر قرار باشد که جهان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام پر از ظلم و فساد باشد، آن گاه باید ایشان بیشتر کسانی را که می خواهد بر آنها حکومت کند، بکشد. مرگ چنین حکومتی قطعاً زودرس است». آیا می توان این سخن را پذیرفت؟ چرا؟
4. چرا برخی سعی می کنند معیار مشروعیت نظام حکومت امام زمان علیه السلام را دموکراتیک بودن آن معرفی کنند؟ چه اشکالی به این دیدگاه وارد است؟
5. ادعای تقسیم بندی تاریخ امامت به سه دوره «گرگ صفتی»، «میش صفتی» و «عدالت» را از جهت نقلی و از جهت تاریخی بررسی کنید.

6. این استدلال را نقد کنید: «دولت عدالت، جامعه عدالت پذیر می خواهد و چون جامعه فاسد، عدالت را نمی پذیرد، پس دولت عدالت تنها در صورتی ظهور می کند که جامعه فاسد نباشد».
7. آیا می توان راز خانه نشینی امیر المؤمنین علیه السلام و انزوای معصومین علیهم السلام و غیبت امام زمان علیه السلام را عدم آمادگی مردم دانست؟ چرا؟
8. نظریه «اختیاری بودن ظهور» را توضیح دهید.
9. منظور از «کار خدا بودن» و «خدایی بودن» ظهور چیست؟
10. پیش شرط قائل نشدن برای ظهور چه نتیجه مهمی در بر دارد؟

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

